

نور علم

۴۳-۴۴

نشریه جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - دوره چهارم شماره هفتم و هشتم

- سرمقانه
- آیه
- اسوه‌های بشریت
- نجوم امت
- هستی‌ادراکی امام خمینی
- جایگاه تفکر فلسفی در الهیات از دیدگاه شهید مطهری
- نگاهی به دو کتاب
- ویژگیهای عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام
- نامه‌ها

قال امير المؤمنين (ع):
لا فقه لمن لا يديم الدرس

امير المؤمنين
فرمود: فقه و دانش عميق بدون تداوم درس و تحقيق ميسر نيست.

غرا الحکم، ج ۲، ص ۸۳۵

سومین سالگرد رحلت حضرت امام خمینی (عده) را خدمت

مقام معظم رهبری و امت اسلامی تسلیت می‌گوییم.

خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِذَا فِي الْمَسْجِدِ
مَجْلِسَانِ: مَجْلِسٌ يَتَفَقَّهُونَ، وَ مَجْلِسٌ يَدْعُونَ اللَّهَ تَعَالَى
وَ يَسْأَلُونَهُ، فَقَالَ: كِلَا الْمَجْلِسَيْنِ إِلَيَّ خَيْرٌ، أَمَا هَؤُلَاءِ
فَيَدْعُونَ اللَّهَ وَ أَمَا هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَ يُفَقَّهُونَ الْجَاهِلِ،
هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ، بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ. ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ.

منية المرید، تحقیق رضا مختاری، ص ۱۰۶

روزی رسول خدا (ص) به مسجد در آمد و دو گروهی را
دید که جداگانه دور هم جمع شده بودند؛ گروهی به
بحثهای علمی و تفقه در دین و گروه دیگر به ذکر خدا و
مسئلت از درگاه او مشغول بودند. آن حضرت با دیدن
آنان فرمود: هر دو مجلس خوب است. آنان خدا را
می‌خوانند و اینها به فراگیری علم و آموختن آن به
طالبانش پرداخته‌اند اما اینها برترند. من برای تعلیم بر
انگیخته شده‌ام. سپس در حلقه آنها جلوس فرمود.

حضرت امام خمینی قدس سره:

باید همه بدانیم که آزادی به شکل غربی آن موجب تباهی جوانان و دختران و پسران می‌شود از نظر اسلام و عقل محکوم است و تبلیغات و مقالات و سخنرانی‌ها و کتب و مجلات بر خلاف اسلام و عفت عمومی و مصالح کشور، حرام است و بر همه ما و همه مسلمانان جلوگیری از آنها واجب است و از آزادی‌های مخرب باید جلوگیری شود.

وصیتنامه سیاسی الهی

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای:

در سینما، در مطبوعات، در رادیو و تلویزیون، در سالنهای فرهنگی، در جشنواره‌ها، در جایهای مناطق فرهنگی، یک مهره از آن مجموعه (جماعت روشنفکر) حاضر است، اول هم فرهنگی محض حرکت کردند، حالا وارد مسائل سیاسی شدند. این کار، کار بسیار خطرناکی است.

روزنامه کیهان، ۱۳۷۰/۵/۲۷

نور کلام

نشرهٔ جامعهٔ مدرّسین حوزهٔ علمیهٔ قم

دورهٔ چهارم - شماره هفتم و هشتم - شماره مسلسل ۴۳ - ۴۴ بهمن ۷۰ - اردیبهشت ۱۳۷۱

۴	• سرمقاله
۸	• آیه سید محمد باقر حجتی
	• اسوه‌های بشریت (حضرت امام
۳۸	جواد علیه السلام) رسول جعفریان
	• نجوم امت (حضرت آیت الله العظمی
۶۴	حاج میرزا سید محمد حسن شیرازی) سید ابوالحسن مطلبی
۱۱۸	• هستی‌ادراکی امام خمینی محمد رضا امین زاده
	• جایگاه تفکر فلسفی در الهیات از دیدگاه
۱۴۰	فیلسوف شهید مطهری علی ربّانی گلپایگانی
	• نگاهی به دو کتاب از آیت‌الله حاج شیخ
۱۷۲	محمد رضا اصفهانی رضا استادی
۱۸۱	• ویژگیهای عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام جعفر سبحانی
۱۹۶	• نامه‌ها

صاحب امتیاز: محمد یزدی	مدیر مسئول: سید باقر خسروشاهی
درج مقالات: تحت نظر هیئت تحریریه	
نشانی: قم، میدان شهدا، خیابان بیمارستان نبش کوی ادیب کد پستی ۳۷۱۵۶	
سندوق پستی: ۵۹۶ - ۳۷۱۸۵	تلفن: ۳۳۰۹۵
حساب جاری: شماره ۸۰۰ بانک صادرات شعبه میدان شهدای قم	بها ۲۵۰ ریال

نقل و ترجمه مقالات با ذکر مأخذ آزاد است.

مسئولیت مطالب هر مقاله به عهدهٔ نویسنده بوده و دفتر مجله در حکم و اصلاح مقالات آزاد است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اخلاق و انتخابات

ان الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا، لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ!

کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شایع گردد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است و خدا می داند و شما نمی دانید.

انتخابات چهارمین دوره مجلس شورای اسلامی و اولین انتخابات این مجلس بعد از ارتحال امام راحل و بنیانگذار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، با تمام فراز و نشیبهای سیاسی و اجتماعی و تنشهای جناحها و گروههای فکری به اتمام رسید و مردم خوب و فداکار و همیشه در صحنه این مرز و بوم اسلامی با شرکت هرچه بیشتر در این «واجب شرعی و سیاسی» بلوغ و درایت عمیق فکری و سیاسی خود را که حاکی از دوراندیشی و ژرفنگری آنان است، ثابت کردند. شرکت نوزده میلیونی امت اسلامی ایران این معنی را برای چندمین بار به اثبات رسانید که با ندای «حَيُّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» رهبر الهی خویش بها می خیزند، از تبلیغات کژاندیشان و

.....
۱- سوره نور (۲۴): ۱۹.

ناباوران متأثر نگشته و مشکلات روزمره دنیوی، شدت
علاقه آنان را کاهش نداده و از انجام وظیفه شرعی و سیاسی
خویش باز نمی‌مانند.

و لیکن با کمال تأسف شاهد آن نیز بودیم که برخی از
داوطلبان نمایندگی چنان در مسائل اجتماعی و سیاسی به
افراط گرفتار آمدند که از مسائل اخلاقی و تهذیبی غافل
مانده و با عدم رعایت ضوابط و معیارهای شرعی و اخلاقی
در فعالیتهای انتخاباتی و متهم نمودن کاندیدهای دیگر و
تهمت زدن به آنان و یا احیاناً افشای اسرار و یا لغزشهای فردی
و اجتماعی آنان، خود آلوده به گناه گشته و طهارت روحی
جامعه را نیز در معرض آلودگی به امراض مهلك و خطرآفرین
اخلاقی قرار دادند.

آیه شریفه مذکور هرچند در باره قضیه افك نازل شده ولی
برای بیان اینکه جامعه نیز همچون فرد، حیات خاص خود را
دارد و نباید آن را در معرض ابتلا به آلودگیها قرار داد سخن
را از يك حادثه خاص به صورت بیان يك قانون کلی و جامع
تغییر داده و می‌گوید:

کسانی که دوست دارند و اصرار می‌ورزند که زشتیها و
گناهان در جامعه الهی و مدینه ایمانی اشاعه یابد، عذابی
دردناك در دنیا و آخرت در استقبالشان است.

آیا عذاب دردناك دنیا برای چنین افرادی این نیست که
منزلت خود را نیز در قلوب مردم از دست داده و شرافت
انسانی و آبروی سیاسی خویش را در جامعه از دست
می‌دهند و همچون آن میتی که کالبدش را هیچ‌خاکی پذیرا
نبود، وجود اینان هم نه فقط در دل مردم بلکه در چهارگوشه
اجتماع نیز جایگاهی درخور شأن نیابد و از اینجا رانده و از
آنجا مانده به گوشه انزوای اجباری پناه برند تا دمی از شر
سخن‌پراکتان و نیشخندزنان در امان بمانند.

انسان موجودی است اجتماعی و عقیدتی، جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند همچون خانه اوست و حریم آن جامعه چونان حریم خانه او محسوب می‌شود و پاکی و نظافت جامعه به پاکی او و آلودگی به آلودگی او کمک می‌کند. روی همین اصل است که اسلام با هر کاری که جو سالم جامعه را مسموم و آلوده کند، شدیداً مبارزه کرده و مکانیسم‌های خاصی برای پیشگیری و یا ریشه‌کن نمودن آن ارائه نموده است. اگر می‌بینیم در اسلام برخورد تندی با غیبت شده است یکی از عللش این است که غیبت کردن، عیوب پنهانی و اعمال خلاف را آشکار ساخته و حرمت و نزاکت عمومی جامعه را جریحه‌دار می‌سازد و به همین خاطر است که اهمیت گناه آشکار بیش از گناه مستور و پنهان است. اصولاً انجام گناه و تعدی از وظیفه و آلوده شدن به محرمات همانند آتشی است که در نقطه‌ای از جامعه روشن گشته است. باید سعی و تلاش نمود که با تمام وسایل چنین آتشی خاموش و یا حداقل تحت کنترل درآید اما اگر به آن دامن زنیم و از نقطه‌ای به نقطه دیگر بریم، لهیب سوزان همه‌جا را فرا گرفته و خشک‌وتر را با هم می‌سوزاند و دیگر کسی قادر به کنترل آن نخواهد بود. از این گذشته قبح ارتکاب گناه و اعمال حرام در نظر عامه مردم خود سد بزرگی در برابر سیل پنهان‌کن فساد است و اشاعه و برملا نمودن گناهان دیگران، مخصوصاً گناهانی که جنبه اجتماعی داشته و مردم نسبت به آن حساسیت خاصی دارند، قباح چنین اعمالی را از بین برده و انجام آنها را بر همه عادی می‌سازد. علاوه بر این چون در بعضی از موارد، افشاگران از نظر موقعیت و مسئولیتهای اجتماعی همانند افرادی هستند که خلافشان برملا شده است چه بسا مردم بر خود آنان نیز به دیده شك و تردید خواهند نگرست؛ زیرا «حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد».

نکته بسیار مهم و قابل توجه این است که چون رقبای انتخاباتی از تیپهای مذهبی و یا اصلاً روحانی هستند و بعضی در سخنرانیها و تبلیغات انتخاباتی از واژه‌ها و اصطلاحات مذهبی استفاده می‌کنند و حتی برای تأیید خویش و تخریب رقیب از آیات و روایات و فرمایشات امام راحل و رهبر معظم انقلاب بهره می‌گیرند و کاندید دیگر نیز به همان شیوه و روش بر علیه او وارد کارزار می‌گردد. در این میان آنچه که قربانی شده و صلابت و مهابت و احترام خویش را در اثر این کردارهای غیر مسئولانه در قلوب عامه مردم از دست می‌دهد همین مقدساتی است که ابزار تبلیغ این چنین افراد قرار می‌گیرد و سپس به تمام عقاید و باورهای دیگر نیز سرایت می‌کند. مگر به دست آوردن مقام نمایندگی مجلس شورای اسلامی و چهار سال نمایندگی بودن چه حلاوت و برکاتی دارد که برای راه یافتن به آن مقدسات اخلاقی و اعتقادی را نادیده گرفته و چنان می‌ستیزیم که انگار همراهان دیروز و هم‌سنگران جبهه‌های مختلف انقلاب نبودیم. اگر بیرو خط امام بوده و با مقام معظم و معزز رهبری بیعت کرده و سرسپرده این مردان الهی هستیم آیا سزاوار است که چنین به هم بتازیم که دشمن به طرب آمده و خیال کند افکار بلندپایه امامان را بر طاق نسیان نهاده و راهی دیگر و فکری ناهمگون اختیار کرده‌ایم. این افراد چگونه به خود حق می‌دهند که از تریبون مجلس شورای اسلامی که باید محل دفاع از حقوق ملت و مستضعفین و مناره گویای دنیای اسلام باشد و همچنین در مطبوعات و رسانه‌های عمومی که اکثراً از اموال عمومی اداره می‌شود، مسائل شخصی و جناحی خویش را مطرح کرده و بنیان مقدس مشورتی را تبدیل به سرای جدال و تخریب همدیگر بکنند؟!

والسلام علی من اتبع الهدی

آیه

وَجِبَلًا أَكْرَابًا ۚ وَذُلًّا نَقُودُوا فِيهَا الْآيَاتِ كَذِبًا ۚ
 وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَمْلُوكِ ۖ
 هَتَاتِلُ أَعْيُنُهُمْ فِي غَمْدِنَةٍ يُغْفِرُ اللَّهُ عَنْ قَوْمِهِ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ
 وَإِنَّا لَنَرَاهُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
 يَا صَالِحِينَ إِنَّا نَحْنُ اللَّهُ غَنِيٌّ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۚ
 يَا صَالِحِينَ أَلَمْ يَكُنْ لَكَ آيَاتُنَا مَا نَمُوتُ وَنَحْيَا ۚ وَتَوَلَّوْنَا
 مَا بَيْنَ يَدَيْهِ قُلُوبًا غَافِلِينَ ۚ
 يَا صَالِحِينَ إِنَّا نَحْنُ اللَّهُ غَنِيٌّ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۚ
 يَا صَالِحِينَ أَلَمْ يَكُنْ لَكَ آيَاتُنَا مَا نَمُوتُ وَنَحْيَا ۚ وَتَوَلَّوْنَا
 مَا بَيْنَ يَدَيْهِ قُلُوبًا غَافِلِينَ ۚ

سید محمد باقر حجتی

ریشه این واژه

این واژه مشتق از «آئی» می‌باشد؛ زیرا آیه مُبِین است و یا از «آوی، یاوی الیه» به معنی توجه و قصد است و یا از «آیی» به معنی تعمد که همان قصد و توجه می‌باشد. گویند: آیه در اصل «آویة» بوده؛ چرا که عرب منسوب آن را «آووی» گوید و بعضی آن را مأخوذ از «آیبة» می‌دانند که یکی از دو یاء به منظور تسهیل، حذف شده است اگر چه این وجه را بعضی ضعیف می‌دانند؛ چون می‌گویند مصغر آن «آیبة» است. و اگر در اصل «آیبة» بر وزن فاعله می‌بود باید مصغر آن «آویة» باشد. گروهی نیز بر آنند که از «آیة» مأخوذ است و یاء اول - به خاطر فتح ماقبل آن -

به الف منقلب گشت.

جمع آیه عبارت است از: آیات، آی، آیای، آباء، که اخیری به صورت «جمع الجمع» و به ندرت استعمال شده است، چنانکه شاعر گوید:

لَمْ يَبْقِ هَذَا الدَّهْرُ مِنْ آيَاتِهِ غَيْرَ أَنَا فِيهِ وَ أَرْمِدَائِهِ
این دهر از نشانه‌های او به جز پایه‌های اجاق و خاکسترهای آن چیزی باقی نگذاشت.

معانی لغوی آیه

معانی زیر در کتب لغت و تفسیر برای آیه دیده می‌شود که واژه آیه طبق اکثر این معانی در قرآن به کار رفته است:

* ۱ - علامت و نشان: **إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ**. (علامت پادشاهی طالوت این است که تابوت پیش شما آید)؛ **أَيُّ، أَيًّا و آيَةً** : نشان و علامت نهاد.
مسعود سعد گوید:

ای بزمگه تو صورت فردوس وی رزمگه تو آیت محشر

* ۲ - عبرت و پند: **فَرَأَى فِي كِتَابِ الْمَصَادِرِ** این معنی را یاد کرده و در قرآن نیز به همین مفهوم به کار رفته است: **لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ ذِكْرٍ لِّلنَّاسِ لَئِيْلًا** (در داستان یوسف و برادرانش برای اهل پرسش و تحقیق عبرتهایی است).

* ۳ - عجیب و شگفت آور: **وَجَعَلْنَا هَا وَ اٰبْنَهَا آيَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ** (مریم و پسرش را پدیده‌ای شگفت برای جهانیان قرار دادیم).

فَلَانْ آيَةً فِي كَذَا (فلانی در فلان امر عجیب است).

* ۴ - حجت و دلیل: **سُنُرِيْهِمْ آيٰتِنَا فِي الْاٰفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِهِمْ** (ما حجت‌های خود را در آفاق و گیتی و در وجود خود آنها ارائه خواهیم کرد).
ناصر خسرو گوید:

چون و چرا خواستم و آیت محکم

در عجز پیچیدند این کور شدوآن کر

* ۵ - معجزه: و یا قَوْمِ هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ (ای گروه و قوم من! این ماده شتری است از سوی خدا، معجزه برای شما).

ناصرخسرو گوید:

او آیت پیامبر ما بود روز حرب
از ذوالفقار بود و ز صمصام آیتش

* ۶ - سخن سودمند: در حدیث آمده: بَلِّغُوا عَنِّي وَ لَوْ آيَةٌ (از سوی من ولو يك سخن سودمندی را به مردم ابلاغ کنید).

* ۷ - جماعت: خَرَجَ الْقَوْمُ بِآيَتِهِمْ... (آن قوم جماعت خود را بیرون بردند...)

خلیل بن احمد و یا برج بن مسهر طائی گفته است:

خَرَجْنَا مِنَ النَّقَبِينَ لَا حَىٰ مِثْلَنَا
بِآيَتِنَا نُزَجِيَ اللَّقَاحَ الْمَطَا فَلَ

از دوراه کوهستانی چنان بیرون آمدیم که طایفه‌ای همانند ما نبود و شتران شیرده را به طور دسته جمعی می‌رانندیم.

* ۸ - شخص و کالبد: آيَةُ الرَّجُلِ (شخص آن مرد) شاعر گوید:

الْحُضْنُ أَذْنَىٰ لَوْ تَلَيَّتَهُ
مِنْ خَنِيكِ الشُّرْبِ عَلَى الرَّكْبِ

اگر قصدش را داشته باشی، اسبان نجیب نزدیکتر از آن هستند که تو خاک بر چشم سواران آنها بپاشی.

تَأْيِيْتَهُ - یا تَأْيِيْتَهُ به معنی قَصَدَتْ شَخْصَهُ. (آهنگ شخص او کردی)

* ۹ - قصد و رسالت: به کعب بن زُهَيْر بن ابی سَلْمَى منسوب است که

می‌گفت:

أَلَا أَبْلَغَا هَذَا الْمُعْرَضَ آيَةً
أَيَقْظَانِ قَالَ الْقَوْلُ إِذْ قَالَ أَمْ حَلَمَ

هان به آن کسی که داستانی در بارهٔ من اشاعه میدهد بگویند: موقعی که سخن می‌گفت
بیدار بود یا در خواب.

آیه در این شعر به معنی داستانی از من و خبری از من است.
* ۱۰- حکمی از احکام خدا: ... تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ
این احکام، حدود دین خداست، زنهار، در آن راه مخالفت موبید، خدا آیات خود را این
چنین بیان می‌کند.

* ۱۱- سلطه و اقتدار: ... وَ نَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيِّ تَنَاءٍ (و برای
شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم و به برکت آیات [اقتدار] ما بر شما دست نمی‌یابند).
* ۱۲- برج و عمارت: أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (آیا شما بر هر مکان مرتفعی
نشانه‌ای [برجی و عمارتی] از روی هوی و هوس می‌سازید).

در مذمت قوم عاد است که هر جا عمارتی می‌ساختند، این برج و عمارت
را «آیه» خواندند، برای اینکه نوعاً این گونه بنا، علامت چیزی است.^{۱۰}

تناسب این معانی با مفهوم آیه قرآن

آیه قرآن با توجه به گزارشی که از این پس می‌آید دارای تناسب با معانی یاد شده
است:

ا- آیه قرآن نشانه صدق آورنده آن و دلیل بر عجز مردم از آوردن سخنی به
مانند آن است. و یا نشانه جدا شدن سخنی از سخن دیگر یا تمام شدن سخن ما
قبل و ابتدای سخن بعدی است. و یا بیان علامتی است که در راهها نصب می‌شود
و مردم از رهگذر آن به امری دیگر رهنمون می‌گردند: إِذَا مَضَىٰ عَمَلٌ مِنْهَا بَدَأَ عَمَلٌ^{۱۱}

ب- آیه قرآن پند دهنده و عبرت آموز است: إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ^{۱۲}

ج- هر آیه‌ای از قرآن از نظر سبک و اسلوب و نیز محتوی عجیب است: ...

وَ إِنَّمَا عَجَبٌ يَتَعَجَّبُ مِنْ إِعْجَازِهِ^{۱۳} ... لِأَنَّهَا عَجَبٌ يَعْجُزُ الْبَشَرُ عَنِ التَّكَلُّمِ بِمِثْلِهَا^{۱۴}

د- به هر آیه‌ای می‌توان برای اثبات حق، احتجاج کرد.

ه- آیات از لحاظ تعبیر و معانی، دارای اعجاز است.

و-هر يك از آیات، کلامی سودمند می‌باشد: وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ...
هُوَ الْمُنْذِرُ الْمُبِينُ وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ.^{۱۵}

ز-آیه از تعدادی حروف و یا کلمات و یا جمله‌ها فراهم آمده است.^{۱۶}
ح-آیه بسان شخص و کالبد، مشخص و دارای حدّ و مرز است.
ط- همانند قصه و داستانی - که به دنبال قصه دیگر می‌آید - از پی یکدیگر
بر مردم تلاوت می‌شود: تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا...^{۱۷} و یا رسالتی را ایجاب می‌کند. و
وظیفه رسولان خداست که این تجلیات را به مردم ابلاغ کنند.^{۱۸}
ی-هر آیه بیانگر حکمی از احکام الهی است.
ک-آیه‌ها اقتداری برای آورنده آنها به هم رسانده و همه مخالفان را سر انجام،
مغلوب سلطه خود می‌سازند و نشانه تجلی اقتدار الهی است.
ل-همانند برج و عمارت، بین و آشکار و نمودار است.
باید یاد آور شد معنای اصلی آیه علامت و نشان است که در تمام معانی
لغوی آیه راه دارد، منتهی از لحاظ مصادیقی که آیه نشان آنهاست در قرآن کریم
و زبان عربی، معانی متنوعی را ارثه می‌کند.^{۱۹}

معنی اصطلاحی آیه

تعبیر زیر برای بیان معنی اصطلاحی آیه در کتب مربوط، به چشم می‌خورد:

* ۱- آیه عبارت است از بخشی از حروف و یا کلمات و یا جمله‌هایی که از
رهگذر نقل و روایت، حدّ و مرز آنها یعنی آغاز و انجامش مشخص شده است. و
لذا نمی‌توان مرز آیه‌ای را با تکیه بر رأی و استنباط تعیین نمود، بلکه این مرز به
اشاره و ارشاد رسول اکرم صلی الله علیه و آله مشخص گشته است.^{۲۰}

* ۲- جَعَبَرِي گفته است: حدّ آیه [بخشی از] قرآن است که از جمله‌ها - ولو
فرضاً - ترکیب یافته و دارای مبدأ و یا مقطعی است که در سوره مندرج است.

* ۳- بعضی گویند: آیه پاره‌ای از قرآن است که از ما قبل و ما بعد منقطع

است.

* ۴- و گفته‌اند: آیه واحدی است از معدودات ورقمهای بر شمرده شده

سوره‌ها.

در نتیجه می‌توان گفت: آیه عبارت از حرف و یا حروف و یا عبارتی از قرآن است که انقطاع آن از ماقبل و ما بعد از طریق توقیف و ارشاد پیامبر صلی الله علیه و آله و یا معصوم علیه السلام قابل شناسائی است، و لذا گفته‌اند:

انها تعلم بتوقیف من الشارع لا مجال للقیاس (ای الرأی) فیہ کمعرفة

السورة.^{۲۱}

پاره‌ای از آیات کاملاً از ماقبل جداست و بعضی از آنها در تمامیت مطلب به آیات بعد می‌پیوندند، و دسته‌ای در اثنای خود آیه به پایان مطلب می‌رسد.^{۲۲}

آیات صاحب نام و عنوان

تعدادی از آیات قرآن کریم در لسان احادیث و یا محاورات علما و محدثین و فقها - مانند سوره‌ها - دارای نام و عنوان می‌باشند که نمونه‌هایی از آنها یاد می‌شود:

۱- آیه الكرسي: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ... وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ. سوره بقره: ۲۵۵.

فضیلت قرائت آن تا آیه ۲۵۷ (هُم فِيهَا خَالِدُونَ) می‌باشد^{۲۳}

۲- آیه آل حم: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. سوره شوری: ۲۳.

۳- آیه النور: اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... سوره نور: ۳۵.

۴- آیه الدین: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ... سوره بقره: ۲۸۲.

۵- آیه الشهادة: شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... سوره آل عمران: ۱۸.

۶- آیه افك: إِنَّ الَّذِينَ جَاؤَا بِالْأَفْكِ عُصْبَةٌ... سوره نور: ۱۱.

۷- آیه الامانة: إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... سوره احزاب: ۷۲.

۸- آیه الملك: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمَلِكِ... سوره آل عمران: ۲۶.

۹- آیه شرح الصدر: فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ... سوره انعام: ۱۲۵.

۱۰- آیه الخلق: إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاجْتِذَافِ اللَّيْلِ... سورة بقره: ۱۶۴ و سورة آل عمران: ۱۹۰.

۱۱- آیه الخلافة: وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... سورة بقره: ۳۰.

۱۲- آیه البسملة: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

۱۳- آیه المباهلة: فَقُلْ تَعَالَوْا... ثُمَّ نَبِّهْهُمْ لَعَنَتِ اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ. سورة آل عمران: ۶۱.

۱۴- آیه التطهير: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا... سورة احزاب: ۳۳.

۱۵- آیه السيف: فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ... سورة توبه: ۵.

۱۶- آیه الصيف: آيَهُ كَلَالَهُ: يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ... سورة نساء: ۱۷۶.

۱۷- آیه الشتاء: وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً... سورة نساء: ۱۲.^{۲۵}
و عناوين دیگری که برای برخی آیات در طول تاریخ از سوی فقها و دانشمندان تعیین شده است از قبیل:

۱۸- آیه نفی سبیل: لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا. سورة نساء: ۱۴۱.

۱۹- آیه نبأ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ... سورة حجرات: ۶.

۲۰- آیه نفر: وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرُوا... سورة توبه: ۱۲۲.

۲۱- آیه سؤال: فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ... سورة نحل: ۴۳.

۲۲- آیه تصدیق: وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ... وَيُؤْمِنُونَ لِلْمُؤْمِنِينَ... سورة توبه: ۶۱.

۲۳- آیه کتمان: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ... سورة بقره: ۱۵۹.

در تفسیر بسیاری از آیات یاد شده و نیز آیات دیگر، کتابهای مستقلى تأليف شده

است.^{۲۶}

راجع به آیاتی که در باره ائمه علیهم السلام نازل شده، اذکار وارده به هنگام قرائت پاره‌ای از آیات، فواید آیات و توسل به آنها، اصناف آیات قرآن، آیات متشابه و حروف مُقَطَّعه به منابع ذیل مراجعه کنید:

بحار، ج ۸۹، ص ۱۱۴ - ۱۱۶، ۲۱۷ - ۲۲۰، ج ۸۹، ص ۱۷۵، ۳۷۲ - ۳۸۵، ج ۹۰، ص ۱ - ۹۷.

آیه محکمه: طی حدیث *إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، أَوْ سَنَةٌ قَائِمَةٌ...* آمده و اشاره به اصول عقاید است؛ زیرا براهین آن، آیات محکمات جهان و قرآن کریم است، و در قرآن از دلائل مبدأ و معاد با تعبیر «آیه» و یا «آیات» یاد شده که در موارد فراوانی جلب نظر می‌کند.^{۲۷}
آیه بیّنه:

آیات بینات: نشانه‌های آشکاری است که بازگو کننده وحدانیت خدا و اقتدار الهی است از قبیل تبدیل عصا به صورت اژدها، وید بیضاء موسی، و شکافتن دریا با عصا، غرق شدن فرعون و فرعونیان، سایه افکندن ابر بر سر بنی اسرائیل و انزال من و سلوی و امثال و اشباه آنها که از سوی انبیاء الهی برای اثبات حقانیت رسالت و نبوت آنها به مردم ارائه شد تا مردم با باوری آمیخته به اطمینان دعوت به توحید را پذیرا گردند، خداوند متعال به این نکته در *سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُم مِّنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ...* سوره بقره: ۲۱۱ اشاره کرده است.^{۲۸}

نماز آیات: نمازی که به خاطر خسوف و کسوف و زلزله و یا حوادث وحشتناک طبیعی - که اکثر مردم را بیمناک می‌سازد - خوانده می‌شود.

شمار آیات قرآن

در باره شمار آیات قرآن کریم، رقمهای مختلفی در منابع مربوط به چشم می‌خورد. این اختلاف ارقام از اختلاف روایاتی ریشه می‌گیرد که در این زمینه وارد شده است

و گویا اساس اختلاف این روایات نیز اختلاف تلقی صحابه راجع به آیه به هنگام قرائت آیات بوده است به این معنی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به منظور آگاه کردن مردم به تمام شدن آیه در رأس آن وقف و درنگ می کرد. وقتی محل آیه معلوم می گشت - احیاناً به خاطر اینکه از نظر مطلب با آیه بعدی پیوند داشت - آنها را به هم می پیوست و در نتیجه این تصور در شنونده پدید می آمد که آنها از هم جدا نیستند و آنها را يك آیه تلقی می نمود و جدایی میان آنها را آنطور که باید و شاید در نمی یافت.^{۲۹}

باری اختلاف روایات باعث پدید آمدن مکاتب مختلفی در اعداد آیات گردید، اعدادی که به نام سرزمینهای معروف اسلامی و یا به نام اهل آن سرزمینها شهرت یافت:

* ۱ - عدد کوفی: این عدد را سلیم بن عیسی کوفی و کسایی و خلف بن هشام از حمزة بن حبیب زیات روایت کرده اند، و حمزه به روایت از ابی لیلی و او از ابی عبد الرحمن سلمی و او از علی بن ابی طالب (ع) این عدد را بازگو نموده است. و لذا کسایی از این طُرُق، عدد مذکور را به علی علیه السلام اسناد کرده است. شمار آیات بر حسب این روایت به رقم شش هزار و دویست و سی و شش (۶۲۳۶) می رسد.^{۳۰}

* ۲ - عدد مدنی: از اهل مدینه دو عدد، روایت شده است:

أ - عدد مدنی اول، که به ابی جعفر یزید بن القعقاع و شبیه بن نصاب منسوب است، لکن ابو عمرو بن علاء می گفت: مدنی اول را اهل کوفه از اهل مدینه روایت کرده اند و فرد معینی را - که این عدد را بدو نسبت دهند - نام نبرده اند. شمار آیات بر حسب عدد مدنی اول به شش هزار (۶۰۰۰) می رسد. برخی را عقیده بر آن است که عدد مدنی اول به حسن بن علی علیه السلام و عبدالله بن عمر، و مدنی دوم به همان ابی جعفر و شبیه و اسماعیل بن جعفر منسوب است.

ب - عدد مدنی اخیر - یا - مدنی ثانی که به اسماعیل بن جعفر بن کثیر انصاری منسوب است، شمار آیات قرآن طبق این عدد به شش هزار و دویست و چهارده (۶۲۱۴) می‌رسد.^{۳۱}

* ۳ - عدد مکی: طبرسی آن را به مجاهد بن جبر و اسماعیل مکی منسوب می‌داند، لکن گروهی این عدد را به کسی نسبت نمی‌دهند، بلکه می‌گویند: در مصاحف اولیه اهل مکه در رأس هر آیه سه نقطه وجود داشت که علامت مشخصه عدد اهل مکه بوده است. سیوطی این عدد را به عبدالله بن کثیر منسوب دانسته که او آن را از مجاهد و او از ابن عباس و اونیز از ابی بن کعب روایت کرده است. شمار آیات برحسب این عدد به رقم شش هزار و دویست و نوزده (۶۲۱۹) می‌رسد.^{۳۲}

۴ - عدد بصری: این عدد به عاصم بن ابی الصباح (یا ابی العجاج) جحدری و ایوب بن متوکل منسوب است که آن دو جز در *فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ*^{۳۳} با هم اختلافی نداشتند: جحدری آن را يك آیه مستقل بر شمرده، لکن ایوب آن را آیه جداگانه‌ای نمی‌دانست. قرطبی می‌نویسد: محمد؟ گفته است: شمار آیات بر حسب آمار بصرین به شش هزار و دویست و چهار (۶۲۰۴) بالغ می‌گردد.^{۳۴}

* ۵ - عدد شامی: منسوب به عبدالله بن عامر یحصبی است. سیوطی می‌گوید: عدد شامی را هارون بن موسی اخفش و دیگران از عبدالله بن ذکوان و احمد بن یزید حلوانی، و بعضی دیگر از هشام بن حماد روایت کرده‌اند. عدد مذکور را ابن ذکوان و هشام از ایوب بن تمیم ذماری، او از یحیی بن حارث ذماری نقل کرده‌اند، و یحیی می‌گفت: عددی را که ما آن را عدد اهل شام می‌نامیم شیوخ و اساتید روایات، از صحابه روایت نموده و عبدالله بن عامر و دیگران آن را از ابی الدرداء نقل کرده‌اند. طبق گفته یحیی ذماری شمار آیات بر حسب این عدد به رقم شش هزار و دویست و بیست و پنج (۶۲۲۵) می‌رسد، ابن ذکوان به دنبال این رقم می‌گفت: تصور می‌کنم یحیی «بسمله» را به حساب نیاورده بود.^{۳۵}

ابو عمرو بن علاء می گفت: اینها اعدادی است که میان مردم در امر تألیف و نگارش قرآن متداول بوده و از دیر باز تاکنون آیات قرآن را با چنان اعدادی در سایر بلاد اسلامی (جز بلاد یاد شده و معروف) متذکر شده‌اند.

کمترین و بیشترین ارقامی که راجع به آیات، یاد کرده‌اند

ابو عمرو عثمان بن سعید دانی می گوید:

از اینکه شمار آیات قرآن از رقم شش هزار و دویست (۶۲۰۰) کمتر نیست تمام محققان و محدثان دارای اتفاق نظر هستند و اختلافی که میان آنها وجود دارد مربوط به مازاد بر این رقم است.

اما دیدیم قرطبی در مدنی اول شماری کمتر از رقم مذکور را یاد کرده و گفته است شمار مجموع آیات به رقم شش هزار (۶۰۰۰) می‌رسد. اعدادی را که در زیر می‌آوریم به ترتیب بیانگر کمترین تا بیشترین رقم مجموع آیات قرآن کریم است که در منابع متعددی از آنها سخن رفته است:

۶۰۰۰ - ۶۱۷۷ - ۶۲۰۴ - ۶۲۱۲ - ۶۲۱۴ - ۶۲۱۶ - ۶۲۱۸ - ۶۲۱۹ -

۶۲۲۵ - ۶۲۲۶ - ۶۲۳۶ - ۶۶۰۰ - ۶۶۶۶^{۳۴}

معتبرترین و مشهورترین ارقام آیات:

از نظر طبرسی صحیح ترین ارقام آیات قرآن - که دارای عالیتین اسانید از نظر حدیث می‌باشد - عدد کوفی است؛ زیرا این رقم از امیر المؤمنین علی علیه السلام مأخوذ است. چنانکه سیوطی در باره عدد کوفی می‌گوید: حمزه گفته است: «اخبرنا بهذا العدد ابن ابی لیلی عن ابی عبدالرحمن السلمی عن علی بن ابی طالب علیه السلام». روایتی که از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است رقم عدد کوفی را تأیید می‌کند: آنجا که فرمود:

جميع سور القرآن مائة و اربع عشر سورة (۱۱۴) و آیات القرآن ستة آلاف آية وماتان وست و ثلثون آية (۶۲۳۶) و جميع حروف القرآن ثلاث مائة الف حرفٍ و أحد و عشرون

الف حرف و مائتان و خمسون حرفاً (۳۲۱۲۵۰). لا يرغب في تعلم القرآن إلا السعداء، ولا يتعهد قرائته إلا أولياء الرحمن.

اما عدد مشهور همان (۶۶۶۶) می باشد، لکن سیوطی روایتی از ابن عباس آورده که این رقم (۶۶۰۰) است.^{۳۷}

کار برد واژه آیه و ترکیبات مختلف آن

کلمه آیه و ترکیبات دیگری از آن با مفاهیم مختلفی که از آنها قبلاً یاد کردیم در قرآن کریم بدین شرح به کار رفته است:

- ۱ - آیه، ۸۳ مورد ۲ - آیتک، دو مورد ۳ - آیتین، یک مورد ۴ - آیات، ۱۴۸ مورد ۵ - آیاتک، سه مورد ۶ - آیاتنا، ۹۲ مورد ۷ - آیاته، ۳۷ مورد ۸ - آیاتها، یک مورد ۹ - آیاتی، چهارده مورد.^{۳۸}

در نهج البلاغه در ۳۷ مورد کلمه آیه و ترکیبات دیگری از آن - که برخی از آنها مربوط به مضمون آیاتی از قرآن کریم می باشد - مورد استفاده قرار گرفته است.^{۳۹}

اولین و آخرین آیه ای که نازل شده است

طبق صحیح ترین اقوال، اولین آیه یا آیاتی که نازل شد پنج آیه نخست سوره علق می باشد، و علما، آراء دیگر را رد و یا توجیه کرده اند. در باره آخرین آیه ای که نازل شد میان علما اختلاف نظر شدیدی وجود دارد، اقوال و آرائی که یاد می شود از سوی دانشمندان در این باره، اظهار شده است:

- ۱ - آیه کلاله (سوره نساء: ۱۷۶) ۲ - آیه های ربا (سوره بقره: ۲۷۸، ۲۷۹)
- ۳ - آیه ۲۸۱ سوره بقره: وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ... ۴ - آیه ۱۲۷ سوره توبه: ... ثُمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ... ۵ - آیه ۱۱۰ سوره کهف: فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ... ۶ - آیه ۱۹۵ سوره آل عمران: فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ... ۷ - آیه ۱۴۵ سوره انعام: قُلْ لَا أجدُ فِيمَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا... ۸ - آیه ۱۱ سوره توبه: فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ...

با توجه به توجیه و استدلالی که مرحوم طبرسی در این مقام بیان کرده، باید آخرین آیه را عبارت از آیه ۲۸۱ سوره بقره: **وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ...** بدانیم چرا که رسول اکرم (ص) پس از نزول سوره فتح يك سال کامل زندگانی کرد. آنگاه آیات **لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ...** تا پایان سوره توبه نازل شد. آن حضرت شش ماه پس از نزول این آیه‌ها، در قید حیات بود. وقتی برای حجة الوداع از مدینه بیرون رفت در میان راه، آیه **يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ...** (سوره نساء: ۱۷۶) که به آیه صیف معروف است نازل گردید و به هنگام وقوف در عرفات آیه **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** (سوره مائده: ۳) نزول یافت پس از آن به ترتیب، آیه‌های ربا، و در واپسین مرحله آیه **وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ...** (سوره بقره: ۲۸۱) نازل گردید. پیامبر اکرم (ص) پس از نزول آیه اخیر - بر حسب اختلاف روایات - بیست و يك روز و یا نه شب و یا هفت شب زندگانی کرده و در روز دو شنبه سوم ربیع الاول - همزمان با طلوع آفتاب، و طبق روایات شیعه روز بیست و هشتم صفر سال یازدهم هجرت رحلت فرمود.^{۲۰}

بلندترین و کوتاه‌ترین آیه

بلندترین آیه قرآن، آیه **دَيْنَ** است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ...** (سوره بقره: ۲۸۲) این آیه دارای یکصد و بیست و هشت کلمه و پانصد و چهل حرف است. اما کوتاه‌ترین آیه قرآن، **وَالضُّحَىٰ** و **وَالْفَجْرِ** می‌باشد هر يك از این دو در تلفظ از پنج حرف، و در رسم الخط از شش حرف تشکیل یافته‌اند. لکن باید یاد آور شویم پاره‌ای از حروف مقطعه قرآن - که به عنوان آیه‌ای از قرآن به شمار می‌روند - از این دو آیه، هم در تلفظ و هم در رسم الخط کوتاه‌تر می‌باشد از قبیل: طه، یس، حم... .

حروف مقطعه در قرآن

در اینجا سزااست متذکر شویم که پاره‌ای از حروف مقطعه قرآن به عنوان آیه‌ای از

قرآن به شمار می‌روند اما پاره‌ای دیگر آیه به حساب نمی‌آیند.

حروف مقطعه‌ای که هر کدام به عنوان آیه‌ای محسوب می‌گردند عبارتند از:
۱ - الم در سوره‌های بقره، آل عمران، عنکبوت، روم و سجده ۲ - المص در سوره اعراف ۳ - کهيعص در سوره مریم ۴ - طه ۵ - طسم در سوره شعراء و قصص ۶ - یس ۷ - حم در سوره‌های مؤمن، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، منتهی در سوره شوری حم با عسق پیوسته و دو آیه محسوب می‌شوند، لکن سایر حروف مقطعه قرآن از قبیل الر در سوره‌های یونس، هود، یوسف، ابراهیم، و حجر و طس در سوره نمل و المر در سوره رعد، و ص و ق و ن هیچ کدام به عنوان آیه‌ای مستقل تلقی نمی‌شوند، بلکه بخشی پیوسته به آیه نخست سوره‌های یاد شده‌اند. اگر چه نظریهٔ علما در این باره اندکی مختلف است؛ لکن اکثر آنها بر گزارشی که راجع به حروف مقطعه یاد کردیم دارای اتفاق نظر می‌باشد.^{۳۱}

آیا بسم الله الرحمن الرحيم آیه‌ای از قرآن است؟

طبرسی می‌گوید: دانشمندان شیعه بر آنند که بسمله در سوره فاتحه و هر سوره دیگر، آیه‌ای به شمار می‌رود و هر کسی بسمله را در نماز - اعم از واجب و یا مستحب - ترك کند نمازش باطل است، و نیز در نمازهایی که حمد و سوره به جهر خوانده می‌شود جهر به بسمله واجب و در نمازهایی که اخفاتی است جهر به بسمله مستحب می‌باشد. گر چه در مطالبی که یاد شد میان فقها اختلاف وجود دارد، اما در اینکه بسمله در سوره نمل: *إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ* آیه کامل نیست - و بلکه بخشی از آیه سی ام می‌باشد - میان آنها (حتی میان فریقین) اختلافی دیده نمی‌شود. و اگر بسمله را در سوره حمد به عنوان آیه‌ای مستقل بر شمريم باید *صِرَاطَ الَّذِينَ...* را تا آخر سوره حمد، يك آیه دانست، ولی چنانچه آن را آیه‌ای مستقل ندانيم باید *صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ* را آیه‌ای جدا، و *غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ* را آیه‌ای دیگر بر شمريم.

در جمع قرآء، فقط حمزه و خلف و یعقوب و یزیدی، میان سوره‌ها را با «بَسْمَلَه» جدا نمی‌ساختند. اما بقیه قرآء چهارده گانه همه سوره‌ها - غیر از انفال و براءت - را با بسمله از هم جدا می‌کردند.

آلوسی در باره بَسْمَلَه‌ها - جز بسمله‌ای که در اثناء سوره نمل آمده - از این نظر که آیا آیه کامل و مستقل یا جزء آیه و یا اساساً جزء آیات قرآن و در شمار آنها نیست، ده وجه زیر را یاد می‌کند:

- ۱ - اصلاً آیه‌ای از هیچ سوره‌ای به شمار نمی‌آید.
- ۲ - جز در سوره براءت در همه سوره‌ها به عنوان آیه‌ای بر شمرده می‌شود.
- ۳ - فقط در سوره فاتحه، آیه‌ای از قرآن به حساب می‌آید.
- ۴ - بخشی از آیه‌های قرآن محسوب می‌شود و آیه‌ای مستقل به شمار نمی‌آید.
- ۵ - آیه کاملی است که تیمناً برای ایجاد جدایی میان سوره‌ها نازل شده است.

۶ - می‌توان آن را آیه و نیز غیر آیه دانست؛ چون به هر دو صورت، نزول آن تکرار شده است.

- ۷ - بخشی از آیه در تمام سوره‌هاست
- ۸ - آیه‌ای مستقل در سوره فاتحه و بخشی از آیه در سوره‌های دیگر است.
- ۹ - عکس احتمال قبلی.
- ۱۰ - آیه‌ای است مستقل در همه سوره‌ها که مکرراً به همین عنوان نازل شده است.

امامیه و اکثر شافعی‌ها نظریه دوم، حنبلی‌ها نظریه سوم، حنفی‌ها و مالکی‌ها نظریه پنجم را پذیرفته‌اند.^{۳۲}

ارتباط و تناسب آیات با یکدیگر

دانشمندان تفسیر و علوم قرآنی از دیر باز در صدد کشف مناسبات و روابط آیات

با یکدیگر برآمدند، چون اکثر قریب به تمام آنها ترتیب آیات را در سوره‌ها توقیفی می‌دانند، ولی گویند: ترتیب آیات در سوره‌ها به دستور رسول اکرم (ص) صورت گرفته است. پس باید حکمتی در این ترتیب وجود داشته باشد و سزااست این حکمت کشف شود. و لذا می‌بینیم مفسران در اکثر تفاسیر در باره آیاتی که به ظاهر تناسبی با یکدیگر ندارند به بحث و بررسی پرداختند.

کوششهایی که مفسران فریقین در این زمینه مبذول داشته‌اند بسیار عمیق و نیز جالب توجه و چشمگیر است، حتی پاره‌ای از دانشمندان، کتب مستقلی در این زمینه تألیف کردند. گویند: نخستین کسی که علم مناسبات آیات و سورا اظهار کرد شیخ ابو بکر محمد بن ابراهیم منذر نیشابوری (۲۴۲ - ۳۱۹ هـ ق) بوده است. وی آنگاه که بر کرسی درس جلوس می‌کرد و قرآن کریم را بر وی تلاوت می‌کردند می‌گفت: چرا این آیه در جنب این آیه قرار گرفته، حکمت قرار گرفتن این سوره در کنار این سوره چیست؟ نیشابوری علمای بغداد را از آن جهت که فاقد علم در باره مناسبات آیات و سوره بوده‌اند مورد انتقاد و خرده گیری قرار می‌داد.

اما شیخ عز الدین بن عبدالسلام (۵۷۷ - ۶۶۰ ق) معتقد بود نباید در مورد آیات قرآن کریم و مناسبات آنها با یکدیگر سخن به میان آورد؛ چرا که قرآن از پی اسباب و موجباتی متفرق و در زمانهای مختلفی نازل گردیده است. بنا بر این اگر ما در صدد کشف مناسبات آیات بر آییم این کار تکلفی است نه در خور کتاب خدا که «احسن الحدیث» و بهترین سخن می‌باشد.

دانشمند دیگری به نام ولی الدین ملوی (۷۱۳ - ۷۷۴ ق) بعدها به امثال این گونه ایرادها پاسخ گفته و یاد آور شده است: اگر چه (بسیاری) از آیات در پی اسباب النزول متفاوت نازل شده‌اند، اما ترتیب این آیات و اصول و مبانی آنها بر اساس حکمت و هماهنگی با آن می‌باشد و مصحف موجود پس از آنکه به طور متفرق نازل گردید طبق دستور نبی اکرم (ص) و اشاره جبرائیل علیه السلام به همان ترتیبی که در لوح محفوظ ثبت و ضبط و جمع شده بود منظم گردید و اجتهاد و رأی

صحابه در این ترتیب به هیچ وجه سهمی نداشت.

شمس الدین محمود اصفهانی ضمن تفسیر آیه *أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ...* (بقره: ۲۸۵) از فخر الدین رازی آورده است:

اگر کسی در لطائف و نظم بدیع این سوره (بقره) و سبک شگفت انگیز آن با امعان نظر مطالعه کند باز می‌یابد: همانطور که قرآن کریم از لحاظ فصاحتِ الفاظ و شرافتِ معانی دارای اعجاز است، از نظر نظم و ترتیب آیات نیز برخوردار از اعجاز می‌باشد (یعنی یکی از اسرار اعجاز قرآن را باید در ترتیب و مناسبات آیات جستجو کرد) آنگاه گفته است: عدم توجه کافی جمهور مفسرین به اهمیت نظم و ترتیب آیات و مناسبات آنها، صرفاً شبیه همان نکته‌ای است که شاعر در بیت زیر آن را خاطر نشان ساخته است.

وَالنَّجْمُ تَتَضَفَّرُ الْأَبْصَارُ صُورَتَهُ

فَالذَّنْبُ لِلطَّرْفِ لَا لِلنَّجْمِ فِي الصِّفْرِ

صورت و چهره ستاره را دیدگان ما کوچک می‌انگارد. پس گناه و نارسایی از ستاره نیست، بلکه نارسایی دید ماست که آن را کوچک می‌انگارد.

اهمیت مناسبات آیات به گونه‌ای است که بسیاری از مفسران، بخشی از کتاب تفسیر خود را بدان اختصاص داده‌اند. در میان مشاهیر علم تفسیر - که توجه ویژه‌ای در کشف مناسبات آیات مبذول داشته‌اند - می‌توان از دانشمندان زیر یاد کرد:

* ۱- طبرسی در مجمع البیان تحت عنوان النظم به کاوش در مناسبات آیات پرداخته و بخش نسبتاً جالبی از کتاب تفسیر خود را به این بررسی اختصاص داده است و تقریباً در سراسر تفسیر او این بحث و بررسی جلب نظر می‌کند.

* ۲- زمخشری در کتاب الکشاف.

* ۳- فخر الدین رازی در التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب) که احیاناً در باره ترتیب آیه‌ای نسبت به آیه دیگر چندین وجه برای ارائه تناسب آنها یاد می‌کند.

- * ۴- آلوسی در روح المعانی توجه مخصوصی به مناسبات آیات داشته و گاهی از حدود کار فخرالدین رازی در این زمینه فراتر می‌رود.
 - * ۵- ابواسحاق ثعلبی در الکشف و البیان عن تفسیر القرآن.
 - * ۶- محمد رشید رضا و محمد عبده در تفسیر المنار.
 - * ۷- شیخ محمود شلتوت در تفسیر القرآن الکریم والی القرآن الکریم.
- مهمترین کتابی که مستقلاً در زمینه کشف مناسبات آیات و سور قرآن تاکنون تألیف شده کتاب نظم الدرر فی تناسب الآی و السور از ابوالحسن برهان الدین عمر بقاعی (۸۰۹ - ۸۸۵ ق) است که در بیست و اندی مجلد در حیدرآباد از حدود سنال ۱۳۹۰ تا فراتر از ۱۴۰۰ (ق) طبع آن ادامه یافت.^{۲۳}

آیات الاحکام

این سخن میان علما برخوردار از شهرت است: آیاتی که در باره احکام فرعی عملی بدانها استناد می‌شود به حدود پانصد آیه می‌رسد. اما باید گفت: رقم مذکور به گونه‌ای در مد نظر است که آیات متکرر و متداخل نیز به حساب آمده است. و اگر آیات متکرر و متداخل را به حساب نیاوریم آیات احکام به رقم پانصد نمی‌رسد، بلکه کمتر از آن است.

لکن در اینجا سؤالی به ذهن تبادر می‌کند و آن این است که با وجود اینکه طبق روایت صحیح و یا مشهور عدد آیات قرآن مجموعاً به رقم ۶۲۳۶ یا ۶۶۶۶ بالغ می‌گردد چرا در احادیث می‌بینیم که امام علیه السلام می‌فرماید:

القرآن اربعة ارباع: ربع فینا، و ربع فی عدونا و ربع فی فرائض و احکام و ربع فی قصص و امثال.

بنا بر این باید آیات فرائض و احکام از رقم پانصد تجاوز کرده و به حدود یکهزار و ششصد و شصت آیه برسد؟

فاضل مقداد پاسخ می‌گوید: منظور از اربعة ارباع چهار بخش متساوی نیست علاوه بر این فرائض و احکام هم شامل اصول و هم شامل فروع می‌گردد

و در نتیجه این روایت با روایاتی که رقم آیات راعبارت از ۶۲۳۶ یا ۶۶۶۶ می‌داند منافاتی ندارد. (با استفاده از: کنز العرفان، ص ۵)
گذری سریع بر اهم کتب تفسیر آیات احکام
دانشمندان اسلامی کتابهای فراوانی در تفسیر آیات احکام شرعی فرعی نگاشته‌اند که مهمترین و معروفترین آنها با توجه به مذاهب مشهور پنج گانه اسلامی عبارتند از:

* - شیعی

أ: امامی-

۱- کنز العرفان فی فقه القرآن، فاضل مقداد (جمال الدین مقداد بن عبدالله) سیوری (م ۸۲۶ ق).

۲- زیادة البیان فی براهین احکام القرآن، احمد بن محمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی (م ۹۳۳ ق).

۳- مسالك الافهام الی آیات الاحکام، شیخ جواد کاظمی (م اواسط سده ۱۱ ق).

۴- تفسیر شاهی (در آیات احکام) به فارسی، ابوالفتح بن مخدوم حسینی (م ۹۸۶ ق).

ب: زیدی

۱- آیات الاحکام: سید احمد المهدی بدین الله ابن یحیی حسینی یمانی صنعانی (م ۸۴۰ ق) که کتاب بزرگی است و تا کنون به طبع نرسیده است.

۲- شرح الخمسمائة آیه: حسین بن احمد (قرن هشتم ه ق).
یاد آور می‌شویم که شیعیان زیدی در فروع احکام، پیرو مکتب ابو حنیفه هستند.

* شافعی

احکام القرآن، عماد الدین علی بن محمد... طبری، معروف به کیاهراسی (م ۵۰۴ ق).

* حنفی

احکام القرآن، ابو بکر احمد بن علی رازی، معروف به جصاص (م ۳۰۵ ق).

* مالکی

۱ - احکام القرآن، ابو بکر محمد بن عبدالله، معروف به ابن العربی (م ۵۴۳).
۲ - الجامع لاحکام القرآن، ابو عبدالله محمد بن احمد... معروف به قرطبی (م ۶۷۱ ق).

* حنبلی

تفسیر آیات الاحکام، شمس الدین محمد دمشقی حنبلی، معروف به ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ ق).

این کتب و سایر کتب تفسیر آیات احکام، گاهی به ترتیب آیات و احیاناً بر حسب ترتیب ابواب فقهی تدوین شده‌اند. ضمناً یادآور می‌شویم اولین تفسیر آیات احکام را ابو النضر محمد بن سائب کلبی (م ۱۴۶ ق) از اصحاب صادقین علیهما السلام تألیف کرده است.^{۲۲}

از مجموع این بخش از مقاله روشن شد که آیه در جایی که مورد استعمال قرار گرفته است معنی اصلی آن - که عبارت از علامت و نشان است - در مد نظر می‌باشد و می‌توانیم معانی و مفاهیم مختلفی که برای آن یاد کردیم و نیز اعیان خارجی را با توجه به همین معنی از مصادیق واژه آیه تلقی کنیم.

آیات

عبارت است از نشانه‌هایی که افراد را به سوی حقایق رهنمون می‌گردد. آیات تکوینی همان اموری هستند که در پدیده‌های هستی جلب نظر می‌کنند، و از رهگذر وجود خارجی خود همه انسانها را به وحدانیت خدا هدایت می‌نمایند و بشر را بدین حقیقت رهنمونند که خدای یکتا در آفرینش به صفات کمال، متصف بوده و از هر گونه نقص و نیاز مبرّی است، منتهی افراد در رهنمودگیری از این گونه آیات و نیز آیات تشریحی از لحاظ معرفت و درک و فهم در درجات متفاوتی قرار دارند:

إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ.^{۲۵}

در آسمانها و زمین آیات و نشانه‌هایی برای مؤمنین وجود دارد. که طبق آن، افراد با ایمان از رهگذر این آیات به چنان حقیقتی دست می‌یابند.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ.^{۲۶}
بلکه قرآن آیات روشن و روشنگری است در سینه مردمی که علم و دانش به آنها ارمغان گردید و آیت‌های ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند.

مبنی بر اینکه عالمان و اهل بصیرت می‌توانند با این آیات و نشانه‌ها وحدانیت و صفات جلال و جمال و کمال الهی را باز یابند.

ایمان بر آیات تکوینی یعنی ایمان به دلالت آنها بر خدا که لازمه آن ایمان به خود خداست، آنهام بدان گونه که این آیات بر وجود خدایی یکتا رهنمون است. آیات قرآنی و یا آیات تشریحی نیز نشانه‌هایی به سوی وحدانیت خالق و آفریدگار جهان است همانگونه که آیات تکوینی راه را برای یافتن خدا در برابر بشر می‌گشاید؛ زیرا آیات قرآنی بر آیات تکوینی و یا معارف اعتقادی، و یا احکام عملی و یا اخلاق پسندیده رهنمون است؛ زیرا مضامین آیات قرآنی بر خدا و

حقانیت کسی که از سوی او مبعوث می‌گردد دلالت دارد، ایمان به اینگونه آیات نیز برابر با ایمان به دلالت آنها بر خدا می‌باشد و لازمه آن ایمان به مدلول و محتوای آن است.

آیات که به عنوان معجزات نیز در قرآن جلب نظر می‌کنند یا تکوینی است که دلالت آنها به سان دلالت آیات تکوینی می‌باشد، و یا معجزات غیر تکوینی است مانند آیات قرآن کریم که مآلاً این گونه معجزات نیز همانند آیات تکوینی راه را فراسوی انسان در برابر اعتقاد به خدای یگانه می‌گشاید.^{۲۷}

آیات، مظاهر ذات و اسماء الهی اند که نشان وجود صفات و قدرت و توانایی خداوند می‌باشد و از آیات به ذات پی بردن، برهان لَمی است لکن صدیقان از ذات به ذات راه برند که فرمود: **يَا مَنْ دَلَّ عَلَىٰ ذَاتِهِ بِذَاتِهِ.**

چو آیات است روشن گشته از ذات	کجا روشن شود ذاتش ز آیات
بود نور خرد در ذات انور	به سان چشم سر در چشمه خور
چو مبصر با بصر نزدیک گردد	بصر ز ادراك او تاريك گردد

همه عالم، آیات و رایات قدرت اوست، دلائل وحدانیت اوست، نگرنده در می‌یابد از همه جا به سمت او راه است و رونده می‌یابد.

سَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ أَتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ...

چندانکه دادیم و نمودیم ایشان را از این نشانه‌های روشن.

لختی آثار رحمت، لختی آیات و رایات قدرت، لختی بدایع و عجیب و حکمت، لختی دلائل و امارات نبوت، لیکن چه سود که ایده ادراك ایشان در حجاب است، و سلطان بصائر در بند.

و ما تغنى الآيات والنذر عن قوم لا يؤمنون.

و ما انتفاع أخى الدنيا بمقلته

إذا استوت عنده الأنوار والظلم^{۲۸}

اگر قرار باشد روشناییها و تاریکیها برای برادر من یکسان باشد، او تنها از حدقه چشمش در دنیا چه بهره‌ای می‌تواند ببرد.

کتابنامه

۱-الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (م ۹۱۱ ق) با تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، چاپ الهيئة المصرية العامة للكتاب، قاهره، ۱۹۷۵ م، ۴ جزء در ۲ مجلد.

۲-الأعلام، قاموس تراجم أشهر الرجال و النساء من العرب، المستعربین و المستشرقین، خیرالدین زرکلی (م ۱۳۹۶ ق) چاپ ششم، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴ م، ۸ مجلد.

۳- بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (م ۱۱۱ ق)، چاپ دوم، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق، صد و ده مجلد + مجلد صفر.

۴- أنوار التنزیل و أسرار التأویل، قاضی ناصر الدین بیضاوی (م احتمالاً ۶۹۲ ق)، چاپ دوم، مكتبة مصطفى البابی الحلبي، قاهره، ۱۴۰۵ ق.

۵- البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بن سلیمان بحرانی (م ۱۱۰۷ ق)، چاپ سوم، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ ق، چهار مجلد.

۶- البرهان فی علوم القرآن، بدر الدین محمد بن عبدالله زرکشی (م ۷۹۴ ق)، با تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، چاپ دوم، قاهره، ۱۳۹۱ ق، و افست همان طبع، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت، بدون تاریخ، در چهار مجلد.

۷- پژوهشی در تاریخ قرآن، دکتر سید محمد باقر حجتی، چاپ دوم دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۰ ش، یک مجلد.

۸- تاریخ قرآن، دکتر محمود رامیار (م ۱۳۶۳ ش)، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش، ۱ مجلد.

- ٩ - التبيان في تفسير القرآن، شيخ الطائفة ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (م ٤٦٠ ق)، طبع افست، دار احیاء التراث العربی، بدون تاریخ، ١٠ مجلد.
- ١٠ - التحقيق في كلمات القرآن، حسن مصطفوی (معاصر)، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، افست از خط مؤلف، تهران، ١٣٦٠ ق، در چند مجلد.
- ١١ - تفسير ابن كثير = تفسير القرآن العظيم.
- ١٢ - التفسير الصافي، محمد بن مرتضى معروف به فيض كاشاني (م ١٠٩١ ق)، چاپ دوم، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ١٣٩٩ - ١٤٠٢ ق، ٥ مجلد.
- ١٣ - تفسير القرآن العظيم، عماد الدين الوالفداء اسماعيل بن كثير دمشقی (م ٧٧٤ ق)، چاپ دار المعرفة، بیروت، بدون تاریخ، ٤ مجلد.
- ١٤ - التفسير الكبير = مفتاح الغيب.
- ١٥ - التفسير و المفسرون، محمد حسين ذهبي، چاپ اول، ملتزم الطبع و النشر، دار الكتاب الحديثه، قاهره، ١٣٨١ ق، سه جزء در ١ مجلد.
- ١٦ - جامع البيان في تفسير القرآن، ابو جعفر محمد بن جرير طبري (م ٣١٠ ق)، طبع افست از روى طبع اول مطبعة الكبرى الاميريه، قاهره، ١٣٢٤ ق، تاريخ افست: ١٤٠٠ ق، دارالمعرفه، بیروت، ٣٠ جزء در ١٢ مجلد.
- ١٧ - الجامع لأحكام القرآن، ابو عبدالله محمد بن احمد انصارى قرطبي اندلسى (م ٦٧١ ق)، طبع افست، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ١٩٦٦، ١٩٦٧ م ٢٠ جزء در ١٠ مجلد.
- ١٨ - دائرة المعارف القرن العشرين، محمد فريد وجدی، چاپ سوم، دارالمعرفه بیروت، ١٩٧١ م، ١٠ مجلد.
- ١٩ - الذريعة الى تصانيف الشيعة، علامه آقا بزرگ تهرانی (١٢٩٣ - ١٣٨٩ ق) چاپ سوم، دارالاضواء، بیروت، ١٤٠٣ ق، ٢٥ مجلد.
- ٢٠ - روح البيان في تفسير القرآن، شيخ اسماعيل حقی بروسوی (م ١١٣٧ ق)، طبع دار سعادت عثمان بيك مطبعه سی، استانبول ١٩٢٨ م، ١٠ مجلد.

- ۲۱ - روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی، ابوالفضل شهاب الدین محمود آلوسی (م ۱۲۷۰ ق)، طبع افست، داراحیاء التراث العربی، بیروت، بدون تاریخ، ۳۰ جزء در ۱۵ مجلد.
- ۲۲ - سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، عباس بن محمد رضا معروف به محدث قمی، (م ۱۳۵۹ ق)، طبع سنگی، کتابخانه سنائی، تهران، ۱۳۵۵ ق، دو مجلد.
- ۲۳ - الصّحاح (تاج اللغة و صحاح العربیة)، اسماعیل بن حماد جوهری، با تحقیق احمد عبدالغفور عطّار، چاپ سوم: دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۴ ق، ۶ جزء.
- ۲۴ - فرهنگ نفیسی، علی اکبر نفیسی معروف به ناظم الاطباء (م ۱۳۴۱ ق)، چاپ افست، مروی، تهران، ۱۳۴۳ ش، ۵ مجلد.
- ۲۵ - قاموس قرآن در وجوه لغات مشترک، فقیه حسین بن محمد دامغانی (سده ۷ ق)، ترجمه کریم عزیز نقش، چاپ اول، بنیاد علوم اسلامی، تهران، ۱۳۶۱ ش، دو مجلد.
- ۲۶ - القاموس المحيط، مجد الدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی (م ۸۱۷ ق)، دار الفکر للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ۴ مجلد.
- ۲۷ - الکاشف عن ألفاظ نهج البلاغه فی شروحه، سید جواد مصطفوی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، بدون تاریخ، ۱ مجلد.
- ۲۸ - الکافی (اصول)، محمد بن یعقوب کلینی رازی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق)، با ترجمه و شرح سید جواد مصطفوی و سید هاشم رسولی، کتابفروشی اسلامی، تهران، حدود ۱۳۸۷ ق، چهار مجلد.
- ۲۹ - الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل، جاراالله محمود بن عمر زمخشری (م ۵۲۸ ق)، چاپ افست، نشر ادب الحوزه (از نسخه چاپ دارالکتب العربی، بیروت)، بدون تاریخ، ۴ مجلد.
- ۳۰ - کشف الأسرار و عدة الأبرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، ابوالفضل رشید الدین میبیدی که در ۵۲۰ ه ق آن را نگاشته. چاپ سوم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷ ه ش، ۱۰ مجلد.
- ۳۱ - کشف الضنون عن أسامی الکتب و الفنون، حاجی خلیفه، مصطفی بن

عبدالله قسطنطنی رومی حنفی (م ۱۰۶۷ ق)، چاپ افست، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۲ ق،
۲ مجلد.

۳۲ - کنز العرفان فی فقه القرآن، جمال الدین بن عبدالله معروف به فاضل مقداد
سیوری (م ۸۲۶ ق)، با تعلیقات شیخ محمد باقر شریف زاده، و تصحیح محمد باقر
بهبودی، چاپ المكتبة المرتضویه لأحیاء الآثار الجعفریة، تهران، ۱۳۴۳ ش = ۱۳۸۴
ق، ۲ جزء در ۱ مجلد.

۳۳ - لسان العرب، محمد بن مکرم بن علی بن انصاری معروف به «علامه ابن
منظور» (م ۷۱۱ ق)، اعداد و تصنیف یوسف خیاط و ندیم مرعثنی و مقدمه شیخ عبدالله
علایی - به ضمیمه المصطلحات العلمیة و الفنيّة، دار لسان العرب، بیروت، ۱۳۸۹ ق،
۴ مجلد رحلی.

۳۴ - لغتنامه، علی اکبر دهخدا (م ۱۳۳۴ ش)، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۳۷ -
۱۳۴۵ ش، در بیست و هشت مجلد (بر حسب تجلید نگارنده).

۳۵ - مجمع البحرین و مطلع النیرین، فخر الدین بن محمد علی بن احمد خفاجی
رماحی طریحی (م ۱۰۸۵ ق)، چاپ دوم، المكتبة المرتضویة، تهران، ۱۳۸۱ ق، ۶ مجلد.

۳۶ - مجمع البیان الحدیث (۱) - تفسیر مفردات الفاظ القرآن الکریم ۲ - قصص
الانبیاء فی القرآن الکریم) سمیع عاطف الزین (معاصر)، چاپ اول، دار الکتب
اللبنانی، بیروت و دار الکتب المصر، قاهره، ۱۴۰۰ ق، ۲ مجلد.

۳۷ - مجمع البیان فی علوم القرآن، ابو علی فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ق)،
چاپ اول، مطبعة العرفان، صیدا، ۱۳۵۵ ق و چاپ اول کتابفروشی اسلامیة، تهران،
۱۳۷۳، ۱۳۷۴ ق، هر دو طبع در ۱۰ مجلد. در پاورقی به مشخصات آنها اشاره شده
است.

۳۸ - مسالك الافهام الى آیات الأحكام، ابو عبدالله محمد جواد شمس الدین
کاظمی معروف به فاضل جوادی (م اواسط سده ۱۱ ق)، با تعلیق شیخ محمد باقر شریف
زاده و تصحیح سید محمد تقی کشفی، المكتبة المرتضویة، تهران ۱۳۸۷ ق، ۴ جزء در
۲ مجلد.

- ۳۹ - معجم الفاظ القرآن الکریم، مجمع اللغة العربیه.
- ۴۰ - المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، محمد فزاد عبد الباقي، مطبعة دار الكتب المصریه، قاهره، ۱۳۶۴ ق، ۱ مجلد.
- ۴۱ - مفاتيح الغیب (التفسیر الکبیر)، فخر الدین محمد بن عمر رازی (م ۶۰۶ ق)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، از روی نسخه چاپی قاهره، بدون تاریخ، ۳۲ جزء در ۱۶ مجلد.
- ۴۲ - المفردات فی غریب القرآن، ابوالقاسم حسین بن محمد معروف به راغب اصفهانی (م ۵۰۲ ق)، تحقیق و ضبط: محمد سید گیلانی، دار المعرفة للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت، بدون تاریخ، ۱ مجلد.
- ۴۳ - مقدماتان فی علوم القرآن، دو مقدمه تفسیر از دو نویسنده: ۱ - مقدمه «المبانی فی نظم المعانی» ساخته ۴۵۲ ق، از نویسنده ای ناشناخته ۲ - مقدمه «الجامع المحرر الصحیح الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز» از عبدالحق بن ابی بکر بن عبد الملك غرناطی، معروف به «ابن عطیه»، تصحیح آرتور جفری، مكتبة الخانجي، قاهره، ۱۹۵۴ م، ۱ مجلد.
- ۴۴ - موسوعة جمال عبد الناصر فی الفقه الاسلامی، نشر المجلس الأعلى للشؤون الاسلامیه، قاهره، ۱۳۸۶ ق.
- ۴۵ - المیزان فی تفسیر القرآن، علامه آیت الله سید محمد حسین طباطبائی (م ۱۳۶۰ ش)، مؤسسة الأعلمی، بیروت، ۱۳۹۳ - ۱۳۹۴ ق، ۲۰ مجلد.
- ۴۶ - نشر طویبی، علامه میرزا ابوالحسن شعرانی (م ۱۳۹۳ ق)، کتابفروشی اسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۸ ق، دو جزء در یک مجلد.
- ۴۷ - نظم الدرر فی تناسب الآی و السور، برهان الدین ابوالحسن ابراهیم بن عمر بقاعی (م ۸۸۵ ق)، به اشراف دکتر محمد عبدالمعید خان مدیر دائرة المعارف العثمانیه، چاپ اول، مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد دکن، هند، حدود ۱۳۹۰ - ۱۴۰۰ ق، در بیست و چند مجلد.
- ۴۸ - النهاية فی غریب الحدیث و الاثر، مجد الدین ابو السعادات مبارک بن محمد

جزری، معروف به «ابن اثیر» (م ۶۰۶ ق)، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، المكتبة الإسلامية، بیروت، بدون تاریخ، ۵ مجلد.

۴۹ - وجوه قرآن، ابوالفضل بن حبیب تفسیری (م ۵۵۸ ق)، به کوشش دکتر مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۰ ش، ۱ مجلد.

پاورقیها

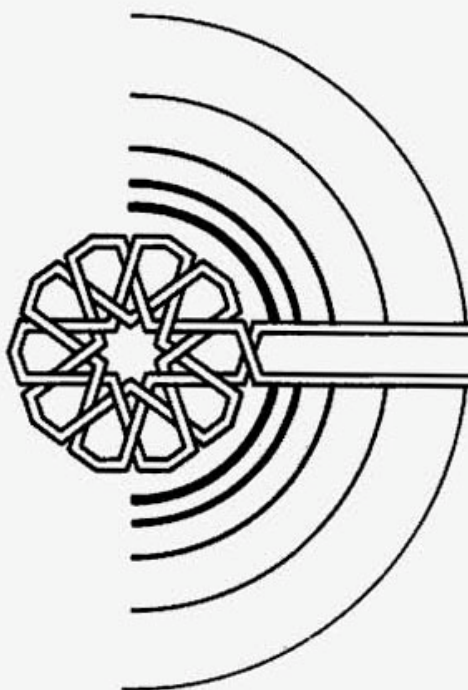
- ۱ - لسان العرب، ج ۱، ص ۱۴۰: النهاية، ج ۱، ص ۸۸: المفردات، ص ۲۹: صحاح اللغة، ص ۲۲۷۵: القاموس، ج ۱، ص ۳۰۱: انوار التنزیل، ص ۵۱: التحقیق لكلمات القرآن، ج ۱، ص ۱۷۲.
- ۲ - سورة بقره (۲): ۲۴۸.
- ۳ - سورة يوسف (۱۲): ۷.
- ۴ - سورة انبیاء (۲۱): ۹۱.
- ۵ - سورة فصلت (۴۱): ۵۳.
- ۶ - سورة هود (۱۱): ۶۴.
- ۷ - سورة بقره (۲): ۱۸۷.
- ۸ - سورة قصص (۲۸): ۳۵.
- ۹ - سورة شعراء (۲۶): ۱۲۸.
- ۱۰ - راجع به مجموع این معانی بنگرید به: لسان العرب، ج ۱، ص ۱۴۱: القاموس، ج ۱، ص ۳۰۱: کلیات ابی البقاء، ص ۸۸: وجوه قرآن، ص ۵: صحاح، ج ۶، ص ۲۲۷۵: مجمع البحرین، ج ۱، ص ۳۹: قاموس غریب القرآن، ج ۱، ص ۸: التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱، ص ۱۷۲: جامع البیان، ج ۱، ص ۳۶: مجمع البیان، ط صیدا، ج ۱، ص ۹۱: و اسلامیة، ج ۹، ص ۱۹: الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۹۹: تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۵: التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۹۶: البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۸۹: روح المعانی، ج ۱، ص ۲۴۰: فرهنگ نفیسی، ج ۱، ص ۵۲: دائرة المعارف فرید وجدی، ج ۱، ص ۷۸۲: لغتنامه، ج ۲، ص ۲۳۸: نثر طویلی، ج ۱، ص ۵۹: قاموس قرآن دامغانی، ص ۷۱: پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۶۳، ۶۴: تاریخ قرآن رامیار، ص ۵۴۹.
- ۵۵۰: البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۶۶ - ۲۶۷.
- ۱۱ - جامع البیان، ج ۱، ص ۳۶: مجمع البیان، ط صیدا، ج ۱، ص ۹۱: لسان، ج ۱، ص ۱۴۱: پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۶۴: تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۵: البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۸۹: روح المعانی، ج ۱، ص ۳۴۰.
- ۱۲ - سورة آل عمران (۳): ۱۳: سورة نور (۲۴): ۲۲.
- ۱۳ - روح المعانی، ج ۱، ص ۲۴۰.
- ۱۴ - تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۱.
- ۱۵ - سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۱۳.

- ۱۶ - کلیات ابوالبقاء، ص ۸۸؛ لسان، ج ۱، ص ۱۴۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۵؛ التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱، ص ۱۷۲؛ پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۶۴.
- ۱۷ - سوره بقره (۲): ۲۵۲؛ سوره آل عمران (۳): ۱۰۸؛ سوره جاثیه (۳۵): ۶.
- ۱۸ - سوره بقره (۲): ۱۶۱؛ سوره یونس (۱۰): ۷۳؛ سوره نمل (۲۷): ۸۱؛ مجمع البیان، طبع صیدا، ج ۱، ص ۹۱.
- ۱۹ - النهایه، ابن اثیر، ج ۱، ص ۸۷؛ تفسیر غریب القرآن، ص ۸؛ معجم الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۷۳ - ۷۲؛ مجمع البیان الحدیث (تفسیر مفردات)، ص ۱۰۰.
- ۲۰ - پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۶۵.
- ۲۱ - البرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۲۶۶ - ۲۶۷؛ الاتقان، ج ۱، ص ۲۳۰؛ موسوعه جمال عبدالناصر، ج ۱، ص ۹۴.
- ۲۲ - البرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۲۶۸.
- ۲۳ - بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۶۲ - ۲۷۲.
- ۲۴ - ابن عربی در احکام القرآن گفته است: این آیه ناسخ یکصد و بیست و چهار آیه دیگر و پایان آن، ناسخ آغازش می باشد.
- ۲۵ - دو آیه اخیر در روایات اهل سنت جلب نظر می کند.
- ۲۶ - بحار، ج ۸۹، ص ۲۶۲ - ۲۷۲؛ پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۹۸، ۹۹؛ الاتقان، ج ۱، ص ۸۶ و ۲۰۶؛ مقدمتان، ص ۳۷؛ البرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۲۵۲ و ج ۲، ص ۳۵؛ الذریعه، ج ۴، ص ۳۱۲ - ۳۳۴؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۵۶ و ج ۲، ص ۱۰۰ و ۴۷۷؛ مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۹، ص ۲۹؛ روح المعانی، ج ۲۵، ص ۳۱؛ المیزان، جاب سوم، بیروت، ج ۱۸، ص ۵۱؛ الکشاف، ج ۴، ص ۲۱۷؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۲، ۲۳؛ التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۱۶۵، ۱۶۶.
- ۲۷ - اصول کافی، ج ۱، ص ۳۷، ۳۸ و پاورقی آن صفحات. در باره آیه محکم و مشابه و اقوال و آراء و احکام مربوط به آن بنگرید به: البرهان زرکشی، ج ۲، ص ۶۸ - ۸۹؛ الاتقان، ج ۳، ص ۳ - ۳۷؛ مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۲، ص ۴۰۸ - ۴۱۰؛ المیزان، ط دوم بیروت، ج ۳، ص ۱۹ - ۸۷ و همه کتب تفسیر ضمن تفسیر آیه ۷ سوره آل عمران.
- ۲۸ - التبیان، طوسی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ کشف الأسرار، ج ۱، ص ۵۵۸.
- ۲۹ - البرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۲۵۱، ۲۵۲؛ پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۷۰.
- ۳۰ - نثر طوبی، ج ۱، ص ۵۷؛ پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۷۰؛ مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۱، ص ۱۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۹۵؛ الاتقان، ج ۱، ص ۲۳۳.
- ۳۱ - مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۱، ص ۱۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۹۴؛ الاتقان، ج ۱، ص ۲۳۲؛ پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۷۰؛ نثر طوبی، ج ۱، ص ۵۷.
- ۳۲ - الاتقان، ج ۱، ص ۲۳۲؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۹۵؛ مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۱، ص ۱۱؛ مقدمتان، ص ۲۴۶.
- ۳۳ - سوره ص (۲۸): ۸۴.
- ۳۴ - الاتقان، ج ۱، ص ۲۳۳؛ مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۱، ص ۱۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۹۵؛ مقدمتان، ص ۳۴۶.
- ۳۵ - مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۱، ص ۱۱؛ الاتقان، ج ۱، ص ۲۳۲، ۲۳۳؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۹۵؛ مقدمتان، ص ۲۴۷؛ پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۷۰، ۷۱.

- ۳۶ - در باره این ارقام بنگرید به: البرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۹، ۲۵۱؛ الاتقان، ج ۱، ص ۲۳۱، ۲۳۲؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۹۴، ۹۵؛ پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۷۲، ۷۳ و ۹۴؛ مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۱۰، ص ۴۰۶؛ کنز العرفان، ص ۵.
- ۳۷ - مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۱۰، ص ۴۰۶؛ الاتقان، ج ۱، ص ۲۳۱، ۲۳۳؛ کنز العرفان، ص ۵؛ البرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۹.
- ۳۸ - المعجم المفهرس لألفاظ القرآن، ص ۱۰۳ - ۱۰۸؛ معجم الفاظ القرآن الکریم، ص ۷۴ - ۷۵.
- ۳۹ - اصول کافی، باورقی، ج ۱، ص ۳۷؛ الکاشف، ص ۳۲، ۳۳.
- ۴۰ - بنگرید به: مقدمتان ۸؛ مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۲، ص ۵۵۹ و ج ۳، ص ۴۰ و ۱۵۹ و ج ۴، ص ۳۷۸ و ج ۶، ص ۴۹۹ و ج ۱۰، ص ۵۱۴؛ التبیان، طوسی، ج ۱۰، ص ۳۷۸؛ سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۱۳؛ الفهرست، ص ۳۷؛ دارالسلام، نوری، ص ۳۰۹؛ الاتقان، ج ۱، ص ۹۸، ۶۱؛ البرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۲۰۶ و ۲۱۰؛ پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۵۳ - ۶۲.
- ۴۱ - الکشاف، ج ۱، ص ۳۱؛ البرهان، ج ۱، ص ۱۷۰، ۱۷۱؛ الاتقان، ج ۱، ص ۲۳۱؛ پژوهشی در تاریخ قرآن، ص ۶۵، ۶۶.
- ۴۲ - بنگرید به: مجمع البیان، ط اسلامی، ج ۱، ص ۱۸؛ روح المعانی، ج ۱، ص ۳۹؛ التفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۳ و ۲۰۹؛ روح البیان، ج ۱، ص ۹، ۱۰؛ موسوعة جمال عبد الناصر، ج ۱، ص ۹۴.
- ۴۳ - کشف الظنون، ج ۱، ص ۲۴۶ و ۴۳۸ و ۴۶۰؛ الأعلام، ج ۴، ص ۲۱ و ج ۵، ص ۲۹۴، ۲۹۵؛ البرهان، زرکشی، ج ۱، ص ۳۷؛ الاتقان، ج ۳، ص ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۷؛ نظم الدرر (مقدمه)، ج ۱، ص ۷، ۸؛ التفسیر الکبیر، ج ۷، ص ۱۲۸. در باره اهمیت مناسبات آیات و مطالب مربوط به آن بنگرید به: نظم الدرر، ج ۱، ص ۲ - ۱۶؛ الاتقان، ج ۳، ص ۲۶۹ - ۳۸۹؛ البرهان، ج ۱، ص ۳۵ - ۵۲. و نیز در باره توقیفی بودن ترتیب آیات رجوع کنید به پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، ص ۶۶ - ۷۰.
- ۴۴ - راجع به شمار زیادی از کتب تفسیر آیات احکام در مذاهب پنج گانه اسلامی و نیز گزارش مربوط به معرفی این کتب و شرح احوال مؤلفان آنها رجوع کنید به: مقدمه مسالك الافهام کاظمی، ص ۵ - ۱۳ و ۱۴ - ۱۸؛ مقدمه کنز العرفان، ص ۴ - ۱۷؛ التفسیر و المفسرون، ج ۳، ص ۹۹ - ۱۳۹.
- ۴۵ - سورة جاثیه (۲۵): ۳.
- ۴۶ - سورة عنکبوت (۲۹): ۴۹.
- ۴۷ - المیزان، ط دوم، بیروت، ج ۱۰، ص ۷ و ج ۱۸، ص ۱۵۸، ۱۵۹؛ مفردات راغب، ص ۳۳؛ الکشاف، ج ۱، ص ۳۹۳.
- ۴۸ - شرح گلشن راز، ص ۲۰؛ کشف الأسرار، ج ۱، ص ۵۶۳.



اسوه‌های بشريت (۱)



امام جواد (عليه السلام)

رسول جعفریان

محمد بن علی بن موسی الرضا(ع) نهمین پیشوای شیعیان امامی مذهب و از برگزیدگان خدا برای هدایت امت نیایش می‌باشد. آن حضرت در پانزدهم یا نوزدهم رمضان سال ۱۹۵ هجری در مدینه بدنیا آمد^۱ و در ذی الحجه سال ۲۲۰ هجری در بغداد به شهادت رسید، برخی تولد آن امام همام را در دهم یا نیمه رجب سال ۱۹۵ هجری دانسته‌اند.^۲

مادر آن حضرت سبیکه [سکینه] نوبیه^۳ و به روایت دیگر خیزران بوده که

۱- روضة الواعظین، ص ۲۰۸.

۲- رك: كشف القمه، ج ۲، ص ۲۴۳، در مورد اقوال دیگر به مسند الامام الجواد، ص ۱۱ - ۱۵ رجوع شود.

۳- «نوبه» به سرزمینهای وسیعی واقع در جنوب مصر اطلاق می‌شود، مردم آن نصرانی هستند و روایتی نیز از رسول خدا(ص) در باره خویشی مردم این دیار نقل شده است، رك: معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۰۹.

او را از خانواده^۴ امّ المؤمنین ماریه قبطیه دانسته اند.^۴ نام مادر آن بزرگوار ریحانه نیز ذکر شده است، به نوشته نوبختی نام این بانو درّه بوده که بعداً خیزران خوانده‌اند.^۵ مشهورترین لقب امام، جواد است و القاب دیگری همچون: زکی، مرتضی، قانع، رضی، مختار، متوکل، منتجب، نیز برای آن حضرت برشمرده‌اند، کنیه‌اش ابو جعفر است که معمولاً در روایات تاریخی ابو جعفر ثانی ذکر می‌شود تا با ابو جعفر، باقر علیه السلام اشتباه نشود، عمر آن حضرت ۲۵ سال بوده و پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۲۰۳ تا ۲۲۰ امامت شیعه را بر عهده داشته است.

امامت امام جواد(ع)

یکی از مسائلی که بعدها در مباحث کلامی مربوط به امامت، جایگاه ویژه‌ای یافت این بود که آیا ممکن است کسی پیش از بلوغ به مقام امامت برسد؟ این مسئله از آن هنگام که امام جواد(ع) در سال ۲۰۳ به امامت رسید به صورت جدی تری در محافل علمی - کلامی مطرح می‌شد تا بعدها در سال ۲۲۰ در رابطه با امامت امام هادی علیه السلام و پس از آن حضرت مهدی(عج) حدّث آن به اوج خود رسید.

در سال ۲۰۳ که امام رضا علیه السلام به شهادت رسید، شیعیان آن حضرت به علت اینکه تنها فرزند وی (امام جواد(ع)) بیش از هشت یا نه سال نداشت در نگرانی و اضطراب عمیقی فرو رفتند، به نوشته برخی از مورخان: در این جریان شیعیان به حیرت افتاده و میان آنان اختلاف پدید آمد، شیعیان دیگر شهرها نیز متحیر شدند.^۶ به همین جهت گروهی از آنان در منزل عبدالرحمان بن حجّاج گرد آمده و ضجّه و ناله سر دادند.^۷

این مشکل برای شیعیان که مهمترین رکن ایمان را اطاعت از امام معصوم

.....
 ۴ - کافی، ج ۱، ص ۴۹۲؛ التهذیب، ج ۶، ص ۹۰.

۵ - فرق الشیعه، ص ۹۱.

۶ - دلائل الامامه، ص ۲۰۴.

۷ - عبون المعجزات، ص ۱۱۹.

دانسته و در مسائل و مشکلات فقهی و دینی خود به وی رجوع می‌کردند از اهمیت زیادی برخوردار بوده و نمی‌توانست همچنان لاینحل بماند. البته برای شیعیان مسلم بود که امام رضا(ع) فرزند خود امام جواد(ع) را به جانشینی خود برگزیده ولی مشکل ناشی از خردسالی آن حضرت، آنان را و می‌داشت تا برای اطمینان خاطر به کاوش و جستجوی بیشتری در این مورد پردازند.

میان نصوصی که در رابطه با جانشینی امام جواد(ع) از حضرت رضا(ع) برجای مانده بویژه خاطر نشان شده:

امام رضا(ع) فرزند خرد سالش امام جواد را به جانشینی خود تعیین فرموده و با اینکه هنوز فرصت زیادی برای این کار وجود داشته به جانشینی او اصرار داشته است تا آنجا که در برابر اشاره برخی از اصحاب به سن اندک امام جواد(ع) با اشاره به نبوت حضرت عیسی(ع) در دوران شیر خوارگی فرمودند: سن عیسی هنگامی که نبوت به وی اعطا شد کمتر از سن فرزند من بوده است.^۸

تردید نیست اضطرابی که پس از رحلت امام رضا(ع) در میان شیعیان آن حضرت بوجود آمد، موجب شد که برخی از آنها به دنبال عبدالله بن موسی برادر امام رضا(ع) بروند ولی از آنجا که حاضر نبودند بدون دلیل، امامت کسی را بپذیرند جمعی از آنها پیش وی مسائلی مطرح کردند و هنگامی که او را از جواب مسائل خود ناتوان دیدند وی را ترك کردند.^۹

عده دیگری نیز به واقفیه که بر امام کاظم(ع) توقف کرده بودند پیوستند. علت این هر دو گرایش به نظر نوبختی همین بود که آنها بلوغ را یکی از شرایط امامت می‌دانستند.^{۱۰}

با تمام این احوال اکثریت شیعیان به امامت امام جواد(ع) گردن نهادند. گرچه در میان آنان کسانی بودند که مسئله سن را به رخ خود امام جواد(ع) کشیدند

۸ - روضة الواعظین، ص ۲۰۳.

۹ - رك: مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۴۲۹؛ مسند الامام الجواد(ع)، ص ۲۹ - ۳۰ و ص ۲۲۲.

۱۰ - فرق الشيعة، ص ۸۸؛ المقالات و الفرق، ص ۹۵.

و آن حضرت در جواب، اشاره به جانشینی سلیمان از داود(ع) کرده و فرمود:
حضرت سلیمان هنگامی که هنوز کودکی بیش نبود و گوسفندان را به چرا می برد
حضرت داود او را جانشین خود کرد در حالی که عبّاد و علمای بنی اسرائیل، این
عمل او را انکار می کردند.^{۱۱}

به نوشته نوبختی مستند قائلین به امامت ابو جعفر(ع) مسئله یحیی بن
زکریا و نبوت عیسی(ع) در دوران شیر خوارگی و داستان یوسف و علم حضرت
سلیمان بود که نشان می داد علم در حجج الله که هنوز به سن بلوغ نرسیده اند بدون
آموزش و یادگیری و به طور لدنی، می تواند وجود داشته باشد.^{۱۲}

شیعیان امامی از يك سو امامت را از وجهه الهی آن می نگرستند از این رو
کمی سن امام هرگز نمی توانست در عقیده آنها خللی وارد آورد و از سوی دیگر
آنچه اهمیت داشت بروز این وجهه الهی در علم و دانش امامان بوده است. در واقع
امامان، پاسخگوی کلیه سؤالات شیعیان بودند. از این رو آنان در مورد کلیه امامان
این اصل را رعایت کرده و آنان را در مقابل انواع سؤالات قرار می دادند و تنها
موقعی که احساس می کردند آنان بخوبی از عهده پاسخ به این سؤالات بر می آیند
(با وجود نص به امامتشان) از طرف شیعیان به عنوان امام معصوم شناخته می شدند.
با توجه به سن کم امام جواد(ع) این آزمایش از طرف شیعیان در مورد آن
حضرت ضرورت بیشتری پیدا می کرد، بر این اساس در مواقع و فرصتهای مختلف،
این آزمایش را در باره آن حضرت به عمل آورده و پس از آن اکثریت قریب به
اتفاق آنان - جز افراد نادری - با اطمینان خاطر، امامت او را پذیرفتند.

در این مورد گفتنی است: در مجلسی که ذکرش رفت شیعیان گرد آمدند تا
مسئله جانشینی امام جواد(ع) را حل کنند. یونس بن عبدالرحمان که از شیعیان
قابل اعتماد نزد امام رضا(ع) بود گفت: تا این فرزند (امام جواد) بزرگ شود چه
باید بکنیم، در این هنگام ربّان بن صلت از جای خود برخاسته و به اعتراض گفت:

۱۱ - کافی، ج ۱، ص ۳۸۳.

۱۲ - فرق الشیعة، ص ۹۰؛ المقالات و الفرق، ص ۹۴ - ۹۵.

تو خود را از نظر ظاهر مؤمن به امام جواد(ع) نشان می‌دهی ولی پیدا است که در باطن به امامت او تردید داری، اگر امامت وی از جانب خدا باشد حتی اگر طفل يك روزه هم باشد به منزله شیخ و چنانکه از طرف خدا نباشد حتی اگر هزار سال هم عمر کرده باشد مانند سایر مردم است. دیگران برخاسته و ریان را ساکت کردند... بالأخره در ایام حجّ علمای شیعه از بغداد و دیگر شهرها گردهم آمده و هشتاد نفر عازم مدینه شدند، ابتدا پیش عبدالله بن موسی رفتند ولی هنگامی که گمشده خود را پیش او نیافتند از وی روی برتافتند و به حضور امام جواد(ع) مشرف شدند. آن حضرت به سؤالات آنان پاسخ گفت و آنها از پاسخهای وی که نشان بارزی از امامت و علم الهی وی بود شادمان شدند.^{۱۳}

بار دیگر گروهی از شیعیان از اقطار مختلف نزد آن حضرت گرد آمده و در يك مجلس از مسائل بسیار زیادی سؤال کردند و آن حضرت در حالی که بیش از ده سال نداشت به تمام آن سؤالات پاسخ داد.^{۱۴} گر چه امکان دارد در این رقم اغراق شده باشد ولی آنچه از اصل روایت به دست می‌آید آن است که:

اولاً: شیعیان اصرار داشتند تا از طریق دانش امام، امامت وی را بپذیرند.
ثانیاً: امام در حالی که هنوز کودک خردسالی بیش نبود به دلیل الهی بودن امر امامت بخوبی قادر بود به سؤالات علمی و فقهی شیعیان جواب بدهد.

شیخ مفید با اشاره به اینکه پس از وفات امام رضا(ع) گروهی از شیعیان حتی امامت آن حضرت را انکار کرده و به عقیده واقفیه گرویدند وعده‌ای دیگر به امامت احمد بن موسی قائل شدند - بر امامت حضرت جواد(ع) که اکثریت شیعه آن را پذیرفته بودند تأکید کرده و برای اثبات آن، علاوه بر دلیل عقلی (کمال العقل لایستنکر، لحجج الله مع صفر السن) به آیاتی که در باره حضرت عیسی(ع) نازل شده، استدلال می‌کند. همچنین اشاره‌ای به دعوت رسول خدا(ص) از امام علی(ع)

۱۳ - بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۹۹، ۱۰۰ به نقل از عیون المعجزات، ص ۱۱۹، ۱۲۱؛ و رک: اثبات الوصیه، ص ۲۱۳.

۱۴ - کافی، ج ۱، ص ۳۱۴.

برای پذیرش اسلام در حالی که آن حضرت هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، دارد در صورتی که از دیگر افراد هم سن و سال وی هرگز چنین دعوتی به عمل نیاورده است و بالأخره شرکت دادن حسن و حسین (ع) در مباحله در حالی که در آن هنگام هنوز دو کودک خردسالی بیش نبودند شاهد دیگر شیخ مفید بر صحت نظرش می‌باشد.^{۱۵}

در امر امامت، آنچه مهم است تنصیب امام سابق بر امامت امام پس از خود می‌باشد که شیخ مفید آن را از تعدادی از اصحاب بزرگ و نزدیک به امام رضا (ع) در باره امامت امام جواد (ع) نقل کرده و راویان این نص را چنین بر می‌شمارد:

علی بن جعفر بن محمد الصادق (ع)، صفوان بن یحیی، معمر بن خلاد، حسین بن بشیر، ابن ابی نصر البزنطی، ابن قیاما الواسطی، حسن بن جهم، ابویحیی الصنعانی، الخیراتی، یحیی بن حبیب بن الزیات و جماعت زیاد دیگر.^{۱۶} شیخ، روایات عده‌ای از نامبردگان را در کتاب ارشاد آورده و استاد عطاردی نیز تقریباً همه آنها را در مسند الامام الجواد (ع) گرد آورده است.^{۱۷} علامه مجلسی نیز در بحار فصلی به ذکر نصوص وارده در امامت آن امام همام اختصاص داده است.^{۱۸}

از این روایات بخوبی بر می‌آید که امام رضا (ع) در موارد متعدد و مناسبت‌های گوناگونی که پیش می‌آمده، امامت فرزند بزرگوارش را گوشزد کرده و اصحاب بزرگ خود را در جریان امر می‌گذاشته است. در واقع استقامت اکثریت اصحاب امام رضا (ع) بر امامت حضرت جواد (ع) که پشتوانه‌اش همین فرمایشات امام رضا (ع) بوده، خود بهترین دلیل بر حقانیت امامت آن بزرگوار است؛ زیرا بزرگان

.....
۱۵ - الفصول المختارة، ص ۲۵۶ - ۲۵۷.

۱۶ - ارشاد، ص ۳۱۷؛ اعلام الوری، ص ۳۳۰.

۱۷ - مسند الامام الجواد (ع)، ص ۲۵۰ - ۳۳۳. ما از این مجموعه در این نوشته بهره کاملی گرفته و اقدام استاد را در تنظیم این مسندها از خدمات فرهنگی بسیار عالی او می‌دانیم.

۱۸ - بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸ - ۳۶.

شیعه و فقها و محدثین آنها در پذیرش امامت امامان، دقت عجیبی از خود نشان می‌دادند و همان گونه که گذشت با وجود نص بعد از سؤالات علمی متعدد امامت آنان را می‌پذیرفتند.

حیات تاریخی امام جواد(ع)

اطلاعات تاریخی در باره زندگی امام جواد(ع) چندان گسترده نیست؛ زیرا علاوه بر آنکه محدودیت‌های سیاسی همواره مانع از انتشار اخبار مربوط به ائمه معصومین(ع) می‌گردید تا دستگاه خلافت از اقدامات خصمانه دشمنان و مخالفین خود در امان بماند، زندگی امام جواد(ع) نیز چندان طولانی نبوده که بتوان اخبار قابل ملاحظه‌ای در رابطه با آن به دست آورد.

این را می‌دانیم که امام رضا(ع) وقتی به طوس برده شد هیچکدام از اعضای خانواده خود را به همراه نبرد و در طوس تنها زندگی می‌کرد. در اینکه آیا در این مدت، امام جواد(ع) به منظور دیدار پدر به طوس رفته است یا نه تنها ابن فندق در تاریخ بیهق آورده است که آن حضرت در سال ۲۰۲ به طوس آمده و با پدر بزرگوارش دیدار کرده است. متن گزارش ابن فندق در این مورد چنین است:

و محمد بن علی بن موسی الرضا(ع) که لقب او تقی بود از راه طبرستان، دریا عبرت کرد - که آن وقت راه قومس [دامغان] مسلوک نبود و آن راه را در عهدی نزدیک مسلوک گردانیدند - بناحیت بیهق آمد و در دیه ششتم نزل کرد و از آنجا به زیارت پدر خویش علی بن موسی الرضا(ع) رفت در سنه ۲۰۲.^{۱۹}

این گزارش در مصادر دیگر نیامده و از اخبار مربوط به شهادت امام رضا(ع) چنین بر می‌آید که امام جواد(ع) آن هنگام در مدینه اقامت داشته و تنها برای غسل پدر و اقامه نماز به آن حضرت در طوس حضور یافته است. آری محتمل است که پیش از آن يك بار به طوس آمده باشند. و با دقت در خبر مذکور چنین به نظر می‌رسد که احتمالاً ابن فندق گزارش خود را از تاریخ نیشابور حاکم

۱۹ - تاریخ بیهق، ص ۴۶.

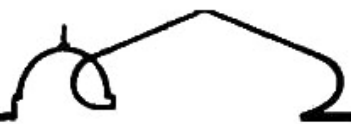
نیشابوری گرفته است.

هنگامی که مأمون بعد از شهادت امام رضا(ع) در سال ۲۰۴ به بغداد بازگشت از ناحیه حضرتش اطمینان خاطر پیدا کرده بود، ولی این را می‌دانست که شیعیان پس از امام رضا(ع) فرزند او را به امامت خواهند پذیرفت و در این صورت خطر همچنان بر جای خود خواهد ماند. اوسیاست کنترل امام کاظم توسط پدرش را - که او را به بغداد آورده و زندانی کرده بود - به یاد داشت و با الهام از این سیاست، همین رفتار را با امام رضا(ع) در پیش گرفت ولی باظاهری آراسته و فریبکارانه، به گونه‌ای که می‌کوشید نه تنها در ظاهر امر مسئله زندان و... در کار نباشد بلکه حتی نشانه‌های چشمگیری از علاقه و محبت او نسبت به آن حضرت وجود داشته باشد. اینک نوبت امام جواد(ع) فرا رسیده بود تا به وسیله دستگاه حاکم به نحوی کنترل شود و این هدف به این ترتیب که مأمون دختر خود را به عقد وی در آورده و او را داماد خود قلمداد کند، جامه عمل بخود می‌پوشید و از همین رهگذر بود که مأمون براحتی می‌توانست از طرفی امام را در کنترل خود داشته و از طرف دیگر آمد و شد شیعیان و تماسهای آنان را با آن حضرت به دقت زیر نظر بگیرد. از این رو بر اساس برخی نقلها پس از ورود به بغداد - احتمالاً در سال ۲۰۴ - بلافاصله امام را از مدینه به بغداد فرا خواند.^{۲۰}

علاوه بر این مأمون از نظر مردم متهم شده بود که امام رضا(ع) را به شهادت رسانده و اکنون می‌بایست با فرزند وی به گونه‌ای رفتار کند که برائت از اتهام مزبور را به دنبال داشته باشد. این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که بنا به برخی از روایات تاریخی، مأمون از آن هنگام که ولایت عهدی خود را به امام رضا(ع) وا گذاشت، دختر خود ام الفضل را نیز به عقد امام جواد(ع) در آورده و یا بنام او کرده بود. به نوشته طبری و ابن کثیر در سال ۲۰۲ که ام حبیب دختر مأمون

.....

۲۰ - الحیاة السیاسیة للإمام الجواد (ع) ص ۶۵. این روایتی است که عده‌ای به نقل آن پرداخته‌اند ولی آنچه بیشتر نقل شده و بعد تذکر خواهیم داد همان نقل طبری و... است مبتنی بر اینکه امام الجواد (ع) در سال ۲۱۵ به بغداد آمده است.



به عقد امام رضا(ع) در آمد، دختر دیگر او ام الفضل نیز به عقد امام جواد(ع) در آمده است.^{۲۱} شاید این موضوع خود قرینه‌ای برای صحت گزارش صاحب تاریخ بیهق باشد که امام جواد(ع) در سال ۲۰۲ برای دیدن پدرش به طوس آمده است.

از روایتی که شیخ مفید از ریّان بن شیبب نقل کرده چنین بر می‌آید:
موقمی که مأمون تصمیم به ازدواج ام الفضل با امام جواد(ع) گرفت عباسیان بر آشفتنند؛ زیرا می‌ترسیدند که پس از مأمون خلافت به خاندان علوی برگردد چنانکه در باره امام رضا(ع) هم به سختی دچار همین نگرانی شده بودند،^{۲۲} ولی به طوریکه از دو روایت فوق بر می‌آید آنان مخالفت خود را به گونه دیگری وا نمود کرده و گفتند: دختر خود را به ازدواج کودکی در می‌آورد که: «لَمْ يَتَّفَقْهُ فِي دِينِ اللَّهِ وَلَا يَعْرِفُ حَلَالَهُ مِنْ حَرَامِهِ وَلَا فَرَضًا مِنْ سُنَّتِهِ» و مأمون در مقابل این هو و جنجال مجلسی برپا ساخته و امام جواد(ع) را به مناظره علمی با یحیی بن آکثم بزرگترین دانشمند و فقیه آن عصر در میان اهل سنت، فراخواند تا بدینوسیله بتواند مخالفین و اعتراض کنندگان از بنی عباس را به اشتباه خود آگاه کند.^{۲۳} و این در حالی بود که بنا به این دو روایت هنگام عقد ازدواج ام الفضل با امام جواد(ع) هنوز به آن حضرت «صبی» اطلاق می‌شده است. گرچه چنین تفسیری در رابطه با مسئله بحث ما استدلال محکمی نمی‌تواند باشد.

بنا بر روایتی که از ابن طیفور و ابن اثیر و برخی دیگر نقل شده و چنین می‌نماید که بتوان بر آن اعتماد کرد: هنگامی که مأمون در سال ۲۱۵. به تکریت وارد شد امام جواد(ع) نیز از مدینه به بغداد رسیده بود و برای ملاقات با مأمون به شهر تکریت رفت و در همان جا بود که ام الفضل بدو پیوست. سپس آن حضرت تا فرا رسیدن موسم حج در بغداد در منزل احمد بن یوسف که در کنار دجله بنا شده بود اقامت فرمود و آنگاه با خانواده خویش برای انجام مراسم حج به مکه رفت و

.....

۲۱ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۳۹؛ البداية و النهاية، ج ۱۰، ص ۲۶۰.
۲۲ - ارشاد، ص ۳۱۹.
۲۳ - همان، ص ۳۱۹ - ۳۲۰.

از آنجا به مدینه بازگشت و در آنجا ماندگار شد.^{۲۴}

بر اساس این روایت امام تنها در همین مدت در بغداد اقامت گزیده است؛ گر چه مؤلف احتمال اقامت آن حضرت را در بغداد در زمانهای دیگر منتفی ندانسته است. در این زمینه روایت دیگری از اربلی در دست داریم که می‌رساند: هنگامی که مأمون به بغداد آمد از امام جواد(ع) خواست تا به آن شهر آید و در همانجا بود که روزی امام را در میان همگنانش دید که مشغول بازی است. با نزدیک شدن موکب مأمون بچه‌ها همگی خود را از سر راه او کنار کشیده و فرار کردند ولی امام در کناری همچنان بی حرکت و با آرامش و ابتهت خاصی ایستاد. این وضع، مأمون را به شگفتی انداخت و از امام پرسید: چرا تو مثل دیگران فرار نکردی؟ امام پاسخ داد: من مرتکب گناهی نشده‌ام که از ترس مجازات فرار کنم و از طرف دیگر، راه آنچنان تنگ نیست که مانع عبور موکب شما شوم. مأمون پرسید: شما کیستید؟ فرمود: من محمد بن علی بن موسی الرضا هستم...

به دنبال این روایت مطالب دیگری آمده که محل چند و چون برخی از محققان قرار گرفته و از جمله استاد بزرگوار ما علامه سید جعفر مرتضی در تأیید آن کوشیده است^{۲۵} اما در متن آن به مسائلی پرداخته است که پذیرش آن را دچار اشکال می‌سازد؛ زیرا بنا براینکه این روایت صحیح باشد معلوم می‌شود: موقعی که مأمون در سال ۲۰۴ به بغداد آمده بلافاصله و یا اندکی بعد امام جواد(ع) را به بغداد فرا خوانده است ولی اگر از آن صرف نظر کنیم باید گفت: امام پس از آنکه در سال ۲۱۵ یک بار به بغداد آمده و تا قبل از آنکه معتصم آن حضرت را در سال ۲۲۰ به بغداد خواست، در مدینه زندگی می‌کرده است؛ چون گزارش دیگری دال بر آنکه امام در فاصله سالهای ۲۱۵ تا ۲۲۰ به بغداد سفر کرده است فعلاً در دست نداریم، در باره آمد و شد امام در مدینه و احترام مردم نسبت به آن حضرت،

.....

۲۴ - تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹۰، حوادث سنه ۲۱۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۴۲ - ۱۴۳؛ تاریخ موصل، ص ۲۱۵؛
الکامل، ج ۶، ص ۴۱۷؛ مستند الامام الجواد، ص ۵۵؛ الحیة السیاسیه للامام الجواد(ع)، ص ۷۹.
۲۵ - الحیة السیاسیه للامام الجواد(ع)، ص ۶۸ - ۷۵.

اطلاعات مختصری در پاره‌ای از روایات آمده است.^{۲۶}

فراخواندن آن حضرت به بغداد در سال ۲۲۰ توسط خلیفه معتصم آن هم درست در همان اولین سال حکومت خود، نمی‌توانست بی ارتباط با جنبه‌های سیاسی قضیه باشد. بویژه درست در همان سالی که امام به بغداد آمد در حالی که تنها ۲۵ سال از عمر شریفش می‌گذشت رحلت فرموده است. عناد عباسیان با آل علی (ع) خصوصاً امام شیعیان که در آن زمان جمعیت معتنابهی تابعیت مستقل آنها را پذیرفته و همچنین خواستن آن حضرت به بغداد و در گذشت وی در همان سال در بغداد، همگی شواهد غیر قابل انکاری بر شهادت آن بزرگوار به دست عوامل خلیفه عباسی (معتصم) می‌باشد.

مرحوم شیخ مفید با اشاره به روایتی که در رابطه با مسمومیت و شهادت امام جواد (ع) وارد شده رحلت آن حضرت را مشکوک اعلام کرده است.^{۲۷} علاوه بر روایات مذکور که در مصادر متعدد آمده^{۲۸} قرائن نیز خود به وضوح دلالت بر این امر دارد، بنا به روایت مستوفی، عقیده شیعه بر این است که معتصم آن حضرت را مسموم نموده است.^{۲۹} پاره‌ای از منابع اهل سنت اشاره بر این دارند که امام جواد (ع) به میل خود و برای دیداری از معتصم عازم بغداد شده است.^{۳۰} در حالی که منابع دیگر، حاکی از آنند که معتصم به ابن الزیات مأموریت داد تا کسی را برای آوردن امام به بغداد بفرستد.^{۳۱} ابن صباغ نیز با عبارت «اشخاص المعتصم له من المدينة»^{۳۲} این مطلب را تأیید کرده است.

مسعودی روایتی نقل کرده که بنا بر آن، شهادت آن حضرت به دست ام

.....

۲۶ - کافی، ج ۱، ص ۴۹۲ - ۴۹۳.

۲۷ - ارشاد، ص ۳۲۶.

۲۸ - فصول المهتمه، مالکی، ص ۲۷۶.

۲۹ - تاریخ گزیده، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

۳۰ - الائمة الاثنی عشر، ابن طولون، ص ۱۰۳؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۴۸.

۳۱ - فصول المهتمه، ص ۲۷۵.

۳۲ - بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸.

الفضل و در زمانی رخ داده که امام از مدینه به بغداد نزد معتصم آمده بود.^{۳۳} به پاداش این عمل ننگین، ام الفضل پس از شهادت امام به حرم خلیفه پیوست.^{۳۴} این نکته را نباید از نظر دور داشت که ام الفضل در زندگی مشترك خود با امام جواد(ع) از دو جهت ناکام مانده بود:

ا- از آن حضرت دارای فرزندی نشد.

ب- امام نیز چندان توجهی به وی نداشته و فرزندانش عموماً از ام ولدهای آن حضرت متولد شدند.

ام الفضل يك بار شکایت پیش پدرش مأمون برده و از اینکه امام چند کنیز دارد گله کرد ولی مأمون در جواب او نوشت:

ما تو را به عقد ابو جعفر در نیاوردیم که حلالی را بر او حرام کنیم. دیگر از این شکایتها نکن.^{۳۵} به هر حال ام الفضل پس از مرگ پدر، امام را در بغداد مسموم کرد. و راه یافتن او به حرم خلیفه نشانی از آن است که این عمل به دستور معتصم صورت گرفته. و در روایت نجاشی مسمومیت امام به دست یکی از منشیان معتصم و به دستور او عنوان شده است.^{۳۶}

شاهد دیگر قضیه آن است که امام جواد(ع) هنگام سفر به بغداد در سال ۲۱۵ جانشینی برای خود تعیین فرمود، ولی در آستانه سفری که به دستور معتصم به بغداد رفت جانشین خود را تعیین فرمود و این خود نشانه آن است که امام خود می دانست سفر بی بازگشتی خواهد داشت.

مناظرات علمی امام جواد(ع)

امام جواد(ع) از دو جهت به مناظرات علمی کشانده میشد:

ا: از طرف شیعیان خود که با توجه به سن کم آن حضرت می خواستند علم

.....

۳۳- مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۴.

۳۴- الائمة الاتنی عشر، ص ۱۰۴؛ فصول المهمه، ص ۲۷۶.

۳۵- ارشاد، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۷۹ - ۸۰.

۳۶- کافی، ج ۱، ص ۳۲۳.

الهی امام را دریابند، بنا بر این طبیعی بود که مجالس متعددی بدین منظور ترتیب داده می‌شد.

ب: ازطرف پاره‌ای از حکام بویژه مأمون و معتصم دو خلیفه معاصر آن حضرت .

از آن روی که شیعیان، مدعی علم الهی برای امامان خود بودند خلفا می‌کوشیدند با تشکیل مجالس مناظره، آنان را رودر روی برخی از دانشمندان بنام زمان قرار دهند تا شاید در پاسخ برخی از سؤالات درمانده شوند و از این رهگذر شیعیان را در اعتقاد خود (وجود علم الهی نزد ائمه اهل بیت ع) دچار سر در گمی نموده و در نتیجه اعتماد آنان نسبت به امامشان را از میان ببرند، پیش از این، بر خورد مأمون با امام رضا(ع) را ارائه کرده‌ایم؛ گرچه مأمون هدف خود را ظاهراً بر عکس نشان می‌داد، علاوه بر این مأمون، نسبت به مناظرات علمی عنایت خاصی از خود نشان می‌داد و به همین سبب به عنوان خلیفه علم دوست و دانش پرور از میان خلفای عباسی در تاریخ شهرت دارد.

مهمترین سندی که در رابطه با این مناظرات در دست است، روایت مفصلی است که مفید آن را از ریّان بن شیبب^{۳۷} نقل کرده و ما اینک خلاصه‌ای از آن را ذیلاً می‌آوریم:

هنگامی که مأمون بر آن شد تا ام الفضل را به تزویج امام جواد(ع) در آورد عباسیان بر آشفته و شدیداً به وحشت افتادند؛ زیرا آنان فکر می‌کردند که این اقدام خلیفه همان پی آمدهایی را به دنبال خواهد داشت که در باره پدرش امام رضا(ع) پیش آمده بود لذا پیش مأمون آمده و او را بدان جهت که ممکن است خلافت از دست بنی عباس بیرون شود از اقدام به تصمیم خود پرهیز دادند. آنها همچنین با

.....
۳۷ - ریّان بن شیبب از روایت موثق و قابل اعتماد می‌باشد. وی در خراسان نزد امام رضا(ع) بوده و بعدها در قم سکونت گزید، او مسائل (روایات) صباح بن نصر هندی از امام رضا(ع) را گرد آوری کرده است، رک: نجاشی، ص ۱۶۵

اشاره به منازعات گذشته میان بنی عباس و علویان گفتند: همان ماجرای علی بن موسی الرضا(ع) کافی است و مأمون در جواب گفت: در باره آنچه میان شما و آل ابوطالب پیش آمده، خود شما مقصر بوده‌اید؛ زیرا اگر انصاف داشتید آنها بر شما اولویت داشتند، اما آنچه را که خلفای پیش از من در مورد آنان انجام داده‌اند جز قطع رحم چیز دیگری نبوده است و من در رابطه با جانشینی علی بن موسی الرضا هنوز پشیمان هم نیستم.^{۳۸}

علت اینکه ابو جعفر (امام جواد(ع) را با اینکه سن او اندک است برگزیده‌ام برتری او بر همه اهل فضل و علم است و امیدوارم آنچه را که هم اکنون من فهمیده‌ام در آینده بر همگان روشن شود تا بدانند نظر من در باره وی درست بوده است. آنان در جواب گفتند: محمد بن علی (امام جواد(ع) کودکی بیش نیست، نه معرفتی به دین دارد و نه فقهی می‌داند، خلیفه اجازه بدهند تا تفقهی در دین پیدا کند و پس از آن هر چه مصلحت می‌داند در باره او انجام دهد. مأمون گفت: وای بر شما، من به حال این جوان آگاهتر از شما هستم. او از خاندانی است که علمشان لدنی و از الهام خدا سر چشمه می‌گیرد و پدرانش همواره در علم و ادب از کسب علم و آموزشهای معمول بی نیاز بوده‌اند و به منظور روشن شدن مسئله هر وقت خواستید می‌توانید او را بیازمایید.

آنان موافقت خود را اعلام کرده و تصمیم گرفتند یحیی بن اکثم^{۳۹} را که از قضات بنام و فقیهی مشهور بود برای مناظره با امام برگزینند و پس از جلب موافقت یحیی از او خواستند تا سؤال دشوار و پیچیده‌ای را برای مناظره آماده کند و به او قول دادند در صورتی که بتواند امام جواد(ع) را در جریان مناظره به عجز

.....
۳۸ - ما در جریان بحث از زندگی امام رضا(ع) مطالبی آوردیم که بنا بر آن نمی‌توانیم این ادعاهای مأمون را بپذیریم، و در روایات این شعبه نیز آمده: این خود مأمون بود که به منظور به زانو در آوردن امام جواد(ع) از یحیی بن اکثم خواست با آن حضرت مناظره علمی به عمل آورد، تحف العقول، ص ۳۳۵.
۳۹ - ذهبی گوید: یحیی از بزرگان فقها بوده و در سال ۲۴۲ هـ، در گذشته است. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۶۱ - ۳۶۲.

و دارد اموال و اشیاء نفیسی به وی خواهند داد، سپس ، روزی را برای این کار تعیین کردند و در آن روز بنی عباس کلاً و امام جواد(ع) و یحیی بن اکثم حتی شخص مأمون در مجلس حضور داشتند.

ابتدا یحیی بن اکثم اجازه خواست تا سؤالات خود را در مقابل امام مطرح کند پس از کسب اجازه از مأمون، از حضرت جواد(ع) نیز اجازه خواست و پس از آنکه امام آمادگی خود را اعلام کرد یحیی از ایشان پرسید:

مُحرمی که حیوانی را کشته، چه حکمی دارد؟ امام در جواب از وی پرسید: آیا او صید را در حرم کشته یا در بیرون از آن؟ آیا محرم جاهل به حکم بوده یا عالم به حکم؟ آیا عمداً آن را کشته یا به خطا؟ آیا محرم آزاد بوده یا برده؟ آیا بالغ بوده یا نا بالغ؟ هنگام رفتن به مکه آن را کشته یا در موقع بازگشت؟ صید از پرندگان بوده یا غیر آن؟ صید کوچک بوده یا بزرگ؟ محرم اصرار بر عمل خود دارد یا از کرده خود نادم است؟ شبانه صید را کشته یا در روز؟ محرم در حال عمره بوده یا حج؟

با این فروضی که امام جواد(ع) برای مسئله مطرح فرمود یحیی حیرت زده و درمانده شد چنانکه همه حضار از رنگ باختن چهره اش شکست او را به وضوح دریافتند. آنگاه مأمون با ابراز رضایت از وضعی که پیش آمده بود رو به آل عباس کرده و گفت: آیا درستی برداشتم را از امام جواد(ع) فهمیدید؟ سپس دخترش ام الفضل را به عقد آن حضرت در آورده و مهریه اش را همان مهریه مادرش زهراء علیها السلام قرار داد. پس از آنکه حاضرین مجلس را ترك گفتند مأمون از امام خواست تا خود پاسخ فروضی را که در جواب یحیی بن اکثم مطرح کرده بود بدهد. امام به یکایک آنها پاسخ داد و آنگاه امام از یحیی بن اکثم چنین پرسید: مرا از مردی خبر ده که زنی در اوایل صبح بر او حرام بود، روز که بالا آمد آن زن بر وی حلال شد و هنگام ظهر دوباره بر او حرام شد و در موقع عصر حلال شد و در وقت غروب آفتاب بار دیگر بر او حرام شد و در وقت عشاء، حلال و در نیمه شب باز بر او حرام و هنگام طلوع آفتاب حلال می شود، مسئله این زن چیست، و چگونه مرتباً بر او حلال و حرام می شود؟

یحیی بن اکثم از پاسخ به این سؤال وامانده و از امام خواست تا خود جواب مسئله را روشن کند و آن حضرت فرمود: این زن، کنیز شخص دیگری بوده که بر این مرد حرام بود، روز که بالا آمد کنیز را از صاحبش خریداری کرد و بدین ترتیب بر او حلال شد، ظهر او را آزاد می‌کند و بدین جهت دوباره بر او حرام می‌شود، عصر با او ازدواج می‌کند و حلال می‌شود، هنگام غروب او راظهار می‌کند و در نتیجه به او حرام می‌شود و در وقت عشا کفارهٔظهار را می‌دهد دوباره به وی حلال می‌شود و نیمه شب او را طلاق می‌دهد و به این علت حرام می‌شود و صبح رجوع می‌کند و دوباره بر او حلال می‌شود.

مأمون بار دیگر در مقابل دانش امام اظهار شگفتی کرده و می‌گوید: کمی سن مانع از کمال عقل برای این خاندان نمی‌شود.^{۲۰}

در صورتی که زمان ازدواج رسمی امام با ام الفضل سال ۲۱۵ باشد، سن آن حضرت هنگام مناظرهٔ مذکور بیست سال بوده است و با دقت در مطالبی که قبلاً گفتیم و در ادامه همین روایت نیز آمده که امام پس از مراسم عقد، ام الفضل را با خود به مدینه برد، روشن می‌شود که مناظره مورد بحث در همان سال ۲۱۵ اتفاق افتاده است.

در حضور معتصم نیز مجلس شبه مناظره‌ای شکل گرفت که پس از ثبوت برتری علمی امام ماجرا منتهی به شهادت آن بزرگوار گردید. عیاشی مفسر شیعی از زرقان چنین روایت می‌کند: روزی دوست من ابن ابی داود در حالی که بشدت ناراحت بود از پیش معتصم بازگشت و از ابو جعفر جواد(ع) شدیداً گله مند بود. وقتی از علت ناراحتی او پرسیدم چنین گفت: شخصی را در مجلس معتصم آوردند که اعتراف به دزدی کرده بود و قرار بود بوسیله اجرای حد او را تطهیر نمایند. بحث فقها بر سر آن بود که دست دزد را از کجا باید برید؟ من گفتم: تا میج (الکرسوع)

.....
۲۰ - ارشاد، ص ۴۶ - ۵۱؛ فصول المهمه، ص ۲۶۷ - ۲۷۱؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۸۳؛ و در باره قسمت اخیر به تحف العقول، ص ۳۳۵ رجوع شود.

را دست می‌گویند بنابراین دست او از مچ باید قطع شود و دیگران نیز با من موافق بودند. برخی نیز مرفق را محل قطع می‌دانستند، ولی معتصم در این مورد از ابو جعفر نظر خواست. او ابتدا از پاسخ طفره رفت اما وقتی خلیفه اصرار کرد، فرمود: **وَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** (سوره جن (۷۲): ۱۸) یعنی آنچه را که برای خداست نمی‌توان قطع کرد. معتصم نیز نظر او را پذیرفت، من آنچنان خجالت زده شدم که آرزوی مرگ می‌کردم. چند روز بعد نزد معتصم رفتم و او را به خاطر ترجیح رأی يك جوان بر آراء فقیهان مورد سرزنش قرار داده و عواقب ناگوار آن را بازگو کردم و معتصم تحت تأثیر سخنان من قرار گرفته و به یکی از منشیانش فرمان داد امام جواد(ع) را به خانه‌اش دعوت کرده و او را مسموم کند و او فرمان را اجرا کرد.^{۴۱}

مناظره پیرامون فضائل خلفا

در محفل دیگر و یا احتمالاً در همان مجلسی که ذکرش رفت یحیی بن اکثم سؤالات دیگری نیز - از جمله مسائلی در باره خلفای نخستین - از امام جواد(ع) پرسید؛ ابتدا روایتی را مطرح کرد که در ضمن آن چنین آمده:

جبرئیل از طرف خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله گفت: از ابو بکر سؤال کن آیا او از من راضی است؟ من که از او راضی هستم. امام در آن مجلس که تعداد زیادی از علمای اهل سنت حضور داشتند فرمود: من منکر فضل ابو بکر نیستم، ولی کسی که این روایت را نقل کرده می‌بایست به روایتی که از رسول خدا نقل شده و همه حدیث شناسان صحت آن را پذیرفته‌اند توجه داشته باشد، مبنی بر اینکه آن حضرت در حجة الوداع فرمود: نسبت سخنان دروغ و ساختگی بر من زیاد شده و پس از این نیز زیادتر خواهد شد (قَدْ كَثُرَتِ الْكُذَابَةُ عَلَيَّ)، کسانی که دروغ بر من

.....
 ۴۱ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹؛ مستند الامام الجواد (ع) ص ۱۸۱ - ۱۸۳.

می‌بندند جایگاهشان از آتش پر خواهد شد. هنگامی که حدیثی از طرف من به شما می‌رسد آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید و در صورتی که با آن دو موافقت داشت آن را بپذیرید و گرنه کنارش بگذارید و این حدیثی که تو نقل می‌کنی با کتاب خدا موافق نیست؛ زیرا او در قرآن می‌فرماید: *وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلْمَا تَوْسُوٰی بِهٖ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْاُوْرِدِ*. (سوره ق(۵۰): ۱۶)

آیا خدا از رضا و سخط ابو بکر آگاهی نداشت که از او می‌پرسد؟ این عقلاً محال است.

این روایت نشانگر آن است که امام چگونه با درایت خاص خود با این روایت مواجه شده و پس از عرضه آن به قرآن به انکار آن می‌پردازد. نظیر همین شیوه بحث را در بخش بررسی زندگانی امام رضا(ع) آوردیم که امام رسماً تصریح فرمود: حدیثی را که مخالف با کتاب خدا باشد نمی‌پذیریم.^{۲۲}

پس از آن یحیی در باره روایت: «مَثَلُ أَبِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍ فِي الْاَرْضِ كَمَثَلِ جِبْرِئِيلٍ وَ مِيكَائِيلَ فِي السَّمَاءِ» پرسید، امام در جواب وی فرمود: محتوای این روایت درست نیست؛ زیرا جبرئیل و میکائیل همواره بندگی خدا را کرده و لحظه‌ای به او عصیان نکرده‌اند در حالی که ابو بکر و عمر پیش از آنکه اسلام بیاورند سالهای طولانی مشرک بوده‌اند. آنگاه یحیی از حدیث «ابو بکر و عمر سیداکهول اهل الجنة» پرسید و امام فرمود: در بهشت جز جوان کسی وجود نخواهد داشت تا آن دو سید و سرور پیران آن باشند.

آن وقت یحیی در باره حدیث «انَّ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ سَرَّاجُ اَهْلِ الْجَنَّةِ» سؤال کرد و امام جواب داد: در بهشت ملائکه مقربین خدا و آدم و محمد(ص) و کلیه انبیای عظام حضور خواهند داشت، آیا نور آنان برای روشن کردن بهشت کافی نیست تا بناچار به نور خلیفه دوم نیاز افتد؟

یحیی از حدیث: «انَّ السَّكِيْنَةَ تَنْطِقُ عَلٰی لِسَانِ عَمْرٍ» سؤال کرد، امام فرمود:

.....
 ۲۲- توحید، شیخ صدوق، ص ۱۱۰؛ کافی، ج ۱، ص ۹۵.

من منکر فضل عمر نیستم اما ابوبکر که افضل از وی بود بالای منبر می گفت:
«أَنْ لِي شَيْطَانًا يَعْترِينِي فَإِذَا مَلَتْ فَسَدَدُونِي.»

یحیی گفت: در باره این حدیث چه می گوئید که رسول خدا فرمود: «لو لم
ابعث لبعث عمر»؟ امام فرمود: کتاب خدا صادق تر است که می فرماید: وَإِذْ أَخَذْنَا
مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ (سوره احزاب ۳۳: ۷) خدا که از انبیا برای ادای
صحیح و درست رسالتشان پیمان گرفته و آن بزرگواران لحظه ای به وی شرک
نورزیده اند، چگونه ممکن است بر خلاف پیمان خود، شخصی را که بخشی
از عمرش را در حال شرک به خدا گذرانده به پیامبری برگزیند؟ همچنین روایت
شما با حدیث صحیح «نُبِئْتُ وَآدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَالجَسَدِ» که از رسول خدا نقل شده
مباینت دارد. یحیی گفت: از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود ما احتبس عنی
الوحي قط الأظننته قد نزل علی ال خطاب» امام فرمود: برای پیامبران جایز نیست
حتی لحظه ای در رسالت خود دچار تردید شوند و از طرف دیگر خدا می فرماید: اللَّهُ
يُضَلِّفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ (سوره حج ۲۲: ۷۵) چگونه ممکن است نبوت از
برگزیده خدا به کسی که مدت ها بدو شرک ورزیده است منتقل شود؟ یحیی گفت: از
پیامبر نقل شده که فرمود: «لو نزل العذاب لَمَا نجى الأعرم» امام فرمود: این
روایت با قرآن که می گوید: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ
يَسْتَغْفِرُونَ (سوره انفال ۸: ۳۳) مخالفت داشته و از حجیت ساقط است.^{۲۳}

میزان علمی امام جواد (ع)

معمولاً پس از رحلت يك امام به دليل مشکلاتی که به وجود می آمد تا مدت زمانی،
ارتباط شیعیان با امام بعدی بسیار محدود می شد، حتی وکلای آن حضرت هم که در
بلاد اسلامی حضور داشتند بر قراری ارتباطشان با امام، با دشواریهایی روبرو

.....
۲۳ - احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۵ - ۲۴۹.

می‌شد. در آغاز امامت امام جواد(ع) کمی سن آن حضرت نیز به عنوان مشکلی بر مشکلات دیگر افزوده بود و تا زمانی که شك و تردید شیعیان بر طرف شد مدتی به طول انجامید. در نصّ دیگری آمده که امام تا ده سالگی امامت خویش را مخفی می‌داشت.^{۲۲} و این خود دلیل دیگری بر پیچیدگی بر قراری ارتباط میان او و شیعیان نشان بود. از سوی دیگر حکام نیز سخت گیری‌هایی در این زمینه اعمال می‌کردند که برقراری ارتباط را به میزان بسیار زیادی مشکلتر می‌کرد و در نتیجه شیعیان نمی‌توانستند آزادانه با امامشان آمد و شد داشته باشند. بیشترین رابطه‌ای که برای آنان امکان پذیر بود و طبعاً نمی‌توانست ارتباط گسترده‌ای به شمار آید، نوشتن نامه به امام و دریافت جواب آن بود. لذا از امام جواد(ع) به بعد و حتی پیش از آن در زمان امام رضا(ع) امامان به وسیله نامه با شیعیان خود رابطه برقرار می‌کردند.

وانگهی امام جواد(ع) هنوز ۵ سال از عمرش نگذشته بود که رحلت فرمود و این کوتاه بودن عمر آن حضرت باعث شد تا زمینه بسط روابط با شیعیانش کمتر به وجود آید. در عین حال علاوه بر مطالبی که در باره اصحاب و یا کتب آنها از امام جواد(ع) روایت شد بیش از دویست و بیست حدیث پیرامون مسائل مختلف اسلامی از آن حضرت در دسترس ما قرار دارد و طبعاً در شرایط سیاسی آن روز چه بسیار از مکتوبات او که در پاسخ اصحاب خود نگاشته بود از بین رفته و از دسترس ما خارج شده است، تعداد یکصد و بیست نفر احادیث صادره از آن حضرت را روایت نموده‌اند^{۲۵} و شیخ طوسی یکصد و سیزده تن از راویان حدیث امام جواد را بر شمرده است.

از همین مقدار احادیث که از آن امام نقل شده می‌توان به عظمت علمی و احاطه او بر مسائل فقهی، تفسیری و عقیدتی و نیز دعا و مناجات پی برد و در

۲۲ - اثبات الوصیه، ص ۲۱۵.

۲۵ - این بر اساس شمارش آقای عطاردی، در مستند الامام الجواد(ع) است.

لابلای کلمات قصار زیبایی که از آن حضرت به جای مانده کمالات اخلاقی وی بخوبی نمودار است.

بخشی از کلمات قصار امام را ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه آورده چنانکه در تحف العقول و مصادر دیگر نیز از این دست کلمات فراوان پیدا می‌شود. بخش عمده روایات فقهی امام را باید در نامه‌هایی که در پاسخ اصحاب به بلاد مختلف اسلامی فرستاده است جستجو کرد.

برخورد با فرق باطله

امام جواد(ع) در برابر فرقه‌هایی که در عصر آن حضرت وجود داشتند شیعیان خود را از این نظر که این فرقه‌ها چه مواضعی در مقابل آنان به خود گرفته‌اند راهنمایی می‌فرمود. یکی از این فرقه‌ها فرقه مُجَسِّمَة بودند که خدا را جسم می‌پنداشتند. و امام در رابطه با آنان به شیعیان خود فرمودند: اجازه ندارند پشت هر کسی که خدا را جسم می‌داند نماز گذاشته و به او زکات بپردازند.^{۲۶}

واقفیه یکی دیگر از فرقه‌های موجود در زمان امام جواد(ع) بودند که به صورت مشکلی در مقابل شیعیان عرض اندام می‌کردند و آنان کسانی بودند که پس از شهادت امام کاظم(ع) بر آن حضرت توقف کرده و امامت فرزندش علی بن موسی(ع) را نپذیرفتند، وقتی از امام در مورد خواندن نماز پشت سر واقفیه مذهب سؤال شد، آن حضرت در جواب، شیعیان خود را از این کار نهی فرمودند.^{۲۷}

زیدیه نیز فرقه‌ای بود منشعب از شیعه که پیش از این در بخش زندگی امام صادق(ع) مطالبی در باره آنها و مواضع ائمه صادقین(ع) در برابر آنان ارائه دادیم و در مواقع خاصی دشمنی زیدیه با امامیه و طعن آنها بر ائمه هدی علیهم السلام باعث

۲۶. توحید، ص ۱۰۱؛ تهذیب، ج ۳، ص ۲۸۳.

۲۷. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۷۹.

موضع گیری تند ائمه در مقابل آنان می شد. چنانکه در روایتی از امام جواد(ع) واقفیه و زیدیه نظر بر اینکه از مصادیق آیه: *وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ* (سوره غاشیه (۸۸): ۲ و ۳) هستند در ردیف ناصبی ها قرار گرفته اند.^{۴۸}

غلات نیز به سبب آنکه در بد نام کردن شیعه سهم بسزایی داشتند مورد تنفر امامان بودند. خطر اینها برای شیعیان در مواقع مختلف بسیار جدی بود؛ زیرا آنها به نام ائمه شیعه روایاتی از پیش خود ساخته و بدینوسیله شیعیان را که پیرو ائمه (ع) بودند به انحراف می کشانند. امام جواد(ع) در مورد ابوالخطاب که از سران غلات بود فرمودند: لعنت خدا بر ابوالخطاب و اصحاب او و کسانی که در مورد لعن بر او توقف کرده و یا تردید می کنند.^{۴۹}

آنگاه امام به ابو الغمر، جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم اشاره کرده و پس از تذکر در مورد بهره گیری آنها از ائمه به منظور بهره کشی از مردم، آنان را در ردیف ابوالخطاب دانستند، حتی در روایتی به اسحاق انباری فرمودند: دو تن از غلات به نامهای ابو سمهری و ابن ابی الزرقاء - که خود را سخنگویان ائمه(ع) قلمداد می کردند - به هر طریقی باید کشته شوند و اسحاق در صدد اجرای دستور امام بود، ولی آن دو از دستور امام مطلع شده و خود را از دید اسحاق مخفی کردند. و دلیل این تصمیم امام، نقش بسیار حساس آنان در منحرف ساختن شیعیان ذکر شده است.^{۵۰}

اصحاب امام جواد(ع)

بسیاری از اصحاب امام جواد(ع) از اصحاب پدر بزرگوار و فرزندان آن حضرت بودند که عده ای از آنان سالها عمر کرده و حتی تألیفات گرانبهای مشتمل بر

.....
۴۸ - رجال کشی، ص ۳۹۱؛ سند الامام الجواد(ع)، ص ۱۵۰.

۴۹ - رجال کشی، ص ۲۴۲.

۵۰ - همان، ص ۲۴۲.

احادیث ائمه از خود به یادگار گذاشته‌اند.

یکی از اصحاب امام جواد(ع) حضرت عبدالعظیم حسنی است که مقدار قابل توجهی حدیث از آن حضرت نقل کرده است. این بزرگمرد علوی حسنی در ری سکنی گزیده و به ترویج و اشاعه احادیث اهل بیت (ع) همت گماشت. در اثر فعالیت‌های او بود که شیعیان ری رو به افزایش گذاشته و تشیع در این دیار رو به گسترش نهاد.^{۵۱}

داود بن قاسم مشهور به ابو هاشم یکی دیگر از اصحاب امام جواد(ع) بود. او نیز احادیث زیادی از آن حضرت نقل کرده و یکی از برجسته ترین یاران حضرت می‌باشد. ابو هاشم از خاندان جعفر بن ابی طالب بود و در کتب رجال از وی به نیکی یاد شده است.

علی بن مهزیار نیز از جمله اصحاب امام جواد(ع) و شخصیتی است پر ارج و شناخته شده از نظر شیعیان، به نوشته نجاشی او از امام رضا و امام جواد(ع) هر دو روایت نقل کرده و از نزدیکان امام جواد(ع) بوده است که آن حضرت در بزرگداشت وی عنایت خاصی از خود نشان می‌داد.^{۵۲} و روایات او از امام جواد نسبتاً زیاد است.^{۵۳} به نوشته نجاشی، ابن مهزیار با علی بن اسباط که فطحنی مذهب بود، مناظراتی داشته و مسائلی در این مورد میان آن دو رد و بدل گردید و سرانجام مسائل مورد بحث خود را پیش امام جواد(ع) برده‌اند که این امر با بازگشت علی بن اسباط از عقیده باطل خود، خاتمه یافته است.

خیران الخادم یکی از وکلای امام جواد(ع) بود که کشی از او یاد کرده است.^{۵۴} ابراهیم بن محمد همدانی یکی دیگر از وکلای آن حضرت بوده و روایاتی از وی

۵۱ - کتابی با عنوان «عبدالعظیم الحسنی، حیات و مسنده» توسط استاد عطاردی به رشته تحریر کشیده شده و مختصری از آن ذیل نامه آن بزرگوار در مسند الامام الجواد(ع) ص ۲۹۸ - ۳۰۸ آمده است.

۵۲ - رجال نجاشی، ص ۱۷۷.

۵۳ - مسند الامام الجواد(ع)، ص ۳۱۶.

۵۴ - رجال کشی، ص ۵۰۸.

نقل کرده است.^{۵۵}

احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی که از اصحاب اجماع به شمار می‌رود، یکی از یاران امام جواد (ع) است و وی از خواص شیعیان امام رضا و امام جواد علیهما السلام بود که همه علمای رجال از او ستایش کرده‌اند و در سال ۲۲۱ بدرود حیات گفته است. ابن ندیم از وی و کتابش که مشتمل بر روایات او از امام رضا (ع) می‌باشد یاد کرده و دو کتاب «الجامع» و «المسائل» را نیز از آثار وی دانسته است.^{۵۶}

ارتباط شیعیان ایران با امام جواد (ع)

شیعیان امامی در سرتاسر بلاد اسلامی زندگی می‌کردند. بسیاری از آنان در بغداد، مدائن و سواد عراق^{۵۷} وعده‌ای نیز در ایران و یا سایر نقاط کشورهای اسلامی آن روز به سر می‌بردند. اینها علاوه بر ارتباط از طریق وکلای آن حضرت، در ایام حج نیز در مدینه با امام دیدار می‌کردند. از روایتی در کافی استفاده می‌شود که عده‌ای از شیعیان امام جواد علیه السلام در مصر سکنی گزیده بودند. در این روایت علی بن اسباط می‌گوید: قامت امام را به دقت می‌نگریستم تا آن حضرت را برای اصحابمان در مصر دقیقاً بتوانم توصیف کنم.^{۵۸} در روایت دیگری آمده است، يك نفر از شیعیان خراسان خدمت امام جواد (ع) مشرف شده است.^{۵۹} و روایت دیگری از حرّ بن عثمان همدانی حاکی از آن است که گروهی از شیعیان ری به محضر آن حضرت شرفیاب شدند.^{۶۰} تا آنجا که می‌دانیم همواره شیعیانی در ری زندگی می‌کردند که مرتباً و به مرور زمان بر تعدادشان افزوده شده است.^{۶۱} قم نیز یکی از مراکز مهم

۵۵ - مسند الامام الجواد (ع) ص ۲۵۲، به نقل از جامع الرواة.

۵۶ - الفهرست، ص ۲۷۶.

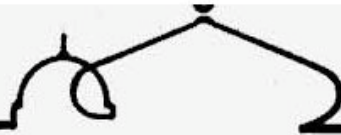
۵۷ - الغیبة، ص ۲۱۲.

۵۸ - کافی، ج ۱، ص ۳۸۴.

۵۹ - الناقب، ص ۲۰۸.

۶۰ - همان.

۶۱ - تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۹۰ - ۱۹۲.



شیعه بوده و در دوران امام جواد(ع) شیعیان آن دیار با حضرت در ارتباط نزدیک بودند. چنانکه احمد بن محمد بن عیسی شیخ القمیین از اصحاب امام رضا(ع) و پس از ایشان از یاران امام جواد(ع) و فرزند گرامی آن حضرت بوده و حتی محضر امام حسن عسگری علیه السلام را نیز درک کرده بود. وی تألیفات فراوانی در حدیث از خود به جا گذاشت.^{۶۲} صالح بن محمد بن سهل یکی دیگر از اصحاب امام جواد(ع) در قم بود که رسیدگی به امور موقوفات آن حضرت در آن شهر را بر عهده داشته است.^{۶۳}

در روایتی دیگر آمده: شخصی از اهالی بست و سجستان در ایام حج به حضور آن حضرت رسیده و به عرض رسانید: والی ما از دستداران اهل بیت و به شما علاقه‌مند است من هم خراجی به دیوان بدهکارم، نامه‌ای به او بنویسید تا در این مورد با من سختگیری نکند. امام فرمود: او را نمی‌شناسم. من گفتم: او از دستداران شما اهل بیت است. حضرت کاغذی گرفته و بر آن چنین نوشت: آورنده این نامه عقیده مبارکی را از تو نقل کرد. هر عمل نیکویی که انجام دهی از آن تو خواهد بود. پس بر برادرانت نیکی کن و بدان که خدا از تك تك و ذره ذره اعمالت خواهد پرسید. نامه را از حضرت گرفتم و قبل از اینکه به سجستان برسم این خبر به گوش حسین بن عبدالله نیشابوری (والی) رسید، در دو فرسخی شهر به استقبال شتافت. نوشته حضرت را به او دادم، آن را بوسید و بر دیده نهاد و گفت حاجت چیست؟ گفتم خراجی به حکومت بدهکارم. حسین بن عبدالله دستور داد که آن خراج را و نیز تا سرکار است خراج دیگری از من نگیرند. سپس از زندگیم سؤال کرد و بعد به کار گذارانش گفت که مستمری در حق من قرار دادند.^{۶۴}

علی بن مهزیار نیز از جمله اصحاب امام جواد است که در اصل نصرانی بود

.....

۶۲ - مسند الامام الجواد (ع)، ص ۲۶۵.
۶۳ - تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۰؛ استبصار، ج ۲، ص ۶۰.
۶۴ - کافی، ج ۵، ص ۱۱۱؛ تهذیب، ج ۶، ص ۳۳۶.

و پس از آنکه اسلام آورد از خواص اصحاب امام رضا (ع) و پس از ایشان از یاران امام جواد (ع) شد. او اهل قریه‌ای از فارس بنام هندوان بود که بعدها در اهواز اقامت گزید.^{۶۵}

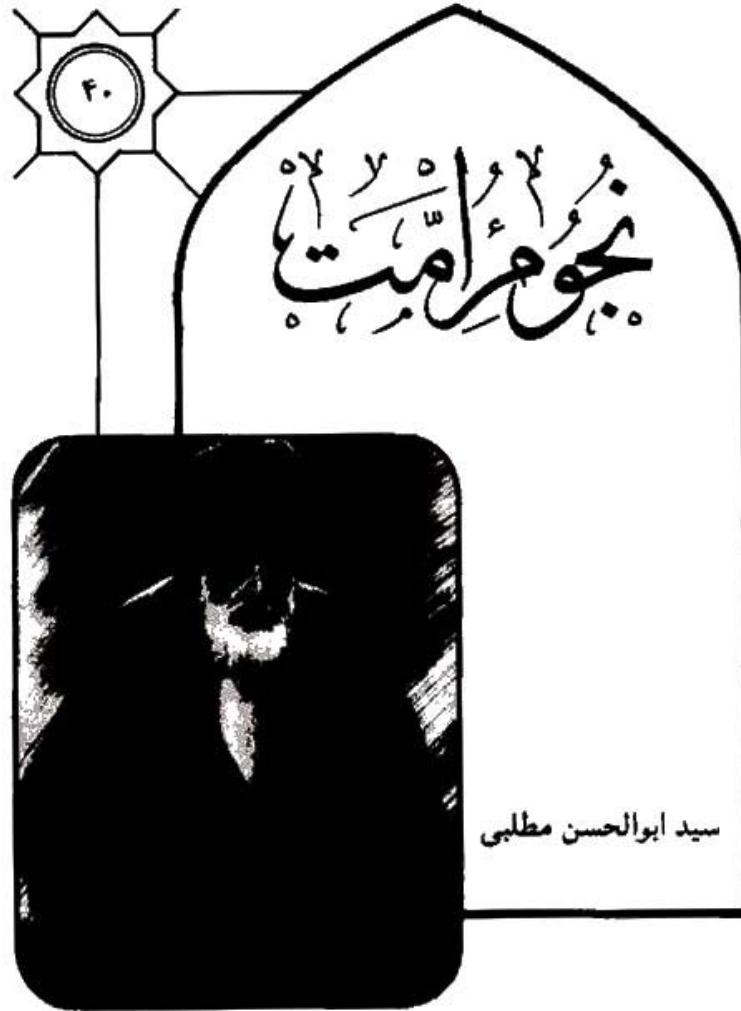
بررسیهای دقیق در مورد روابط موجود میان ائمه شیعه و شیعیان آنها نشان می‌دهد که این روابط از زمان امام رضا (ع) به بعد هر چه بیشتر گسترش می‌یافته است. و این به معنای افزایش شیعیان در این مناطق در عهد این امامان می‌تواند باشد. این گستردگی ارتباط بیش از هر چیز ناشی از سفر امام رضا (ع) به خراسان و همچنین مدیون شبکه وکلای ائمه در مناطق مختلف ایران می‌باشد. کتابهای مشتمل بر احادیث ائمه هدی (ع) که اصحاب آنان از زمان امام باقر علیه السلام به بعد تنظیم کرده بودند و در واقع نشانگر توجه روز افزون ائمه و شیعیان آنان به کار فرهنگی و فکری بود نقش بسیار سازنده‌ای در ترویج عقاید و فقه شیعه در این مناطق بر عهده داشته است. وقتی از امام جواد (ع) در باره روایت از کتب اصحاب که به دلیل تقیه مخفی بوده سؤال شد فرمودند: *حدثوا بها فانها حق* (از آنها روایت کنید که تماماً حق و صحیح است). بدین گونه بود که شیعیان در نشر و احیای آثار سلف خود کوشیده و بنیه فقهی شیعه را که در واقع اساس کار بود تقویت کردند. آنها همچنین وظیفه داشتند به آن قسمت از مسلمات فقه که توسط منحرفان کنار گذاشته شده عمل کنند تا رواج یابد؛ از آن جمله حج تمتع بود که بر فضیلت ترین عمل برای يك حاجی شمرده می‌شد.^{۶۷}



.....
۶۵ - مسند الامام الجواد (ع)، ص ۳۱۵.

۶۶ - کافی، ج ۱، ص ۵۳.

۶۷ - کافی، ج ۲، ص ۲۹۱؛ تهذیب، ج ۵، ص ۳۰.



سید ابوالحسن مطلبی

آیه الله العظمی حاج میرزا سید محمد حسن شیرازی

(رضوان الله علیه)

به مناسبت صدمین سالگرد رحلت

مقدمه

در میان علمای اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده هجری نام میرزای شیرازی مرجع بلا منازع شیعه بر پیشانی تاریخ می‌درخشد. مرحوم سید محمد حسن شیرازی، معروف به میرزای شیرازی، یا میرزای بزرگ، مجاهدی متقی و عالمی بی نظیر بود که یکی از بزرگترین جنبشهای مذهبی علیه ظلم و فساد حاکم بر ایران آن روز را پی ریزی کرد. نام میرزا و جنبش تحریم تنباکو چنان در هم آمیخته‌اند که با یاد یکی از آنها، آن دیگری بیدرنگ در خاطره‌ها نقش می‌بندد، گویی که شاه بیت شعر زندگی میرزا تحریم تنباکو است. روشن است که زندگی پر بار میرزا تنها در به راه انداختن این نهضت خلاصه نمی‌شود بلکه شخصیت فوق العاده بلند این بزرگمرد در سرتاسر زندگی وی، چشم را خیره می‌کند و نهضت تحریم تنباکو تنها جلوه‌ناچیزی از برکات وجودی این اسطوره قدس و تقوا به شمار می‌رود. در شکل گیری شخصیت درخشان این اسوه علم و تقوا و جهاد، عوامل متعددی نقش داشته که از آن جمله: استعداد شگرف و هوش و حافظه کم نظیر، تربیت اصیل خانوادگی، فراگیری سریع و مداوم و سرشار از دقت و نازک بینی، اساتید وارسته مجرب و از همه بالاتر توفیقات بی شائبه الهی رامی‌توان نام برد. اینک ما به گزارش کوتاهی از زندگی این رادمرد و بررسی جنبه‌های گوناگون آن می‌پردازیم.^۱

.....
۱ - این مقاله به مناسبت یکصدمین سالگرد وفات میرزای شیرازی (قده) تهیه و تنظیم شده و مطالب آن عمدتاً از کتاب: «هدیه الرازی الی المجدد الشیرازی» از شیخ آقا بزرگ تهرانی، (تهران، مکتبه المیقات، ۱۴۰۲ق)، و ترجمه آن تحت عنوان «میرزای شیرازی»، (تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۲)، ترجمه اداره پژوهش و نگارش وزارت ارشاد اسلامی است و از سخنان آیه‌الله حاج سید رضی شیرازی نیز استفاده کردیم.

ولادت

پانزدهم جمادی الاولی سال ۱۲۳۰ ق تقریباً دو ساعت پس از طلوع آفتاب پا به دنیا گذاشت و محمد حسن نام گرفت. میرزا در دوران طفولیت، پدر خود را از دست داد و سر پرستی او را دائیش سید میرزا حسین موسوی معروف به مجدالأشراف به عهده گرفت.

تحصیلات

هوش سرشار میرزا از همان آغاز زندگی، مجدالأشراف را بر آن داشت تا در تربیت او توجه خاصی مبذول دارد و به همین مناسبت در جمادی الاخری سال ۱۲۳۴ استاد خوشنویسی را برای تعلیم کتابت فارسی به میرزا فرا خواند^۲ و برای او ماهانه ده تومان مقرری تعیین کرد.

پس از آنکه میرزا از قرائت و کتابت فارسی فارغ گشت و توانست خط را همچون استادش به خوبی بنویسد، از تاریخ هزار و دوست و سی و شش قمری به تعلّم علوم عربی پرداخت.^۳ و در سن هشت سالگی تحصیل مقدمات را به پایان رساند.

اندیشه مجدالأشراف بر آن بود که خواهر زاده اش به کار وعظ و خطابه بپردازد لذا او را به نام آورترین خطیب شیراز به نام میرزا ابراهیم سپرد و میرزا ابراهیم او را موظف ساخت که روزی يك صفحه از ابواب الجنان قزوینی را به حافظه اش سپرده و در مسجد وکیل آن را برای مردم بخواند و میرزا هر صفحه را با دو بار خواندن به آسانی به خاطر می سپرد.

.....
۲ - هدیه الرازی، ص ۱۶. معلوم می شود که میرزا در سن چهار سالگی شروع به تحصیل نموده است.

۳ - همان.

پس از آن میرزا به فرا گرفتن فقه و اصول پرداخت و در دوازده سالگی پای درس شیخ محمد تقی، بزرگترین مدرس شرح لمعه در شیراز نشست، میرزا همواره پیش از حضور در جلسه درس، آن را مطالعه کرده و عبارات مشکل آن را شرح و نظرات خود را در آن باره می‌نوشت.^۲ يك روز این یادداشتها را خدمت استاد آورد و او پس از بررسی و دقت در نوشته‌های میرزا، خطاب به وی چنین گفت:

«شیراز دیگر کسی را ندارد که تو از او استفاده ببری، لازم است به اصفهان که امروز دارالعلم است مهاجرت کنی؛ زیرا استادانی همچون شیخ محمد تقی صاحب حاشیه بر معالم و حجت الاسلام سید محمد باقر شفتی صاحب مطالع الأنوار و حاجی کرباسی صاحب الاشارات و المنهاج و سید حسن مدرس در آنجا به تدریس اشتغال دارند.»

میرزا پس از توصیه استاد، به اصفهان رفت و در مدرسه صدر، حجره‌ای گرفت. خود او در مورد ورودش به اصفهان چنین می‌نویسد: وورد أقل السادات بدار السلطنة اصفهان هفدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۴۸^۵

میرزا که حدود ۱۸ سال از عمر گرانبهایش را پشت سر گذاشته بود در مدرسه صدر اصفهان باکمال سعی و کوشش به تعلیم و تعلم در علوم عقلی و نقلی پرداخت، او خود در این باره به علامه سید حسن صدر یکی از بزرگترین شاگردانش چنین می‌گوید:

«آن زمان که در درس شیخ محمد تقی صاحب حاشیه حاضر می‌شدم، به دلیل کثرت جمعیت، امکان صحبت با استاد، و پرسیدن اشکالات درس برایم فراهم نمی‌شد. بدین خاطر چند تن از برادران خوش فهم را جمع کرده و به آنها گفتم: چه خوب است نزد شیخ رفته و در خواست وقت معینی را از ایشان بکنیم تا درس را به طور خصوصی برای ما بگوید، خوبی این کار این است که فرصت طرح

.....

۲ - همان، ص ۱۶.

۵ - همان، ص ۱۶ - ۱۷.

اشکالات و نظراتمان فراهم می‌آید. دوستان پذیرفته و همگی - که جمعاً چهار نفر بودیم - خدمت شیخ رفته و خواسته خود را مطرح کردیم شیخ از این پیشنهاد استقبال کرد و با ما انس و الفتی دیگر گرفت. از آن پس هم در درس عمومی شرکت می‌جستیم و هم در درس خصوصی. از این درس بسیار استفاده می‌کردیم، ولی افسوس که روزگار شیخ به سرعت به سرآمد و بعد از چند ماهی که از آغاز درس گذشته بود در همان سال ۱۲۴۸ دارفانی را وداع گفت».

اجتهاد میرزا

میرزا پس از فوت شیخ محمد تقی در حوزه درس سید محقق میر سید حسن بید آبادی معروف به مدرس^۶ حاضر شد و پیش از آغاز بیستمین سال عمر خود به کسب اجازه از طرف وی نایل آمد. بعدها هرگاه پیش میرزا نامی از سید حسن مدرس^۷ به میان می‌آمد او خود را از شاگردان وی به حساب آورده و از وی با عنوان سید استاد یاد می‌کرد. میرزا در اصفهان در درس فقیه متقی حاج محمد ابراهیم کرباسی (کلباسی) یکی از مدرسین بنام آن شهر نیز حضور می‌یافت. پس از ده سال ادامه تحصیل در اصفهان راهی عتبات عالیات گشت و در سال ۱۲۵۹ ق وارد کربلا شده و سپس راه نجف را در پیش گرفت. میرزا در نجف در حوزه درس اساتیدی همچون صاحب جواهر^۸ و صاحب انوار الفقاهة^۹ و در درس سید ابراهیم صاحب ضوابط در کربلا حاضر شد.

مرحوم صاحب جواهر از جمله فقهای بزرگی است که به اجتهاد میرزا

.....

۶ - مدرس مذکور یکی از علمای معاصر با شیخ مرتضی انصاری (ره) بوده است؛ نه سید حسن مدرس معروف.
۷ - شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر (۱۲۰۲ - ۱۲۶۶ ق) از فقهای بزرگی است که «شرایع الاسلام» یکی از متون فقهی را در مدت سی سال (۱۲۲۷ - ۱۲۵۷) با تلاش خستگی ناپذیر شرح و به دنیای فقه عرضه کرد. این شرح که به جواهر الکلام معروف است هنوز هم که یک قرن و نیم از زمان تألیف آن می‌گذرد به عنوان بهترین دائرة المعارف فقهی مورد استفاده دانش پژوهان دینی است در مقام ارزشیابی این کتاب گفته‌اند: جایگاه جواهر الکلام در فقه همانند بحارالانوار در احادیث اهل البیت است این کتاب اخیراً با طبعی زیبا ولی بدون تحقیق در ۴۳ جلد به چاپ رسیده است.

۸ - انوار الفقاهه از آثار مرحوم شیخ حسن آل کاشف الغطاء است. (الذریعه، ج ۲، ص ۲۳۶).

تصریح فرموده و در این زمینه در نامه‌ای به حاکم فارس نوشته چنین آمده است:
اما بعد، شما می‌دانید که فرزند و نور چشم و امین ما جناب میرزا محمد
حسن سلمه الله و ابقاه از کسانی است که امور او برای ما اهمیت داشته و از اولاد و
شاگردان پر فضیلت ماست، یعنی از کسانی که خداوند متعال قوه اجتهاد بدو عطا
فرموده و او را به عنوان پرچم هدایت بندگان و امین در شهرها و مروج مذهب شیعه
و کفیل فرزندان آنها برگزیده است... والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته...^۱

بعد از صاحب جواهر

پس از وفات صاحب جواهر، میرزا که هنوز خود را نیازمند تحقیقات بیشتر و دقت
و موشکافی افزونتر در مسائل فقه و اصول می‌دید، و کسی را که در این راه بتواند
او را یاری دهد پیدا نمی‌کرد، ناچار تصمیم گرفت به وطن باز گردد. ولی پیش از
عزیمت، یکی از دوستانش پیشنهاد کرد که در يك جلسه درس شیخ مرتضی انصاری
شرکت کند. او پس از حضور در درس شیخ به احاطه علمی و عمق تحقیقات وی
پی برده و چند جلسه دیگر شرکت در این درس را ادامه داد و پس از آن از تصمیم
خود دایر بر عزیمت به ایران منصرف شده و به منظور حضور در درس شیخ و
تکمیل تحقیقات مورد نظرش در نجف ماندگار شد.

پس از آن میرزا با نهایت پشتکار در مطالب شیخ به امعان نظر پرداخت و
مدارج عالیه تحقیقات علمی و فقاہت را یکی پس از دیگری و با چنان شایستگی
تحسین انگیزی پشت سر گذاشت که خود در تحقیق و دقت، آیتی عظمی به شمار
آمده و در حوزه‌های علمی آن روز فقیه و استادی منحصر به فرد شناخته شد.

او در دوران حضور در محضر شیخ انصاری چنان نظر او را به خود جلب
کرد که شیخ بارها فرمود: من درسم را برای سه نفر می‌گویم: میرزا محمد حسن،

.....
۱ - هدیه الرازی، ص ۱۷ - ۱۸.

میرزا حبیب الله^{۱۰} و آقا حسن تهرانی^{۱۱}.

میرزا در درس شیخ کم سخن می‌گفت و هنگام سخن گفتن صدایش به اندازه‌ای آرام بود که شیخ برای شنیدن آن ناچار به طرف او خم می‌شد و هرگاه می‌خواست حرفی بزند شیخ حاضرین را امر به سکوت فرموده و می‌گفت: جناب میرزا سخن می‌گوید و بعد مطلب او را برای شاگردان تقریر فرموده و سپس به جواب آن می‌پرداخت. آشنایی با مقام شامخ شیخ نشان می‌دهد که چنین برخوردی با میرزا از چه اهمیت شایانی حکایت می‌کند.

علامه سید حسن صدر می‌فرماید: نوشته‌هایی را پیش میرزا دیدم که نظریات خود را در باره تحقیقات شیخ یادداشت کرده و شیخ در زیر آن یادداشتها جوابهای لازم را به خط خود نوشته است، سپس میرزا به طرح سؤالات دیگری پرداخته و باز شیخ آن سؤالات را بررسی کرده و جواب داده است. و این سؤال و جوابها به همین شیوه ادامه پیدا کرده است.

علامه سید حسن صدر اضافه می‌کند:

زمانی که میرزا این نوشته‌ها را به من نشان می‌داد گفت:

«جناب شیخ مرتضی در اواخر جیاتش از من خواست در کتاب رسائل او تجدید نظر کرده و آن را تنقیح کنم، با وجودی که ایشان چند بار تکرار کرد ولی من به لحاظ احترام به استاد، از قبول این امر امتناع ورزیدم».

گزینش میرزا به مقام مرجعیت و زعامت دینی

پس از وفات شیخ در سال ۱۲۸۱ مردم به منظور تعیین تکلیف در امر تقلید مرتباً به شاگردان او مراجعه می‌کردند. به همین جهت عده‌ای از فضلاء شاگردان شیخ

.....

۱۰ - میرزا حبیب الله رشتی از بزرگان علما و از شاگردان صاحب جواهر و شیخ مرتضی انصاری بود، تولدش در سال ۱۲۳۴ قمری و وفاتش در جمادی الأولى سال ۱۳۱۲ اتفاق افتاده است شرح حال این عالم بزرگ در شماره قبلی این نشریه آمده است.

۱۱ - آقا حسن نجم آبادی تهرانی از افاضل شاگردان شیخ انصاری بود که در فقه تبحر بسیار داشته و به زهد و تقوا معروف بود و در سال ۱۲۸۴ ق بدرود حیات گفت.

از آن جمله آیات عظام میرزا حسن آشتیانی، آقا حسن نجم آبادی و میرزا عبدالرحیم نهاوندی در منزل مرحوم میرزا حبیب الله رشتی جلسه‌ای تشکیل دادند تا به چاره جویی بپردازند. پس از مشاوره و گفت و شنودهای لازم، به پیشنهاد میرزای آشتیانی همگی بر تقدّم و صلاحیت میرزای شیرازی صحّه گذاشتند. سپس در پی میرزا فرستاده و بعد از حضور او نیاز مردم به زعیم و مرجع تقلید و انتخاب او به زعامت و مرجعیت دینی را به اطلاع وی رساندند. و میرزا در جواب آنان چنین گفت:

«من آمادگی این مهم را ندارم و به آنچه مردم نیاز دارند مستحضر نیستم، جناب آقای شیخ حسن نجم آبادی فقیه زمانه و شایسته‌تر از من بدین کار است.»
مرحوم نجم آبادی در پاسخ میرزا گفت: قسم به خدا این امر (پذیرفتن مرجعیت) بر من حرام است ولی بالخصوص برای شما يك واجب عینی است؛ زیرا مرجعیت و زعامت دینی شایسته مجتهدی جامع الشرايط، عاقل، سیاستمدار، آشنا به امور اجتماعی و کامل النفس می‌باشد و این خصوصیات جز در شما در شخص دیگری جمع نیست. سپس هر کدام از حاضرین به همین نکته تأکید کرده و بر وجوب تصدّی این امر از جانب میرزا حکم کردند. بالأخره میرزا - در حالی که سخت متأثر بود - تصدّی زعامت دینی شیعه را به عهده گرفت.

به گفته سید حسن صدر: میرزا قسم یاد می‌کرد که «هیچ گاه به فکرم خطور نکرده بود که روزی مرجع دینی بوده و این امر عظیم را به عهده گیرم»
از آن پس اصحاب و شاگردان مرحوم شیخ انصاری مردم را به تقلید از میرزا فرا خوانده و به اعلمیت او تصریح کردند. البته احياناً اگر کسی هم بود که اعلمیت میرزا را قبول نداشت حداقل به اولویت او اذعان داشته و بر این باور بود که تقلید از او مقلّد را بریء الذمه می‌کند. از آن پس موقعیت میرزا بالا گرفت و مرجعیت و زعامت بلامنازع او بر شیعیان جهان به رسمیت شناخته شد.

سفر حج

حاج ملا باقر تستری در باره تشرف میرزا به زیارت خانه خدا می‌نویسد:

میرزای شیرازی در سال ۱۲۸۷ در دوران حکومت شریف عبدالله حسینی برای انجام اعمال حج به مکه رفته و در خانه موسی بغدادی وارد شد. موسی ورود میرزا را به اطلاع شریف رسانید و شریف از وی خواست تا میرزا را پیش او ببرد و او موضوع را به عرض میرزا رسانید و ایشان پاسخ زیر را برای شریف فرستادند:
إِذَا رَأَيْتُمُ الْعُلَمَاءَ عَلَى بَابِ الْمُلُوكِ فَقُولُوا بِنَسِ الْعُلَمَاءِ وَ بِنَسِ الْمُلُوكِ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُلُوكَ عَلَى بَابِ الْعُلَمَاءِ فَقُولُوا نِعْمَ الْعُلَمَاءُ وَ نِعْمَ الْمُلُوكُ.^{۱۲}

شریف پس از دریافت جواب، خود به دیدار میرزا آمده و او را به‌خانه‌خویش برد.

از داماد میرزا نقل شده که میرزا در این سفر قصد اقامت همیشگی در مدینه منوره را داشت ولی این امر به دلایلی میسر نشده و به نجف بازگشت. پس از آن به فکر مجاورت مشهد امام رضا (ع) افتاد که آن هم به اشکال برخورد و بالأخره در شعبان ۱۲۹۱ به سامرا رفته و برای همیشه در آن شهر اقامت گزید.

هجرت به سامرا

علامه سیدحسن صدرانگیزه هجرت میرزا به سامرا را در کتاب تکملة امل الآمل این چنین بیان می‌کند:

در سال ۱۲۸۸ ق قحطی شدیدی در نجف و دیگر شهرهای عراق به وقوع پیوست. به همین سبب میرزا کفالت امور اهل علم و فقرای ساکن نجف را شخصاً به عهده گرفت و برای حسن انجام کار برای هر کدام از مدارس و محله‌های شهر عده‌ای را برگزید تا به وضع طلاب و مردم دقیقاً رسیدگی شود، پس از آن مردم در کلیه مسائل خود اعم از دینی و اجتماعی و... به ایشان مراجعه می‌کردند. و انتظار انجام تمامی کارهایشان را از میرزا داشتند حتی عده‌ای از او می‌خواستند تا با

.....

۱۲ - اگر علما را بر سرای پادشاهان یافتید بگوئید اینان بدترین علما هستند و بدترین پادشاهان، و اگر پادشاهان را بر سرای علما دیدید بگوئید اینان بهترین علمایند و بهترین پادشاهان.

پرداخت پول از بردن فرزندانشان به خدمت سربازی از سوی دولت جلوگیری کند. آن وقتها این کار صد لیره عثمانی هزینه بر می‌داشت. بدین ترتیب کار برای میرزا سخت شد و از طرفی میرزا دریافته بود که برخی از اهالی نجف به اینگونه کارها که با شتون او سازگار نبود دامن می‌زنند و لذا چاره‌ای نداشت جز اینکه از نجف بیرون برود.

آیت الله حاج سید رضی شیرازی^{۱۳} در این باره فرمودند:

انگیزه اصلی هجرت ایشان به سامرا اسکان شیعیان در آنجا بود؛ چون سامرا با داشتن آثار تشیع مثل مرقد عسکریین علیهما السلام، سرداب غیبت، قبر حضرت نرجس خاتون، مرکزی بوده است در نهایت قداست و این برای شیعه سنگین و دشوار بود که متولیان آن اماکن متبرکه اعتقادی به ائمه اطهار(ع) نداشته باشند. هدف دوم و سوم میرزا از این هجرت، تبلیغ تشیع و تقریب و تألیف شیعه و سنی با یکدیگر بود.

میرزا از دیدگاه شرح حال نگاران

صاحب المآثر و الآثار - که در عصر میرزا می‌زیسته - در باره وی چنین نوشته است:

حجت الاسلام، نائب الامام، مجدد الاحکام، حاج میرزا محمد حسن شیرازی امروز در نظر اهل نظر، اعلم مجتهدین است. کافه مقلدین شیعه فتاوی وی را مناط صحت عمل قرار داده‌اند. باریکی نظر و نازکی فکر او را در فقاہت می‌گویند کسی از معاصرین ندارد. به حسن خلق و مجاهدت نفس ضرب المثل می‌باشد.

زمانی بعد از رحلت شیخ الطایفه استاد الكل حجت الحق، مرتضی

.....

۱۳ - معظم له فرزند مرحوم آیه الله حاج محمد حسین شیرازی و او فرزند آیه الله العظمی حاج سید میرزا علی آقا شیرازی بود که خود از مراجع تقلید به شمار می‌رفتند و بسیاری از آیات عظام گذشته و حال از شاگردان ایشان بودند و در سال ۱۳۵۵ قمری رحلت نموده‌اند. شرح حال آن فقیه سعید را می‌توانید در اعیان الشیعه بخوانید. و او یکی از فرزندان میرزای شیرازی بود.

الانصاری مقام و تقدّم این بزرگوار ظهور به هم رسانید. کافه افاضل عراق و مجتهدین آفاق در حق او بر براءت و رجحان اذعان آوردند و به موجبی از نجف اشرف به سرمن رأی رفته آنجا را دارالهجرة قرار داد و در جوار مشهد مبارك عسكريين و سرداب مقدس مجاورت اختیار فرمود، و به افاضه و ترویج اشتغال گرفت.

الحاصل علامه مشارالیه در جمیع فنون و فضائل پیشوایی است کامل، لهذا اهل تحقیق آن بزرگوار را مجدد فن فقه بر سر مائه رابع عشر می‌شناسند^{۱۴}. مرحوم مرحوم حاج ملاعلی واعظ خیابانی در باره او می‌نویسد:

در حسن اخلاق و اصالت رأی و قوت عارضه و سداد ذاکره و اصابت حدس وحدت تفرس و فصاحت قول و وفور عطاء و قضاء حوائج و تواضع عبادت و زهد بالغها توجه دنیا بر وی، مقاماتی بلکه کراماتی داشت که هیچ تاریخ نشان نداده که همه آنها در يك شخص جمع باشد و لیکن:

ليس على الله بمستنكرٍ أن يجمع العالم في واحدٍ
و با تمامی این صفات جلیله و سمات جمیله متقلد ریاست کبری گردید که کسی غیر او مذکور نشد و امور قاطبه بر وی منقاد و وجوه بر وی منعطف و علما بر او اذعان و ملوک از وی ترسان بودند و از اقطار معموره عالم اموال کثیره و وجوهات وفیره می‌آوردند.^{۱۵}

مرحوم میرزا محمد علی مدرس چنین می‌گوید:

جلالت قدر و عظمت مقام و کثرت علم و فهم و حافظه و تمکین و وقار و متانت و حسن خلق و تأدب او به وظائف دینی علمیه و عملیه و تخلّق او به کمالات نفسانیه در غایت شهرت بوده و حاجت به اطاله در این مقاله نداریم. نوادر و حکایات بسیاری از کرامات اخلاق او منقول و تشرّف او به شرف ملاقات حضرت

.....

۱۴ - المآثر والآثار، محمد حسن خان اعتماد السلطنه، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۸۷.

۱۵ - علماء معاصرین، تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۶ق، ص ۴۸.

ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و بعض کرامات دیگر از معتمدین اهالی مسموع شد که اصلاً محل تردید نمی باشد این است که در اصطلاح علمای وقت به میرزای مجدد شهرت یافته که در رأس قرن چهاردهم هجرت مجدد مذهب جعفری بوده است.^{۱۶}

آیت الله آقای حاج سید رضی شیرازی در وصف نیای بزرگوار خود چنین می گویند:

مرحوم میرزا طبق معمول خود عصرها از منزل خارج شده و برای تفرّج به لب شط می رفتند. يك روز که آخر ماه رمضان هم بود باز برای هواخوری رفته بودند و ساعتی از شب گذشته بود که به منزل باز گشتند. خبری در شهر پیچید که عده ای از اهل تسنن ماه را دیده اند. میرزا دستور داد کسانی که رؤیت هلال نموده اند حاضر شده و شهادت بدهند. عده ای از آنهایی که ماه را دیده بودند پیش ایشان حاضر شدند. میرزا فرمود: مُزکی بیاورید، افرادی نیز آمده و شهود را تزکیه کردند پس از آن بینندگان ماه شهادت دادند و میرزا حکم به رؤیت هلال فرمود. این حکم سبب تعجب همگان گردید؛ زیرا مردم از خود می پرسیدند: مگر میرزا شهادت مخالفان شیعه را می پذیرد؟ آخر الامر آقا میرزا علی آقا خدمت پدر رسیده و از ایشان پرسید: مگر مبنایتان در بیّنه عوض شده است؟ میرزا در جواب فرمودند: من خود دیشب که از لب شط بر می گشتم ماه را دیده بودم خواستم منت این کار را بر سر آنها بگذارم. این موضوع تمالك نفس، خردمندی و دید عمیق میرزا را در قضایا می رساند.

اخلاق میرزا

علامه سید حسن صدر یکی از شاگردان مبرز میرزا در تکملة امل الآمل در باره اوصاف و اخلاق استاد خود می نویسد:

.....

۱۶ - ریحانة الادب، ج ۶، ص ۶۷.

استاد و سرور و پشتوانه ما، امام و زعیم اسلام، نایب امام زمان (عج)، مجدد احکام، استاد اعلام دین، آیت خدا بر خلائق، پناهگاه اسلام، حیاتبخش شریعت پیامبر اکرم (ص)، شکننده بدعتها، پیشوای توانای ملت و مذهب که قلم از شمارش اوصاف عالیّه او ناتوان و بیان از شرح آن فرو می ماند، چه گویم در باره شخصیتی که به دیانت عزت بخشیده و آثار انمه اطهار (ع) را حیاتی نوین داد، علما و مجتهدان زیادی تربیت کرد و به جامعه اسلامی عرضه داشت. هم او یار و یاور مؤمنین بوده و دست کفار را از سرزمینهای اسلامی کوتاه فرمود، مردم در سایه اش آرمیده و اهل علم در کنف حمایتش احساس امنیت و آرامش کردند، گمان نکنی که من دچار گزافه گویی و نوعی رجز خوانی شده ام نه به خدای آفریننده جهان، بلکه آیتی بزرگ از مجتهدین را وصف می کنم که جانشین حجت خدا (عج) در روی زمین و استاد مسلم کلیه فقها، محدثین، حکما، متکلمان، اصولیان و علمای همه فنون و علوم حتی صرف و نحو و تفسیر و منطق می باشد.^{۱۷}

رفتار او در دوران زعامت

آن جناب بسیار خوش برخورد، خوش رفتار و دارای سخنی شیرین و جذاب بود. در برخورد با هر فرد آنچنان که شایسته او بود رفتار می کرد. در میان ملاقات کنندگان فوق العاده زیاد وی، از اشخاص مؤمن، امین و درستکار گرفته تا اشخاص خائن، منافق و تبهکار دیده می شدند ولی ایشان از چنان سعه صدری برخوردار بود که با هر کدام به فراخور شأن و منزلتشان برخورد می فرمود، او به کسی حتی يك کلمه ناملایم نگفته و هرگز چهره کسی را در هم و تیره نمی ساخت و با خطاکار جز به نیکی مقابله نمی فرمود و با سخنان ملایم و دلنشین با او به گفتگو می نشست. راستی که این خلق و خوی زیبا را از همان خلق عظیم^{۱۸} جد بزرگوارش به ارث برده بود. او با يك نگاه کوتاه خصوصیات روحی و حقیقت وجودی اشخاص

.....

۱۷ - میرزای شیرازی، ص ۴۷ - ۴۸.

۱۸ - اشاره به آیه کریمه: اِنَّكَ لَمَلِیْ خُلُقٍ عَظِیْمٍ (سوره قلم (۶۸): ۴) است.

رابخوبی درك می‌کرد و در این زمینه داستانهایی بر سر زبانها است. از نظر عقل و فهم و تیز بینی خاصی که داشت در میان معاصرانش بی‌همتا بود.

حافظه میرزا

مرحوم سید حسن صدر می‌نویسد: میرزا از حافظهٔ اعجاب‌انگیزی برخوردار بود چنانکه اشخاص را با يك بار دیدن به محض دیدار مجدد حتی پس از ۲۰ سال بدون تأمل و تفکر می‌شناخت.

گاهی میرزا حدیث یا عبارتی را فقط يك بار نگاه می‌کرد و سپس آن را از حفظ می‌خواند. از خود ایشان شنیدم که می‌فرمود: شبی رسالهٔ اصل برائت استادم شیخ مرتضی انصاری را استنساخ می‌کردم بدین ترتیب که به جزوه‌نگاهی انداخته و يك یا دو سطر از آن را حفظ کرده و می‌نوشتم و در همین حال با میرزا اسماعیل^{۱۹} که بچه‌ای بیش نبود صرف میر را مباحثه می‌کردم. همین طور شنیده‌ام هنگامی که میرزا پسر بچهٔ هشت ساله‌ای بود دائیش مجدالاشراف او را به میرزا ابراهیم واعظ سپرد تا شیوه و عظمی را به او بیاموزد. استاد به او دستور داد، روزی يك صفحه از کتاب ابواب الجنان^{۲۰} قزوینی را حفظ کرده و در بالای منبر برای مردم بخواند و میرزا يك صفحه را تنها دو بار می‌خواند و سپس به مسجد وکیل رفته و بر فراز منبر آن را از حفظ برای مردم می‌گفت. شایان توجه است که «ابواب الجنان» به خاطر سجع و قافیه فراوانی که دارد برای کسی که می‌خواهد آن را از رو بخواند خالی از اشکال نیست تا چه رسد به کسی که قصد خواندن آن را از حفظ داشته باشد.

مرحوم میرزا بیشتر قرآن و تمام دعا‌های ماه رمضان و سایر روزها و همچنین زیارت‌های مشاهد ائمه را از حفظ داشت. و هرگز دیده نشد در ضمن زیارت که بسیار

۱۹ - میرزا اسماعیل (۱۲۵۸ - ۱۳۰۵ق) از شاگردان و پسر عمو و اخ الزوجه میرزا بود و علاوه بر مقام فقاهت، شاعری بلند پایه و ارجمند بود و غدیری به او را علامه امینی (قده) در الفدیر آورده است و فرزند والا مقام ایشان حضرت آیه الله العظمی میرزا عبدالهادی شیرازی، از مراجع تقلید معاصر بودند.

۲۰ - ابواب الجنان کتابی است ارزنده از ملا رفیع قزوینی که آن را در آداب و اخلاق به زبان فارسی نگاشته است.

طولانی هم می‌شد کتابی همراه داشته باشد و همواره به هنگام زیارت بسیار می‌گریست.

هیبت و وقار میرزا

مرحوم میرزا هیبتی الهی و بس عظیم داشت. علامه سید حسن صدر می‌گوید: ما که از یاران نزدیک او بوده و شب و روز در بحث و درس او شرکت جسته و همواره در محضر و مصاحبت وی به سر می‌بردیم هرگز جرأت خیره شده به چشمان او را نداشتیم، هنگامی که پیش او می‌رفتیم دل‌هایمان از عظمت و هیبت آن بزرگمرد به تپش می‌افتاد و هنگام سخن گفتن با او تمامی حواس خود را جمع می‌کردیم و با اینکه ایشان دارای چهره‌ای مهربان و بشاش و مردی خوش محضر بود باز ما در حضور او دچار خود باختگی و اضطراب می‌شدیم.

روش تدریس

میرزا در فهم حدیث بر طریق اعتدال بود و برای کشف هدف اصلی رسول خدا (ص) و ائمه معصومین (ع) و... از زاویه دید عرفیات و وجدانیات نگریسته و از باریک بینی‌های بسیار ریز و بیهوده که معمولاً کاوشگر را از هدف اصلی منحرف می‌کند به دور بود. بر عکس هنگام بررسی در مسائل پیچیده چنان دقت به خرج داده و موشکافانه به ریزه کاریهای آن می‌پرداخت که اعجاب و تحسین همگان حتی دانشمندان علوم عقلی را بر می‌انگیخت.

میرزا غالباً اندیشه‌های بکر و بی سابقه‌ای ارائه می‌داد که صاحب‌نظران و محققان عصر او برای اولین بار با چنین طرز تفکری برخورد می‌کردند و نظرات و تحقیقات وی در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی از چنان دقت و پختگی برخوردار بود که مقایسه آن با آراء پیشینیان و معاصرینش از فحول علم، فاصله اعجاز گونه‌ای را نشان می‌داد. او هنگام تدریس مثلاً يك كتاب فقهی تنها به قسمتهای بسیار مشکل آن می‌پرداخت. از این رو از درس او فقط کسانی که با بررسیهای قبلی در باره مسئله مورد بحث، احاطه کافی به نظرات و دلایل فقها پیدا

کرده و تنها حل برخی از معضلات مسائل برایشان باقی مانده بود می توانستند بهره ببرند.

من (سید حسن صدر) نیز از آن جمله کسانی بودم که درس استاد را تقریر می کردم. میرزا نظرات و دیدگاههایش را در باره هر مطلبی که می خواست تدریس کند پیش از حضور در جلسه درس می نوشت چنانکه خود او در این مورد می فرمود:

روش من در مطالعه آن است که قلم بر می دارم و آنچه را که در ذهن دارم نوشته و سپس در باره آن به تفکر و کاوش می پردازم. این نوشته، منظم و بر اساس قاعده ای نوشته نمی شود، بلکه روی کاغذهای باطله یا در میان خطوط نامه های رسیده تنظیم می شود. پسر بزرگ میرزا، حاج میرزا محمد می گفت: وقتی این نوشته ها زیاد می گشت به دستور پدرم در شط ریخته می شد.

انگیزه این کار میرزا را شاید در سخنان آیت الله حاج سید رضی شیرازی بتوان پیدا کرد. ایشان در این باره چنین فرمودند:

«یکی از علل اینکه مرحوم میرزا دستور داده بودند نوشته هایش را چاپ نکنند - پس از احترام به آراء شیخ انصاری - آن بود که به علت جولان فکری فوق العاده ای که داشت آراء و افکارش همواره در معرض تغییر و تجدید بود.»

از حوزه درس میرزا علمای برجسته و بنامی برخاستند که همانند آنها از درس هیچ کدام از اساتید بزرگ حتی شیخ انصاری بر نخاستند چنانکه او خود معمولاً می فرمود: حوزه درس ما از حوزه درس مرحوم شیخ هم بهتر است.

میرزا و شاگردانش

مرحوم میرزا نسبت به شاگردانش عنایت و توجه خاصی داشت چنانکه کوچکترین مسئله از مسائل زندگی و درسی آنها از وی پنهان نمی ماند. او با هر کدام از شاگردانش آنچنان که باید و شاید و با توجه به تمامی جهات و جوانب و درخور شأن وی رفتار می کرد. آنها را در راه تحصیل و آموذگی در تفقه و تحقیق، رهنمودهای ارزنده ای می داد و هر کدام را به فراخور استعدادش تمرین داده و راه می انداخت و سپس موضوع مورد تحقیق او را با علاقه خاصی دیده و پس از گفتگوهای کافی

با وی او را به نقاط ضعفش آشنا و روشن می‌ساخت و هرگاه در یکی از شاگردان - گر چه کوچکترین آنها - حرکتی در بعد درونی و معنویش مشاهده می‌کرد او را شدیداً مورد احترام و عنایت خاص قرار می‌داد.

مرحوم میرزا علاوه بر عنایت کامل به آموزش و پیشرفت شاگردانش توجه آنها را به مسائل عرفی جامعه و معاشرت و برخورد شایسته با مردم جلب می‌کرد و خصوصیات اجتماعی و عرفی لازم برای یک دانشمند مذهبی در کنار تخصص‌های علمی شاگردانش را در شخصیت آنها به وجود آورده و پرورش می‌داد.

میرزا از میان شاگردان و اصحاب خود عده‌ای را برای مشاوره در امور دینی و عمومی برگزیده و پس از اعطاء نمایندگی به آنها، ایشان را روانه شهرها و ولایات کشورهای اسلامی می‌ساخت و از همین طریق مسائل بسیار حساس و حیاتی مانند اعطای امتیاز تنباکو، تاراج چهار محال، داستان یهود و همدانیها، گرفتاری شیعیان به دست افغانها، خرید زمینهای توس به وسیله دولت روس و... را به شایسته‌ترین وجهی حل و فصل نمود. حتی برخی از همین نمایندگان وسیله رفع حوایج مؤمنان بودند که میرزا با کمکهای آنها، امور خیریه بسیاری را انجام می‌داد.

میرزا و تقسیم وجوه

میرزا نه تنها در شهرهای عراق بلکه در نقاط مختلف ایران از میان بزرگان، اشخاص صلاحیت داری را از طرف خود وکالت داده و لیستی از فقرای شهر آنها را در حالی که میزان کمک به هر کدام را نیز تعیین فرموده بود، برایشان می‌فرستاد. این فقیران غیر از کسانی بودند که مقرر مستمراً ماهانه یا سالانه از میرزا دریافت می‌کردند. او معمولاً برای علمای مورد اعتماد خود در شهرستانها مبلغی پول می‌فرستاد تا مقداری از آن را به مستمندان شهر خود داده و مقداری را هم در مصارف شخصی خود به کار برند.

مکرر به من (سید حسن صدر) می‌فرمودند: از انصاف به دور است فقرای شهرستانها از وجوه پرداخت شده شهر خود بهره‌ای نبرند؛ زیرا مردم هر چه دارند

پیش ما فرستاده و به کسی چیزی نمی‌دهند.

رفتار میرزا در خانواده

برخورد مرحوم میرزا با تك تك افراد خانواده بسیار استوار و در کمال نظم و تدبیر بود. هدایایی که به ایشان می‌رسید به دست یکی از خدمتگزاران مورد اعتماد در خانه او سپرده می‌شد و کسی از افراد خانواده حق دریافت و نگهداری آنها را نداشت.

برای دیدار با میرزا کسب اجازه قبلی ضروری بود. او با کسانی که به خدمتش شرفیاب می‌شدند با نهایت ادب و به طور شایسته‌ای برخورد می‌کرد و به احترام او از جا بلند می‌شد. من (سید حسن صدر) خود شخصاً همین طرز برخورد را با فرزند ۸ یا ۹ ساله‌اش نیز شاهد بودم، روزی در خدمتش بودم خادم وارد شده و برای یکی از فرزندان او اجازه ملاقات خواست آقا زاده. با کسب اجازه وارد شده و پس از سلام در جای خود سر پا ایستاد. میرزا به او اجازه داد تا بنشیند و او مؤدبانه روی دو زانو نشست و چشم به زمین دوخت. میرزا پس از احوال‌پرسی از وضعیت درسی وی جو یا شد و جالب آن بود که او فرزند خود را با کلمه آقا مورد خطاب قرار می‌داد پس از پایان ملاقات فرزند میرزا با کسب اجازه از خدمت ایشان بیرون رفت و میرزا به عنوان مشایعت و به احترام وی کمی از جای خود بلند شد.

سعه صدر

نویسنده کتاب مرگی در نور در این باره می‌نویسد:

روزی آخوند خراسانی در مجلس درس استاد خود (میرزای شیرازی) در سامرا شرکت کرد تا از درسهای او کسب فیض کند. استاد بالای منبر نشسته بود و برای اثبات نظر خود که مربوط به یکی از فروع درس بود، اقامه دلیل می‌کرد. آخوند بر نظر استاد ایراد گرفت و از خود نظری دیگر بیان داشت. استاد در مقام جوابگویی بر آمد و دلایل شاگرد را رد کرد و باز برای اثبات

نظر خود دلیلهای دیگری آورد و این جریان دو سه بار تکرار شد. سایر طلاب ساکت نشسته بودند و به مباحثه آن دو با دقت هر چه تمامتر گوش می‌کردند. چون کار مباحثه و مناظره بالا گرفت آخوند به عنوان احترام، نظر استاد را قبول نموده و سکوت اختیار کرد. آن روز مجلس درس تمام شد. فردا هنگامی که میرزا بر کرسی درس جلوس فرمود قبل از آنکه درس خود را شروع کند رو به طلاب و فضایی که در پای درفش نشسته بودند نموده و گفت:

در مورد مسئله دیروز حق با جناب آخوند بود، و نظر ایشان درست است.^{۲۱}

احترام میهمان

مرحوم میرزا در شبانه روز فقط يك وعده غذا میل می‌کرد ولی هنگامی که مرحوم میرزا حبیب الله رشتی میهمان او بود به احترام میهمانش و بر خلاف عادت، هر سه وعده با وی غذا می‌خورد.^{۲۲}

ادب و احساس مسئولیت

او با عالمان حوزه و شاگردان و طلاب علوم اسلامی، چونان پدری مهربان رفتار می‌کرد. از رسیدگی به کوچکترین امر غفلت نمی‌ورزید. و با همه آنان، اگر چه طلاب مبتدی و خرد سال بودند، با کمال ادب و احترام رفتار می‌کرد. مقام هر کس و فضل و دانش و ارزشهای هر يك را می‌شناخت و پاس می‌داشت. به هنگام پرداخت حقوق طالبان علم، چنان روشی احترام آمیز داشت که نمی‌توان وصف کرد. همینطور با دیگر مردمان، در موارد گوناگون، با نهایت ادب روبرو می‌شد و به سخنان آنان گوش می‌داد، و به رفع نیازمندیهایشان می‌پرداخت. این ادب و احترام را حتی با اعضای خانواده خود و کودکان خرد سال رعایت می‌کرد. همه به هنگام ورود به نزد او از وی اذن می‌گرفتند. هر يك نزد او وارد می‌شدند، به احترام

.....

۲۱ - مرگی در نور (زندگی آخوند خراسانی)، عبدالحسین مجید کفایی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۹، ص ۷۱.

۲۲ - بندهایی از رفتار علمای اسلام، ص ۶۳ - ۶۴.

آنان به پا می‌خاست و چون از نزد او می‌رفتند نیز چنین می‌کرد.^{۲۳}

قناعت

میرزا حواله‌هایی به دست خود و با خط زیبا و خوانا برای رفع نیازهای مردم روی برگه‌هایی به اندازه کف دست نوشته و پای آن را امضاء و مهر می‌نمود تا جایی برای سوء استفاده‌های احتمالی افراد باقی نماند، وقتی علت این کار را از وی پرسیدند فرمود: مصرف کاغذ بیشتر از این مقدار اسراف است و انگهی وقتی کاغذ پر شود دیگر جایی باقی نمی‌ماند تا چیزی به آن بیفزایند.^{۲۴}

علاقه شدید به علم

حضرت آقای حاج سید رضی شیرازی فرمودند: میرزا حالش خیلی بد بود، معلوم نبود در حال اغما است یا حادثه‌ای پیش آمده است؟ از مرحوم آقا میرزا علی (فرزند میرزا) پرسیدند: از کجا معلوم که او در حال اغماست؟ وی چاره‌ای اندیشیده و گفت: يك مسئله فقهی عنوان کنید اگر او در حال اغما نباشد جواب می‌دهد. لذا از هم می‌پرسند آیا خوردن سوخته‌های نان جایز است یا نه؟ میرزا جواب می‌دهد: به نظر می‌رسد چون از خبثات است خوردنش جایز نباشد.

تجلیل از کتاب عبقات

روحیه دانش دوستی، حمایت از حق و احساس مسئولیت، میرزا را که خود مرجع بزرگ و بلا منازع و از مفاخر اسلام در آن عصر بود بر آن داشت تا پس از انتشار کتاب پر ارج عبقات الأنوار همانند علما و مراجع و نویسندگان روشن بین برای آن تقریظ بنویسد، او طی نامه‌ای که به میرحامد حسین نوشته چنین می‌گوید:
... رجاء واثق آن که علی الدوام در تشیید قواعد دین حنیف و تسدید سواعد

.....

۲۳ - بیدارگران اقالیم قبله، ص ۲۲۰.

۲۴ - رك: اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۷.

شرع شریف، به برکات امام عصر، ولی زمان ارواحنا له الفداء موفق و مسدد باشید. گر چه در مقام اظهار تودد و اتحاد کمتر میسر شده است بتوانم چنانچه شایسته است بر آیم، (لیکن خدای) *وَاحِدٍ أَحَدٍ أَقْدَسٍ - عَزَّتْ أَسْمَاؤُهُ* - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را می‌کنم، و به کتب و مصنفات رشیقۀ جنابعالی مستأنسم، و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را، در اسلام، نیکو می‌شناسم. بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقاید و اصلاح مفاسد خود، به آن کتاب مبارک (*عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ*) رجوع نماید. و هر کس به هر نحو تواند، در نشر و ترویج آن به اعتقاد احقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد....^{۲۵}

میرزا حامی شعر و ادب

چون میرزای شیرازی به سامرا رفت آن شهر به سرعت رو به گسترش و آبادی نهاد، فضلا و ادبا از هر سو رو به آن شهر نهادند، او همچون ائمه اظهار علیهم السلام به شاعران صله می‌داد از این رو شعرای عرب و عجم از اطراف و اکناف به سامرا آمده و بازار ادب را در آنجا رونق دادند^{۲۶} علامه امینی در این باره می‌نویسد:

شاعر توانای شیعه، سید حیدر حلی (در گذشته ۱۳۰۴ق)، به سامرا می‌رفت و به حضور میرزای شیرازی می‌رسید و شعر می‌خواند. از جمله *یک بار که به سامرا آمده بود. میرزا خود به دیدارش رفت، و با احترام بسیار ۱۰۰ لیره عثمانی به او صله داد، و دست شاعر اهل بیت را بوسید.*^{۲۷}

هوشیاری سیاسی و دینی میرزا

استاد عبدالرحیم محمد علی در کتاب *شیخ الباحثین آقا بزرگ الطهرانی داستانی آورده است که در ذیل می‌خوانید:*

.....

۲۵ - شیخ آقا بزرگ تهرانی، محمد رضا حکیمی، ص ۲۷۰.

۲۶ - نقباء البشر، ج ۱، ص ۴۳۹ - ۴۴۰، به نقل کتاب شیخ آقا بزرگ تهرانی، ص ۳۳ - ۳۴.

۲۷ - الغدیر، ج ۲، ص ۲۳، چاپ دوم تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۶ به نقل کتاب شیخ آقا بزرگ تهرانی، ص ۳۴ - ۳۵.

یکی از دوستان، واقعه‌ای را نقل کرد: شخصی از مردم سامرا که به دلیلی عاطفی نسبت به میرزای شیرازی کینه می‌ورزید، پسر بزرگ میرزا (میرزا محمد شیرازی) را مضروب ساخت و میرزا محمد به علت این سانحه در گذشت. میرزای شیرازی، برای حفظ وحدت بین مسلمانان سکوت اختیار کرد و کمترین واکنشی از خود نشان نداد. دشمنان اسلام خواستند برای ایجاد فتنه از آن بهره برداری کنند. بدین منظور عده‌ای به سامرا آمدند و به خدمت میرزا رسیده و از وی درخواست کردند تا در مورد این ضایعه اسفناک و از دست رفتن فرزندش اقدامی نمایند، میرزای بزرگ با این پیشنهاد مخالفت کرده و فرمود: «می‌خواهم خوب بفهمید! شما حق ندارید در هیچ يك از امور مربوط به مسلمانان و سرزمینهای ما مداخله کنید. این يك قضیه ساده است که میان دو برادر اتفاق افتاده است». این جریان در آن ایام در استانبول به «باب عالی» رسید. خلیفه عثمانی از این موضعگیری هوشمندانه مرجع شیعه شادمان شد و به والی بغداد دستور داد که خود به حضور میرزا برسد و از وی تشکر کند و از وقوع حادثه اعتذار جوید، و ابراز تأسف نماید...^{۲۸}.

تالیفات میرزا

میرزا به علت اشتغال به تدریس و گرفتاریهای بی شمار ناشی از رسیدگی به امور رهبری و سیاست کشورهای اسلامی، تالیفات کمی از خود بر جای گذاشته است بنا به گفته مرحوم سید محسن امین آثار میزار عبارتند از:

- ۱ - کتابی در طهارت تا مبحث وضو ۲ - رساله‌ای در رضاع ۳ - کتابی در مکاسب تا آخر معاملات ۴ - رساله‌ای در اجتماع امر و نهی ۵ - تلخیصی از افادات استاد بزرگوارش، شیخ انصاری، در اصول ۶ - رساله‌ای در مشتق که چاپ شده است ۷ - حاشیه‌ای بر «نجات العباد»^{۲۹} و بر حاشیه شیخ مرتضی انصاری، که به فارسی

.....

۲۸ - شیخ الباحتین، ص ۴۲ - ۴۳، به نقل کتاب شیخ آقا بزرگ تهرانی ص ۲۸ - ۲۹.
 ۲۹ - نجات العباد رساله عملیه مرحوم صاحب جواهر است که معمولاً فقهای بزرگ پس از او از جمله میرزا بر آن حاشیه زدند. رك: الذریعه ج ۶، ص ۲۲۷؛ ج ۲۴، ص ۵۹.

نوشته‌اند، و چاپ هم شده است ۸- تعلیقه‌ای بر کتاب معاملات آقا وحید بهبهانی، به فارسی نوشته شده و به چاپ رسیده است.^{۳۰} ۹- رساله عملیه میرزای شیرازی به زبان اردو (خطی).^{۳۱}

علاوه بر آثار یاد شده، پاره‌ای از فتاوی و تقریرات درس او را شاگردان برجسته‌اش گردآوری کرده‌اند و آنچه از این قبیل آثار بر جای مانده عبارت است از:

* ۱- صد مسئله از فتاوی میرزا به فارسی که شهید شیخ فضل الله نوری نورآه مرقده جمع آوری کرده و به چاپ رسیده است.

* ۲- مجموعه‌ای از فتواهایش به عربی.

* ۳- تقریرات درس اصول میرزا که شیخ علی روزدری از اول تا آخر آن را با شرح و بسطی کافی نوشته است که دو جلد از آن تاکنون چاپ شده است.

* ۴- مباحث درس اصول وی که سید محمد اصفهانی در سطحی متوسط آن را نوشته است.

* ۵- مباحث درس اصول و فقه میرزا که آن را سید ابراهیم دامغانی در دو جلد تنظیم کرده است.

* ۶- مباحث اصول که شیخ حسن فرزند محمد مهدی شاه عبدالعظیمی آن را گردآوری کرده و «ذخائر الاصول» نامیده است.

* ۷- تقریراتی از درس وی که شیخ باقر حیدر نوشته است.

* ۸- ترجمه کتاب معاملات آقا وحید بهبهانی از فارسی به عربی (همراه با نظریات و حواشی میرزا بر آن) که شیخ حسنعلی تهرانی آن را تعریب نموده است.^{۳۲}

.....

۳۰- رك: اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۸.

۳۱- «چهار صدو هشتاد نسخه خطی»، رضا استادی، نور علم، دوره دوم، ش دوم، ص ۱۱۳.

۳۲- اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۸.

شاگردان میرزا

مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی نام بیش از ۳۷۰ تن از شاگردان میرزا را همراه با شرح حال مختصری از آنان آورده است.^{۳۳} بسیاری از شاگردان میرزا غالباً در موقعیت عالی از مراتب علمی و شئون اجتماعی قرار داشتند و برخی از مراجع بزرگ و آیات عظام به شمار می‌آمدند، ما اینجا از ۴۷ نفر آنها - که علامه سید محسن امین در «اعیان الشیعه» ذکر کرده بر اساس حرف اول اسامی شریفشان - نام می‌بریم:

- ۱ - سید ابراهیم دامغانی، از قدمای شاگردان میرزا ۲ - سید ابراهیم درودی خراسانی ۳ - میرزا ابراهیم شیرازی ۴ - میرزا ابراهیم محلاتی ۵ - ملا ابوطالب سلطان آبادی ۶ - میرزا ابوالفضل کلانتر تهرانی ۷ - شیخ اسماعیل ترشیزی ۸ - سید اسماعیل شیرازی (پسر عموی میرزا) ۹ - سید اسماعیل صدر ۱۰ - شیخ اسماعیل محلاتی ۱۱ - شیخ محمد باقر اصطهباناتی ۱۲ - شیخ باقر شروقی ۱۳ - میرزا حبیب‌الله خراسانی ۱۴ - سید حسن صدر ۱۵ - شیخ حسنعلی تهرانی ۱۶ - شیخ حسن کربلانی ۱۷ - شیخ حسن بن محمد قابچی کاظمی ۱۸ - شیخ حسن فرزند محمد مهدی شاه عبدالعظیمی ۱۹ - میرزا حسین سبزواری ۲۰ - محدث شهیر میرزا حسین نوری ۲۱ - حاج آقا رضا همدانی ۲۲ - شیخ شریف جواهری ۲۳ - شیخ عباس فرزند شیخ حسن ۲۴ - شیخ عباس فرزند شیخ علی (هر دو از آل شیخ جعفر صاحب کشف الفطاء بودند) ۲۵ - شیخ عبدالجبار جهرمی ۲۶ - سید عبدالمجید گروسی ۲۷ - شیخ عبدالنبی نوری ۲۸ - شیخ علی خاقانی نجفی ۲۹ - شیخ علی رشتی لاری ۳۰ - شیخ علی روزدری ۳۱ - ملافتحعلی سلطان آبادی ۳۲ - میرزا فضل‌الله فیروز آبادی ۳۳ - شهید شیخ فضل‌الله نوری تهرانی ۳۴ - آخوند ملا کاظم هروی خراسانی (آخوند خراسانی) ۳۵ - سید کاظم یزدی ۳۶ - میرزا محسن محلاتی ۳۷ - سید محمد اصفهانی ۳۸ - شیخ محمد تقی آقا نجفی ۳۹ - میرزا

.....
۳۳ - هدیه الرازی، ص ۵۱ - ۱۷۷.

محمد تقی فرزند حاج نجفعلی شیرازی ۴۰ - ملا محمد تقی قمی ۴۱ - حاج محمد حسن کُبه بغدادی ۴۲ - شیخ محمد حسن ناظر فرزند ملا محمد علی تهرانی ۴۳ - سید محمد شرف بحرانی ۴۴ - میرزا محمد پسر فضل‌الله فیروز آبادی ۴۵ - سید محمد هندی ۴۶ - میرزا مهدی شیرازی ۴۷ - شیخ هادی مازندرانی حائری.

اقدامات اجتماعی

میرزای بزرگ در طول زعامت خود به اقدامات اجتماعی فراوانی دست زده که مهمترین آنها تحریم تنباکو است و ما در اینجا پیش از پرداختن بدین حادثه بزرگ تاریخی به پاره‌ای از اقدامات دیگر ایشان می‌پردازیم.

ایجاد امنیت در سامرا

علامه محدث میرزا محمد حسین نوری در «کشف الأسرار» ص ۱۹۰ در باره سامرا چنین نوشته است:

سامرا پس از آنکه رو به ویرانی گذاشت و پیش از روی کار آمدن سلاطین عثمانی در عراق همچون صومعه‌ای در وسط بیابان بود، ساکنان شهر و اطراف آن کاری جز قتل و غارت و فساد و شرارت نداشتند. مسلمانانی که به قصد زیارت به این شهر می‌آمدند همواره مراقب خود بوده و از اینکه مبدا اشرار شوند در وحشت به سر می‌بردند. بعد از تسلط دولت عثمانی بر عراق اهالی سامرا و دیگر نقاط آن کشور تا اندازه‌ای زیر پوشش امنیت قرار گرفتند. با این حال باز زوار از صدمات و ناملایماتی که از طرف اشرار به آنان وارد می‌شد در امان نبودند. تا اینکه میرزای بزرگ آن شهر را برای اقامت همیشگی خود برگزید، بدین ترتیب سامرا اهمیت خود را باز یافته و یکی از مراکز مهم تحصیل علوم اسلامی و محل تجمع علمای بزرگ شد و تا میرزا در قید حیات بود هر روز بر عظمت و گسترش شهر افزوده می‌شد.

تأسیس مدرسه

پس از آنکه میرزا در سامرا مستقر شد در آنجا مدرسه‌ای که دارای ۷۵ حجره بود برای طلاب بنا نهاد که به مدرسه میرزا معروف و تا چندی پیش نیز دایر بود ولی متأسفانه اخیراً به دست عمال صدام تخریب شد. سپس مدرسه دیگری را که دارای ۱۵ حجره بود در کنار و قسمت شرق آن احداث نمود. بدین ترتیب مدرسه دو طبقه سامرا بزرگترین مدرسه شیعیان در عراق شمرده شد؛ تحت اشراف میرزا دویست نفر از طلاب در این مدرسه سکنی داده شدند که هر کدام به فراخور نیاز، شهریه از آن جناب دریافت می‌کردند.

آیت الله حاج سید رضی شیرازی فرمودند: پس از آنکه آوازه مدارس نو بنیاد میرزا در سامرا، در بلاد اسلامی پیچید، اتباع دیگر مذاهب اسلامی در سامرا نیز به تقلید از ایشان به فکر احداث مدارس برای طلاب خود افتادند. میرزا با بزرگواری و ویژه خودش که از شخصیت عظیم وی مایه می‌گرفت کار آنها را استقبال فرموده و کمک‌های مالی قابل ملاحظه‌ای بدانها رسانید.

احداث پل

شطّ سامراً آن زمان در بیرون شهر قرار داشت و تا آن روز پلی بر آن بنا نشده بود و مردم ناچار بودند برای رفتن به سامرا از پل‌هایی که بر روی شطّ کار می‌کردند استفاده نمایند. پل داران هم با استفاده از چنین موقعیتی دست به اجحاف و زورگویی می‌زدند. این وضع، مرحوم میرزا را به فکر ساختن پلی بر روی شطّ انداخت. به دستور وزیر نظر شخص میرزا ساختمان پل آغاز و با صرف هزینه‌ای معادل ده هزار لیره طلای عثمانی به پایان رسید، این پل کار آمد و شد را برای مردم بخصوص برای زوار بسیار آسان ساخت ولی متأسفانه پس از وفات میرزا به دلیل آنکه وجود این پل، راه درآمدهای کاذب عده‌ای را بسته بود تخریب شده و از بین رفت.

اصلاحاتی در حرم شریف عسکریین(ع)

به دستور میرزا رواق شریف عسکریین(ع) را با طرز بسیار جالب و زیبایی آینه کاری کردند. و در پنجره‌های چوبی سابق را برداشته و به جای آن در و پنجره‌های بهتری نصب شد ساعتی بر بالای باب قبله صحن مطهر نصب شده و کف صحن شریف را با سنگهای مرغوبی فرش کردند و پرده‌های آبرومند و مناسبی بر درهای حرم و رواق نصب نمودند.

علاوه بر اینها دو باب حمام و بازار بزرگی در سامرا ساخته شد که هزینه بازار را یکی از افراد خیر هندی به عهده گرفته بود. همچنین حسینیه‌ای ویژه برگزاری مراسم عزاداری امام حسین(ع) در آن شهر بنا نهاد، و برای بسیاری از مجاورین سامرا خانه ساخته و فقرای زیادی از اهل تسنن را مورد انفاق قرار داده و کار زندگی آنها را به راه انداخت.

تحریم تنباکو

یکی از نقاط عطف مهم تاریخ ایران نهضت تحریم تنباکو است که سند گویایی از رهبری علمای دین و مقاومت و همبستگی مردم متعهد این سرزمین در پاسداری از ارزشهای اسلامی و استقلال و آزادی است. اینک ما سعی بر آن داریم که با رعایت اختصار^{۳۴} نکات مهم این حادثه تاریخی و نقش میرزای بزرگ شیرازی را

۳۴ - برای تفصیل بیشتر به این کتابها مراجعه فرمایید:

ا: تاریخ الدخانیه: قرار داد رژی، ۱۸۹۰م یا تاریخ انحصار دخانیات در سال ۱۳۰۹ هـ. ق، شیخ حسن کر بلائی متوفی ۱۳۲۲، مقدمه و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک، چاپخانه فروردین، ۱۳۳۳، ۱۳۳۶ ص، مؤلف این کتاب از شاگردان میرزا بوده و خود در جریان نهضت تنباکو حضور داشته است. از این رو کتاب دارای اهمیتی بسزاست و کتابهای دیگری که پس از آن در این باره نوشته شده از این کتاب بهره برده‌اند.

ب: تحریم تنباکو (اولین مقاومت منفی در ایران)، ابراهیم تیموری، چاپ سوم، تهران شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۶۱، ۲۵۲ صفحه، پالتویی.

ج: پیکار بیروز تنباکو، محمد نهاوندیان.

د: ریشه و روند جنبش تنباکو، گمنام، ۸۲ ص.

ه: تحریم تنباکو در ایران، نیکی، ر. کدی.



در شکل‌گیری آن به طور روشن نشان دهیم.

در عصر بعضی از شاهان قاجار محور اساسی حل و فصل مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رژیم حاکم، سیستم سیاست موازنه مثبت (جلب رضایت دو ابر قدرت روس و انگلیس از طریق اعطای امتیازات گوناگون و تأمین منافع آنها در کشور) بود، این سیستم به عنوان شیوه‌ای سهل‌الوصول برای حفاظت شاه و بقای سلطنت او در برابر زیاده‌طلبی‌های قدرتهای استعمار بین‌المللی به کار گرفته می‌شد، در آن روزگار دو دولت روس و انگلیس نقش تعیین‌کننده‌ای در برابر ایران داشتند و این خود نشانگر نداشتن پایگاه مردمی دربار در کشور بود و از طرف دیگر بینش سیاسی و فرهنگی مردم در سطح پایینی قرار داشت و از وسایل ارتباط جمعی مانند روزنامه و... به طور شایسته‌ای استفاده نمی‌کردند.

رقابت شدید میان دولتهای روس و انگلیس بر سر دستیابی هر چه بیشتر به امتیازات اقتصادی، سیاسی و... و غارت و چپاول سرمایه‌های مردم محروم این کشور در دوران سلطنت ناصرالدین شاه به اوج خود رسید.

نفوذ استعماری غرب در این دوره در همه شئون اجتماعی اثر خود را گذاشته بود، سفیران فرنگ، حاکمان و گردانندگان اصلی گردونه سیاست مملکت بودند. ایران از يك سو از طرف شمال مدام به حمله‌ها و هجومهای تجاوزکارانه و توسعه طلبانه همسایه شمالیش گرفتار و از سوی دیگر از جنوب با دولت متجاوز و استعمار انگلستان درگیر بود. دارندگان تاج و تخت هم که اندیشه‌ای جز بقای خویش نداشتند، ناگزیر برای مصونیت جان خویش از هرگونه خطر داخلی و مردمی، از قدرتهای مهاجم کمک می‌گیرند و طبیعی است که این کمک خواستنها و کمک دادن‌ها به بهای گرانی از بیت المال باید تمام شود. قراردادهای ننگین با دولت

.....



شایان ذکر است که راقم این سطور کتابهای چندی در باره موضوع مورد بحث مطالعه نمود و برای نگاشتن این بخش از مقال، چیزی موجزتر از آنچه در کتاب ترجمه هدیه‌الرازی (بخش ملحقات) آورده شده نیافت لهذا همان را با اندکی تصرف و احياناً حذف و اضافات در اینجا آورده است و بدین وسیله از تلاش دست اندرکاران اداره پژوهش و نگارش وزارت محترم ارشاد اسلامی قدر دانی و تشکر می‌نماید.

شمالی و جنوبی و جلوگیری از هرگونه بیداری و دخالت سیاسی مردم در اجتماع و سر به نیست کردن مردان بزرگی نظیر امیر کبیر، دست آورد این دست نشاندهی شاهان قاجار است.^{۳۵}

به عنوان نمونه از عهدنامه رویترا می‌توان نام برد، این عهدنامه ننگین مدتی پیش از انعقاد قرار داد امتیاز تنباکو و در تاریخ جمادی الاولی ۱۲۸۹ ق مطابق با ۱۸۷۲ م با «بارون ژولیوس دو رویترا» انگلیسی که رشوه‌های کلانی به شخص ناصرالدین شاه و صدر اعظم وی مشیرالدوله سهسالار پرداخته بود از يك طرف و دولت ایران از طرف دیگر بسته شد.

آغاز ماجرای تنباکو

در سومین مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا و توقف او در انگلستان (شعبان ۱۳۰۶ ق) بود که پیشنهاد اعطای امتیاز توتون و تنباکوی ایران به انگلستان مطرح شد و دولت انگلیس یکی از اتباع خود به نام «ماژور تالبوت» را به عنوان طرف قرار داد معرفی کرد، سر انجام در رجب ۱۳۰۷ ق / مارس ۱۸۹۰ م پس از مراجعت شاه به ایران، تالبوت در رأس يك سندیکای ساختگی^{۳۶} و خلق الساعه به ایران آمده و قرار داد ۱۵ ماده‌ای امتیاز انحصار تنباکوی ایران را با دولت تهران بسته و آن را به امضای ناصرالدین شاه رسانید.^{۳۷}

خطر عمده

خطر عمده‌تری که علاوه بر به یغما رفتن بنیه مالی ایران، جامعه اسلامی را تهدید می‌کرد، حضور فرهنگ استعماری و گسترش فساد بود که به تبع حضور عینی

.....

۳۵ - رك: ریشه و روند تاریخی جنبش تنباکو، ص ۱۳.

۳۶ - دولت انگلستان برای مصونیت از خطرهای احتمالی، به جای اینکه این امتیاز را مستقیماً به نام خود کند یکی از تبعه خود به نام ماژور تالبوت را به عنوان طرف این معامله معرفی می‌کند و این سیاست نه تنها در مورد تنباکو عمل شده است بلکه در تمام قرار دادهای استعماری انگلستان به جای دولت انگلیس به نام اشخاصی نظیر رویترا، داری و... بر می‌خوریم. (ریشه و روند تاریخی جنبش تنباکو، ص ۲۹)

۳۷ - برای دوری از تطویل متن قرار داد را در این مقال نیاوردیم.

اجانب و دشمنان قسم خوردهٔ اسلام و مسلمین در ایران رخ می‌نمود. چندی نگذشته بود که نشانه‌ها و مصادیق آشکار این فساد هویدا گردید. هجوم فرنگیان به ایران - با آماری بیش از ۲۰۰ هزار نفر -^{۳۸} حتی شکل ظاهری شهر و بازار و جماعت مسلمین را تغییر داده و از طرف دیگر استضعاف مالی و فرهنگی بسیاری از مردم، آنان را به اجیری و خدمتگزاری فرنگیان می‌کشاند. طبیعی است در این موقعیت، اشاعهٔ فساد اخلاقی و اجتماعی و از بین رفتن قبح مفاسد و از سوی دیگر بد رفتاری و سلطهٔ کار گزاران استعمار، ارمغانی روز افزون و تباه آور بود.^{۳۹} در این باره به عبارتی از عباس میرزا ملك آرا (برادر ناصرالدین شاه) توجه کنیم:

انگلیسیان هم به ایران آمده مانند دولتی که ایران را فتح کرده باشند به تمام بلاد مأمورین فرستادند و در هر بلدی سوار گرفتند که اجرای احکام آنها را بنمایند و سوارها را با مواجب کافی و اسبان اعلی و اسلحهٔ جدید مسلح نمودند و در این خصوص از عدم اطلاع، به هیچ وجه شرطی یا قراری با وزرای جاهل نداده بودند. به طور مطلق، کمپانی مختار و به قول حکما «وجود لا بشرط» بود. چون میدان را به این شدت خالی و بی مانع دیدند، با رعایا در کمال سختی معامله کردند و در هیچ محل، اعتنایی به چکومت نکردند و از طرف امنای دولت که همه از کمپانی رشوه خورده بودند، هر روز به حکام ولایات اوامر صادر می‌شد که البته در پیشرفت کار امور مأمورین کمپانی، منتهای سعی را به جا آوردند و از اهتمام و همراهی، دقیقه‌ای فروگذار نکردند.^{۴۰}

این همان شیوه‌ای بود که انگلیسیان در تصرف هند و ایجاد کمپانی هند شرقی و سپس حضور نظامی به بهانه حفظ امنیت این کمپانی و آنگاه مستعمره نمودن هند به کار گرفته بودند.

.....

۳۸ - تحریم تنباکو، محمد رضا زنجانی، ص ۵۵ - ۵۶.

۳۹ - تفصیل این مسائل را شیخ حسن کربلانی در کتاب «قرار داد رزی» صفحات ۲۲ تا ۲۶ آورده است.

۴۰ - تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران، ابراهیم تیموری، ص ۴۳.

شیخ محمد رضا زنجانی می نویسد:

بالجمله آن درجه از انحطاط و ضعفی که اسلام و اسلامیان را در این قرن روی داده و آن طرحی که خارجیان برای استثمار ایران پیش خود ریخته و بدین وضع پیش آمده بود، هرگاه لطف خداوندی تدارک نفرموده بود و چندی بدین وضع تیره بر ایران گذشته بود، هر آینه، عنقریب اسمی از ایران و اسلام بجا نمانده و بالمره محو می شد.^{۴۱}

روند مبارزه علیه امتیاز تنباکو

با توجه به آنچه گذشت، بتدریج نخستین نغمه‌های مخالفت، همزمان با آغاز کار کمپانی در گوشه و کنار کشور بالا گرفت: مبارزهٔ علما و مردم در ماجرای تنباکو ابعاد و مراحل گوناگونی را شامل است که بر طبق ضوابط و شرایط امر به معروف و نهی از منکر شکل یافته است که در قدم نخست با تذکر خطاها به دولت آغاز می شود. میرزای شیرازی از سامرا، میرزای آشتیانی در تهران، علما و مردم تبریز، اصفهان، شیراز و ... هر یک اشتباهات دولت را در امر انحصار تنباکو متذکر می گردند.

علمای تبریز ضمن تلگرافی بیان می دارند:

با کمال حیرت مشاهده می کنیم که پادشاه ما کافهٔ مسلمین را مثل اسرا به کفار می فروشد... مسلمانان مرگ را به زیر دست شدن کفار ترجیح می دهند.^{۴۲}
میرزای شیرازی ضمن تلگرافی به شاه، کجروی دولت را بیگانه پرستی می داند و می نویسد:

...مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه و تردد آنها با مسلمین و اجرای عمل تنباکو و بانك و راه آهن و غیرها، از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام مملکت و

۴۱ - تحریر تنباکو، محمد رضا زنجانی، ص ۶۱ - ۶۲.

۴۲ - روس و انگلیس در ایران، فیروز کاظم زاده، ص ۲۴۳.

موجب پریشانی رعیت است...^{۲۳}

اما شاه در قبال این اعتراضات و انتقادات و در پاسخ تلگراف مردم اصفهان که خواستار لغو امتیاز تنباکو شده بودند، چنین می‌گوید:
...به عهده دولت واجب و لازم است که در همچو مقام، آنچه لازمه کيفر و مجازات است به مردم نادان بدهد و بفهماند که خلاف احکام دولت را کسی نمی‌تواند.

امین السلطان نیز به تبعیت از شاه، در مجلس شور دولتیان و علما بدینگونه جواب می‌دهد:

«...محال است این امتیاز را به هم بزنند و اهدا، هم نخواهد خورد و امضای يك پادشاه قادر مستقل، تا قیامت به قوت خود باقی است، شما هم نمی‌توانید به زور پس بگیرد.»

طبیعی است در شرایطی که امتی عزم خود را جزم نموده، تا به مقصد نرسیده از پای ننشیند، اینگونه برخوردها مانعی نخواهد بود. لذا مردم نیز خود را برای مراحل بعدی نهضت مهیا می‌کنند. در شهرهای مختلف کشور زمینه‌های قیام فراهم می‌شود در شیراز همزمان با ورود مأموران انگلیسی رژی، بازارها و دکاکین بسته شده و مردم در مساجد اجتماع می‌کنند. پیشتاز مردم، عالم مجاهد سید علی اکبر فال اسیری بر فراز منبر شمشیری به دست گرفته و فریاد بر می‌آورد:

موقع جهاد عمومی است. ای مردم بکوشید تا جامه زنان نبوشید. من يك شمشیر و دو قطره خون دارم، هر بیگانه‌ای را که برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید، شکمش را با این شمشیر پاره خواهم کرد.^{۲۴}

رژیم برای مقابله با این عمل، به دستگیری و تبعید عالم مبارز سید علی اکبر فال اسیری مبادرت می‌ورزد.

با ربهوده شدن سید علی اکبر به دست عمال دولت و تبعید او به بوشهر و

.....
۲۳ - خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۸۷۶.

۲۴ - تحریر تنباکو: اولین مقاومت منفی در ایران، ص ۶۹.

سهس بصره، مردم با تجمع در شاهچراغ به ابراز تنفر از این عمل رژیم می‌پردازند، ولی حکومت قوام الملك شیرازی با گلوله به استقلال طلبان پاسخ می‌دهد و سواران وحشی و خون آشام بهارلو به دستور قوام الملك مردم بیگناه را به خاک و خون می‌کشند و سهس نمایندگان خارجی در پناه سر نیزه حکومت وارد شهر می‌شوند. روحانیون از رفتن به مساجد خود داری می‌کنند و مقاومت مردم ادامه می‌یابد.

در تبریز نیز مردم به رهبری روحانیت و پیشوایی حاج میرزا جواد آقا مجتهد تبریزی به مقابله با قرار داد بر می‌خیزند.

و سرانجام به دنبال تلگرافهایی که از باب نصیحت و انتقاد به شاه ارسال شده بود، مردم اعلامیه‌های کمپانی را از دیوارها کنده و از پذیرفتن خارجیان خودداری می‌ورزند و چون پاسخی جز خشونت بیشتر نمی‌بینند در تلگرافی که به شاه ارسال می‌دارند، اعلام می‌کنند:

ما اهالی تبریز، روز عاشورا تمام فرنگیها و عیسویان را که در تبریز هستند قتل عام خواهیم کرد. از حالا به شما اطلاع می‌دهیم، دانسته باشید که اعتراض ما به جهت عمل تنباکو و اینکه شاه مملکت خودش را به فرنگیها فروخته است. مجتهد تبریزی مردم را به رعایت اصول شرع در مبارزه فرا می‌خواند و سهس همگی نامه‌ای به این مضمون برای شاه می‌نویسند:

۴۲ سال است سلطنت می‌کنی، محض طمع، مملکت خودت را قطعه قطعه به فرنگی فروخته‌ای، خود دانی، اما ما اهالی آذربایجان، خودمان را به فرنگی نمی‌فروشیم و تا جان داریم می‌کوشیم.^{۲۵}

شاه و درباریان برای خاموش کردن شعله‌های قیام به چاره جویی پرداختند. ابتدا تصمیم به کشتار گرفتند و به امیر نظام در تبریز نوشتند که چنین کند، ولی وی گفت فایده‌ای نداشته و توان چنین کاری را ندارد. پس تصمیم به ایجاد تفرقه میان روحانیون گرفتند.^{۲۶} ولی باز هم تأثیری نبخشید و روحانیت هوشیارانه از این حيله

.....
۲۵ - بیکار پیروز تنباکو، به نقل از خاطرات اعتماد السلطنه، ص ۷۶۵ و ۷۶۶.

۲۶ - راک: شرح حال عباس میرزا ملك آرا، ص ۱۱۵.

آگاهی یافت. پس شاه مایوسانه ضمن تلگرافی به امیر نظام گروسی (پیشکار آذربایجان) اظهار داشت:

کمپانی می‌گوید:... اما در کار آذربایجان، (مردم) هر نوع تسهیلات بخواهند می‌کنم. اگر حرف آنها در فرنگی است، مأمورین فرنگی را بر می‌دارم، سهل است خارج از مذهب هیچ نمی‌گذارم. کارهای آذربایجان را به خود آذربایجانی‌ها رجوع می‌کنم، تاجر، سید، ملا، هر کس را مجتهد تعیین می‌کند... در وضع خریدن یا فروختن، هر عیبی به نظر علما آمده است، بگویند رفع می‌کنم. به طوری اصلاحات می‌دهم که خود مجتهدین راضی شوند. این است حرفهای کمپانی.^{۲۷}

اما مردم باز هم مقاومت می‌کنند و در نتیجه دولت تصمیم می‌گیرد که موقتاً از آذربایجان صرف نظر کند.

در اصفهان نیز مردم به رهبری سه عالم مجاهد حاج شیخ محمد تقی (آقا نجفی)، شیخ محمد علی و ملا باقر فشارکی به استواری در برابر کمپانی و هوسهای عمال شاه می‌ایستند.

شاه ضمن دستورات اکید برای مقابله با علما و مردم به کارگزاران خود در اصفهان، در تلگرافی به آقا نجفی می‌گوید:

بی جهت عالم آسوده را آشفته نکنید و مردم با خون خود بازی نکنند و آسوده، مشغول دعا گویی و رعیتی باشند.^{۲۸}

اما علمای اصفهان به مقاومت بیشتر روی آوردند و برای اولین بار در منطقه خود استعمال دخانیات را تحریم و کارکنان رژی را نجس اعلام می‌کنند. در گزارشی از تلگرافخانه اصفهان می‌خوانیم:

دیروز شنبه را آقا نجفی و شیخ محمد علی اعلانات چندی درب مساجد و معابر چسبانیده، استعمال تنباکو را حرام و حمایت کنندگان فرنگی را مرتد و

.....
۲۷ - پیکار پیروز تنباکو، محمد نهاوندیان، ص ۲۵.

۲۸ - مدرک قبل، ص ۲۷.

عمله‌جات دخانیات را نجس خوانده و نوشته‌اند کسی از این جماعت را که دخالت در کار فرنگی دارند به حمام و مساجد و سقاخانه راه ندهند. در حمام‌ها و قهوه‌خانه‌ها و مجالس علما و تجار و غیره، قلیان موقوف است. طلبه‌ها در هر نقطه که قلیان دیده شکسته‌اند... هر جا که فرنگی دیده می‌شود مردم دنبالش کرده داد و فریاد راه می‌اندازند.^{۴۹}

ظَلَّ السلطان حاکم جبار اصفهان به تبعید گروهی از علما می‌پردازد، اما باز هم فروشندگان تنباکو به معامله با کمپانی تن در نمی‌دهند. عده‌ای تنباکوی خود را به جای فروش بین فقرا تقسیم می‌کنند و گروهی هم محصول خود را با علو طبع و دانش و غیرت اسلامیت و بدون تظاهر، برای مخالفت با انحصار به آتش می‌کشاند.^{۵۰}

حرکتهای مشابهی نیز در دیگر شهرهای ایران به وقوع می‌پیوندد. در تهران، مردم به میرزا حسن آشتیانی مجتهد بزرگ تهران روی آوردند و ایشان نیز مکرر از دولت خواستار لغو امتیاز مزبور گردید، ولی شاه و دربار با خیره سری تمام به این درخواست‌ها وقعی ننهادند، بدین رو علمای عظام، تنها راه را استمداد از میرزای شیرازی، مرجع بزرگ جهان شیعه که ساکن شهر سامرا در عراق بود، یافتند.^{۵۱}

رهبری میرزای شیرازی در مبارزه علیه امتیاز تنباکو

مرحوم میرزای شیرازی اعلی الله مقامه که قبلاً توسط علمای تبعیدی (از جمله سید علی اکبر فال اسیری از شیراز، و عالم دیگری بنام منیرالدین از اصفهان) در جریان مآوِقع قرار گرفته بود، پرداختن به موضوع و وارد شدن کامل به صحنه پیکار با سلطه صاحبان قدرت را وظیفه الهی خویش دانست و رهبری مبارزه را به کف با کفایت خود گرفت.

.....

۴۹ - همان.

۵۰ - تحریم تنباکو اولین مقاومت منفی در ایران، ابراهیم تیموری، ص ۷۹ و ۸۰.

۵۱ - در این باره بنگرید به: قرار داد رزی، شیخ حسن کربلانی، ص ۳۲.

در این میان باید به اقدامات سید جمال الدین اسدآبادی هم توجه داشت. نامه شور انگیز او به میرزا معروف است - البته باید توجه داشت بنا به قول مرحوم سید محسن امین، این نامه محرك میرزا در صدور حکم تنباکو نبوده و اصولاً بعد از صدور حکم به دست میرزا رسیده بود،^{۵۲} ولی به هر حال تلاش همگانی روحانیت را برای مبارزه با این انحصار اسارت بار نشان می‌دهد.

بدین ترتیب، میرزا در اول ذی‌الحجه سال ۱۳۰۸ ق تلگراف مفصلی به شاه می‌فرستد و در آن اظهار می‌دارد:

نظر به تواصل اخبار، به وقوع وقایعی که سکوت از آن بر خلاف رعایت حقوق ملت و دین و دولت است، معروض می‌دارد که اجازه مداخله اتباع خارجه در امور داخله مملکت و مخالطه و تردد آنها با مسلمین و اجرای عمل (انحصار) بانك و راه آهن و غیرها، از جهاتی چند، منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است، چنانچه واقعه شیراز و قتل جماعتی از مسلمانان در جمای حضرت احمدبن موسی علیه السلام و هتك آن بقعه مبارك و تبعید جناب شریعتمدار حاج سید علی اکبر سلمه افه تعالی به طبعی ناشایسته، نمونه‌ای از نتایج این امور است...^{۵۳}

متعاقب این تلگراف، شاه از کار پرداز ایران در بغداد (میرزا محمود خان مشیر الوزاره) می‌خواهد تا میرزا را نسبت به امتیاز تنباکو توجیه نماید. وی در نزد میرزا برای اجرای این امر به تشبثاتی متمسک می‌شود، از جمله ضرورت قرابت به دول بزرگ اروپا برای استخلاص از روسیه تزاری، لزوم تقویت بودجه و قشون و رفع نقائص و کم بودن مالیاتها، موهن بودن القاء قرارداد از نظر بی اعتبار شمرده شدن امضای پادشاه، اساساً عدم امکان این عمل به جهت خسارات خارج از حد و...

مرحوم میرزا در پاسخ، با روشن بینی تمام و مطرح نمودن توان مردم در

.....

۵۲ - اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱۶، ص ۳۷۶.

۵۳ - ریشه و روند تاریخی جنبش تنباکو، گمنام، ص ۵۵؛ قرار داد رزی، شیخ حسن کر بلانی، ص ۳۶.

رویاری با مشکلات و با اشاره به جدایی بین خواست مردم و تصمیم دولت می‌گوید:

نگذارید کارت‌ها به آنجا بکشد که وقتی ملجأ شوید و بخواهید دست توسل به دامن ملت بزنید، ملت را دیگر نمانده باشد. هنوز تا وقت است، دولت را اگر در حقیقت رفع این فتنه و دفع این غائله ممکن نیست، به ملت واگذار کند تا ملت، خود در صدد رفع این غائله برآید. دولت اگر از عهده جواب بیرون نتواند آمد، ملت از جواب حساسی عاجز نیست.

و بالأخره در مقابل تأکید مجدد مشیر الوزاره بر ضعف دولت، چنین تهدید می‌کند:

اگر دولت از عهده بر نمی‌آید، من به خواست خدا آن را بر هم می‌زنم.^{۵۴} شاه و دربار تصمیم گرفتند که با سیاست دفع الوقت، بتدریج مردم و علما را از توجه به مسئله تنباکو منصرف سازند. ولی پس از مدت کوتاهی میرزای شیرازی نامه‌ای برای شاه می‌نویسد.^{۵۵}

ناصرالدین شاه بر همان روش وقت گذرانی اما با لحنی که ناشی از عصبانیت وی بود آن نامه را پاسخ می‌گوید.^{۵۶}

اما وقت گذرانی شاه و اعوان و انصارش در دادن پاسخی متین و صحیح به میرزا سر انجام انتظارها را به سر رساند و حکم تحریم در عبارتی کوتاه و به شیوه‌ای مؤثر و محرک و حساب شده از سوی میرزای شیرازی به شرح زیر صادر گردید:

بسم الله الرحمن الرحيم

اليوم استعمال تنباکو و توتون، بای نحر کان، در حکم محاربه با امام زمان صلوات

.....

۵۴ - تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران، ابراهیم تیموری، ص ۸۹ و ۹۰.

۵۵ - رك: تحریم تنباکو، شیخ محمد رضا زنجانی، ص ۸۴: تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، ص ۲۴.

۵۶ - بنگرید به: تحریم تنباکو، شیخ محمد رضا زنجانی، ص ۸۶: قرار داد رژی ۱۸۹۰م، شیخ حسن کربلانی،

ص ۴۴.

الله و سلامه علیه است.

حرره الاقل محمد حسن الحسینی.^{۵۷}

متن حکم که موضوع محاربه با امام زمان علیه السلام را مطرح نموده است، بدون آنکه اشاره‌ای به حکم واجب و حرام فقهی و شرعی در آن شده باشد، همه مردم و حتی اوباشان و لاقیدان نسبت به شرع و دین را نیز به حرکت آورد. بلافاصله پس از صدور حکم، مأموران حکومت وظیفه یافتند به هر نحو از انتشار این حکم و آگاهی مردم نسبت به صدور آن ممانعت کنند و به هر طریق که می‌توانستند بایستی عمل می‌کردند، با این حال در همان نصف روز اول که حکم به دست میرزای آشتیانی رسید، در حدود صد هزار نسخه از حکم میرزای شیرازی نوشته شد.^{۵۸}

مردم - حتی بی‌سوادها - انتشار آن را وظیفه شرعی خود می‌دانستند و به قول مرحوم شیخ محمد زنجانی (در تبعیت مردم از فرمان ولی فقیه):
بالجمله این حکم مبارك... در همان نیمروز، همه جا، حتی در اقصی نقاط ایران منتشر گردید... و صبح روز بعد در تمامی ایران هیچ کس از مرد و زن، کوچک و بزرگ، برزگر و تاجر نمانده بود که اطلاع و آگاهی از تفصیل این حکم نیافته باشد و این حکم محکم جهان مطاع، چنان نفوذی در دلها یافته بود که همه اصناف مختلف مردم دارالخلافه، با همه آن طبایع مختلف و آراء، چنان در کمال تمکین و انقیاد، همگی بر سر این نقطه متفق و مجتمع شدند که تا عصر جمعه در تمامی ایران از هیچ نقطه و محلی دود چوق و قلیان و سیگار و سایر دخانیات بلند نمی‌شد.^{۵۹}

دکتر فوریه، طبیب فرانسوی دربار در این باره می‌نویسد:

...این فتوا با انضباط تمام رعایت شده، تمام توتون فروشان دکانهای خود را بسته و تمام قلیانها را برچیدند، و احدی، نه در شهر و نه در میان نوکرهای شاه

.....

۵۷ - تحریم تنباکو، ص ۱۰۰. ۵۸ - تحریم تنباکو، ص ۱۰۴. ۵۹ - تحریم تنباکو، ص ۱۰۱.

و اندرون او، لب به استعمال دخانیات نمی‌زنند... امروز اختیاریه‌کلی در قبضه آخوندهاست.^{۶۰}

حکم تحریم، حتی دربار شاه و اندرون و حرمسرای وی را نیز در بر گرفت، به نحوی که:

در آبدارخانه و حرمسرای ناصرالدین شاه، تمام خواجه‌ها و غلامان، قلیانها و سر قلیانها را شکسته، برای اطلاع شاه، در جلو خوابگاه، همه را جمع کردند... شاه به اندرون انیس الدوله که در واقع ملکه و بی اندازه مورد توجه و علاقه ناصرالدین شاه بود وارد شد، در حالی که کلفت‌های انیس الدوله مشغول پیاده کردن قلیانهای نقره و طلای مرصع بودند و خود انیس الدوله، ناظر به عمل خدمتکاران بود، شاه از انیس الدوله پرسید: خانم چرا قلیانها را از هم جدا و جمع می‌کنند؟ جواب داد: برای آنکه قلیان حرام شده، ناصرالدین شاه روی در هم کشیده با تغییر گفت: که حرام کرده؟ انیس الدوله هم با همان حال گفت: همان کس که مرا به تو حلال کرده است. شاه هیچ نگفت و برگشت و برای آنکه مبادا به احترامش لطمه‌ای وارد آید، بعد از آن به هیچ يك از نوکران خود دستور نمی‌داد قلیان بیاورند و در تمام دربار قلیانها را جمع کردند.^{۶۱} حتی: پیشخدمتان خاصه را، چه در بیرون و چه در اندرون، بالمره از خدمت معاف فرموده، از قهوه‌خانه سلطنتی هم دخانیه برداشته شد. به جایی رسید که یهود و نصاری نیز به متابعت از اسلام، دخانیه را در ظاهر متارکه نمودند.^{۶۲}

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خود (۲ جمادی الاولی ۱۳۰۹ق) در این باب می‌نویسد:

عصر که من منزل امین خلوت رفتم عموی انیس الدوله که تفنگدار است آنجا بود می‌گفت که فتوایی از جانب میرزا حسن شیرازی که اعلم و بزرگ

.....

۶۰ - تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران، ص ۱۰۴ و ۱۰۵.

۶۱ - مدرك قبل، ص ۱۰۷ و ۱۰۸.

۶۲ - تحریم تنباکو، زنجانی، ص ۵۶.

مجتهدین است و در سرمن رای (سامره) منزل دارد رسیده است، در منع استعمال تنباکو و توتون و این فتوا را در مسجد شاه و سایر جاها خواندند. مردم تمام قلیانها و چپقها را شکستند از این حرف اگر چه باور نکردم لیکن اگر راست باشد کار مشکل خواهد شد. و نیز می نویسد: چهار جمادی الاولی ۱۳۰۹ عصر که من مراجعت به دوشان تپه می کردم البته قریب سی هزار نفر مردم تماشای اسبدوانی رفته بودند مراجعت می کردند احدی را ندیدم سیگار یا چپق بکشند....

ایضاً: چهارم جمادی الاولی: خانه دکتر فوریه رفتم از آنجا که بیرون آمدم درست ملتفت نبودم که مسئله استعمال توتون و تنباکو به این درجه سخت است بقیه سیگاری که در خانه دکتر فوریه می کشیدم به لبم بود که بیرون آمدم شخص مجللی با سرداری خزمی گذشت همین که دید من سیگار می کشم بنا کرد به فحش دادن.^{۶۳}

و نیز می نویسد:

۹ جمادی الاولی: صبح امین الدوله (میرزا علی خان) به دیدنم آمد گفت: منع تنباکو به قدری سخت است که سه چهار روز قبل به جهت عیال من قلیان می آوردند بنا و عمله که مشغول کار بودند دست از کار کشیدند و رفتند. پرسیدم چرا می روند بنا جواب داد: در خانه ای که به این وضوح بی دین باشند که قلیان بکشند ما کار نمی کنیم. عصر هم که رئیس تنباکو آمده بود اینجا خود او هم مایوس بود می گفت گمان نمی کنم کار از پیش برود با این وضع.^{۶۴}

پس از لغو امتیاز انحصار توتون و تنباکو (رژی) دولت علاوه بر اینکه در جراید الفای آن را اعلام نمود جارچی در کوچه و بازار برای اطلاع مردم جار کشید. اعتماد السلطنه در این باره در یاد داشتهای روزانه خود (۲۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۹ق) می نویسد:

شنیدم جارچی در کوچه و بازار جار کشید که حکم جناب میرزای شیرازی

.....
۶۳ - شرح حال رجال ایران، ج ۱، ص ۳۳۶.

۶۴ - همان، ص ۳۳۸.

رسید که حرمت قلیان برداشته شده اجازه استعمال دارند همه مردم قلیان کشیدند، آفرین بر قلم جناب میرزا که بیشتر از سر نیزه دولت اثر دارد.^{۶۵} از سوی دیگر شاه و درباریان به هر گونه نیرنگ و فریب به منظور جلوگیری از روند پیروز تحریم تنباکو دست می‌زنند.

اما این اقدامات نیز تأثیری در روند قضایا نداشت. لذا دولتیان با توسل به نیرنگی دیگر و ایجاد تفرقه، دست به دامن علمای داخل ایران می‌شوند. شاه و امین السلطان به میرزای آشتیانی روحانی تهران روی می‌آورند و نایب السلطنه به میرزای آشتیانی می‌گوید:

این حکم از طرف میرزای شیرازی صادر شده، او مجتهد است و شما هم مجتهد، دولت از شما خواهش می‌کند به اباحه و تجویز دخانیات حکم کنید.^{۶۶} میرزای آشتیانی و دیگر علما قاطعانه می‌گویند که حکم میرزای بزرگ را جز خود او کسی دیگر نمی‌تواند تغییر دهد و اضافه می‌کنند:

«این کار اصلاح بر نمی‌دارد، باید متوقف شود... این امتیازات باید بر گردد و تا بر نگردد میرزا آرام نمی‌گیرد.»

یأس کامل و زبونی مفرط شاه را در نامه‌ای که به عنوان اظهار نگرانی برای امین السلطان نوشته می‌توان مشاهده کرد:

گاهی اصفهان، گاهی شیراز، گاهی مشهد، کرمان، بلکه همه جا در شورش و انقلاب است. اگر چه شهری و مملکتی را به تهدید و تنبیه ساکت می‌کنم، اما این سکوت موقتی است و ابداً تمام نشده و نخواهد شد. این بازی تازه را هم که تمام علما در آورده و کشیدن تنباکو را حرام و قدغن کرده‌اند و مردم هم اطاعت کرده و نمی‌کشند، این خود يك شورش و نافرمانی ساکت و پنهان است. مردم تا کی می‌توانند قلیان نکشند؟ آن وقت شاید دست به کارهای بدتر بزنند...^{۶۷}

.....

۶۵ - همان مأخذ.

۶۶ - رك: میرزای شیرازی، ص ۲۶۰.

۶۷ - پیکار پیروز تنباکو، ص ۶۵ و ۶۶.

بدین رو ناصرالدین شاه، ناچار به فکر تسلیم و لغو امتیاز می‌افتد، ولی مسئولان کمپانی و علی‌الخصوص کارگزار سفارت انگلیس او را از این کار بر حذر می‌دارند و آن را خطری برای اصل رژیم قلمداد می‌کنند، که بحق نیز چنین بود و می‌توانست باشد.

سر انجام، شاه، در حالی که فقط دو هفته از صدور حکم تحریم می‌گذرد به الفای انحصار داخله توتون و تنباکو می‌پردازد. دولتیان، مجلسی تشکیل می‌دهند و در آن ضمن ابلاغ حکم دولت، به علما دستور می‌دهند:

حالا دیگر بروید به مساجد و در معابر صریحاً اعلام به حلّیت دخانیات بدهید و از مراحم دولت که اطاعت ملت نموده و امتیاز را نیز برداشت، نیز تشکر و سپاسگزاری نمایید تا سایر مردم هم در شکر گزاری و دعاگویی دولت، به شما اقتدا کنند.^{۶۸}

اما علما و مردم باز هم مقاومت می‌کنند و خواستار لغو کامل امتیاز تنباکو می‌گردند. شاه که خصوصاً از مقاومت میرزای آشتیانی بسیار عصبانی شده بود، او را تهدید می‌کند. در عوض، میرزا نیز تصمیم به مهاجرت می‌گیرد. شاه از ترس به پا شدن طوفان به تملق و تهدید میرزا پرداخته و وی را از هجرت باز می‌دارد. در این میان، زمزمه‌های جهاد علیه دستگاه نیز بالا می‌گیرد و اعلامیه‌هایی بدین مضمون بر در و دیوار شهر نصب می‌شود:

بر حسب حکم جناب حجت الاسلام آقای میرزای شیرازی، اگر تا ۴۸ ساعت دیگر امتیاز دخانیات لغو نشود، یوم دوشنبه آتیه، جهاد است، مردم مهیا شوید.^{۶۹}

در این میان به فتنه یکی از درباریان، حکم تبعید میرزای آشتیانی مجدداً در دستور کار قرار می‌گیرد. در نتیجه وی را در قلیان کشیدن در مجامع عمومی و یا خروج از تهران مخیر می‌سازند. او نیز با صراحت و قاطعیت تمام می‌گوید:

.....
۶۸ - همان، ص ۶۸.

۶۹ - تحریم تنباکو اولین مقاومت منفی در ایران، ص ۱۳۳.

نقض حکم حجت الاسلام (میرزا) از هیچ رو برایم ممکن نیست، ولی از تهران می‌روم. امروز را مهلت دهید تا وسیله حرکت را فراهم کنم، فردا البته خواهم رفت.^{۷۰}

این خبر ولوله‌ای در میان مردم ایجاد می‌کند. علما همه در کنار میرزا خود را برای هجرت آماده می‌سازند. اغلب مردم نیز مصمم می‌شوند با میرزا از شهر خارج شوند. صبح دوشنبه سوم جمادی الثانیه ۱۳۰۹ هجری قمری، شهر چهره دیگری به خود گرفت، مردم دسته دسته به پشتازی روحانیون، به سوی خانه میرزای آشتیانی در محله سنگلج شتافتند. شهر تماماً تعطیل شد. سپس جمعیت در حوالی ظهر رو به سوی ارك دولتی گذارد و شروع به تظاهراتی خشمگینانه علیه دولت نمود. زنان نیز فوج فوج وارد میدان ارك شدند و از ادای هیچ دشنامی به شاه دریغ نورزیدند و فغان بر آوردند که:

ای خدا می‌خواهند دین ما را ببرند، علمای ما را بیرون کنند تا فردا عقد ما را فرنگیان ببندند، اموات ما را فرنگیان کفن و دفن کنند، بر جنازه ما فرنگیان نماز گذارند.^{۷۱}

از این پس، مردم به مسجد شاه روی آوردند و امام جمعه را که مشغول تهدید مردم بود از منبر به زیر کشیدند. عمال شاه که از هراس آرام نداشتند، به تعجیل تمام توپها و تفنگهای خود را در ارك سلطنتی آماده کردند و... .
به ناگاه وعده الغای امتیاز از طرف شاه که به نایب السلطنه نوشته بود، توسط عبدالله خان والی به میرزای آشتیانی واصل شد. عبدالله خان دستخط شاه را که چنین نوشته بود، تقدیم داشت:

نایب السلطنه! امتیاز داخله را که برداشته بودیم، حال امتیاز از خارجه را هم برداشتیم و مردم مجبور به کشیدن قلیان نیستند، تا حکم از جناب میرزای شیرازی برسد. شاه

.....

۷۰ - همان، ص ۱۵۰.

۷۱ - تحریم تنباکو، زنجان، ص ۱۸۵.

در وضعیتی که مردم به‌خاسته را امیدی به وعده و وعیدهای سلاطین نیست، طبیعی است این دستخط دردی را درمان نمی‌کند. پس مردم به شورش خود ادامه دادند. تا اینکه پس از مذاکرات طولانی، بالأخره بر سر فسخ کامل رژی توافق به عمل آمد.^{۷۲}

با این حال چون به وعده‌های شاه امیدی نبود، میرزا اصرار نمود که شرکت انگلیسی رأساً لغو انحصار را اعلام کند، شاه نیز بی قید و شرط تسلیم شده و از سفیر انگلیس بر آوردن این خواسته را می‌طلبید، و چنین نیز می‌شود. رئیس کمپانی طی اعلانی که سند درخشانی بر تسلیم وطن فروشان و پیروزی مردم و روحانیت است، می‌نویسد:

اعلان: چون دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی، خلدالله ملکه و سلطانه، منوپول و انحصار دخانیات را کلیتاً از داخله و خارجه موقوف فرمودند و به من رسماً نوشتند، لهذا به عموم تجاری که به اداره مرکزی، تنباکو و توتون فروخته‌اند اعلان می‌نمایم هر کس بخواهد تنباکو و توتون خود را پس بگیرد، اداره دخانیات رفته و قیمتی را که برای آن دریافت نموده رد کنند و جنس خود را تحویل بگیرند.

آرنستین

شاه نیز برای استمالت از میرزای آشتیانی و بازماندگان شهدای دوشنبه، انگشتی الماس خود را برای میرزا می‌فرستد، اما او نپذیرفته، آن را باز می‌گرداند.^{۷۳}

با این حال، هنوز به پایان راه مانده و انعطافی در موضع علما پدید نیامده است. دولت از علما - که پایان کار را به حکم میرزا مربوط می‌دانند - می‌خواهد که ضمن تلگرافی به میرزای شیرازی حکم به اباحت تنباکو را خواستار شوند. رهبر دور اندیش و هوشیار قیام، میرزای بزرگ، اعلی‌الله مقامه برای بستن راه هر گونه فریب، در حکم لغو تحریم شتاب نمی‌کند. برای این کار به جهت بی

.....
۷۲ - تحریم تنباکو در ایران، نیکی . ر . کدی، ص ۱۴۰ و ص ۱۴۱.

۷۳ - پیکار پیروز تنباکو، ص ۸۰.

اعتمادی به تلگراف، فیصله کار را در ارسال دستخط علما می‌داند و در بخشی از نامه خود به میرزای آشتیانی می‌نویسد:

ولی چون تلگراف در این وقت محل اعتماد نیست، متوقع آنکه به خط شریف تصریح فرموده که اختصاص بالکلیه از داخله و خارجه به حسب واقع از ایران مرتفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده‌اند و احتمال عود و تبدیل و تبعیض به هیچ وجه نیست تا سبب خاطر جمعی این جانب شود، و الا به موجب شریعت مطهره، استعمال دخانیات جائز نیست و حکم به حرمت، کمافی السابق برقرار است و تغییر نخواهد یافت.

محمد حسن الحسینی

دولتیان نیز در برابر این همه هوشیاری، دیگر یارای فریبکاری ندارند و بالنتیجه حکم تحریم، پس از ۵۵ روز از سوی علما لغو شد.^{۷۴}

البته کار گزاران خارجی که تلاشهای خود را بی ثمر می‌دیدند به ادعای خسارت پرداختند و رئیس کمپانی خواستار ۶۰۰/۰۰۰ لیره غرامت از دولت گردید که سر انجام انگلیسیان با شاه و دربار بر سر ۵۰۰/۰۰۰ لیره به توافق رسیدند. بدین منظور شاه که می‌توانست از خزانه شخصی خود این غرامت را که در حقیقت همان رشوه‌های کلانی بود که کمپانی به وی پرداخته بود بردارد، ولی از بانک شاهنشاهی که در دست انگلیسیان بود ۵۰۰/۰۰۰ لیره وام با نرخ شش درصد بهره گرفت که باز پرداخت آن در ۴۰ قسط و به مدت چهل سال بود.

به هر حال، نهضت تحریم تنباکو که با ماهیتی ضد استعماری و انگیزه‌های اسلامی صورت گرفت، توانست نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران و بیداری مردم این سرزمین در جهت احقاق حقوق ایشان فراهم سازد و بار دیگر پیوند دیر پای روحانیت اصیل و مردم، و ایثار و از خود گذشتگی آنان را در حفظ استقلال و هویت اسلامی کشور جلوه‌گر ساخت و هر چند نتوانست به صورت مبارزه تمام عیار

.....
۷۴ - همان، ص ۹۲.

مکتبی، بر ضد استبداد داخلی نیز به نتیجه برسد و حکومت اسلامی را متحقق سازد ولی زمینه ساز بسیاری از حرکت‌های اصیل و مردمی بعدی شد.

در اینجا مطالعه نامه مهم سید جمال الدین اسدآبادی به علما و عریضه مردم که خطاب به میرزا نوشته‌اند^{۷۵} را توصیه می‌کنیم. این دو نامه نمایانگر نقش فقاقت - مهمترین اهرم نجات امتها از یوغ استعمار و استبداد - در عرصه سیاست است.

وفات میرزا

میرزا پس از ۸۲ سال عمر پر برکت در شب چهارشنبه، بیست و چهارم شعبان سال ۱۳۱۲ ق به نقطه پایانی زندگی خود رسید. وی در آن شب پس از نماز عشا در اثر شدت گرفتن بیماری سل ریه که از مدت‌ها پیش به آن مبتلا شده بود، دار فانی را وداع گفت^{۷۶} روز بعد پس از انجام غسل و تکفین، جنازه شریفش را به سوی نجف اشرف حرکت دادند تا در پایان این سفر غم انگیز در آرامگاه همیشگی خود در جوار حضرت مولی امیرالمؤمنین (ع) قرار گیرد.

علامه سید حسن صدر، شاگرد بزرگ میرزا، در باره تشییع جنازه و دفن او مطالبی مفصل آورده که تلخیص آن چنین است:

میرزا وصیت کرده بود او را در نجف در محلی که قبلاً مشخص کرده به خاک

.....

۷۵ - متن کامل نامه سیدجمال به علما در کتاب نقش سیدجمال الدین در بیداری مشرق زمین و متن کامل عریضه مردم به میرزا در روزنامه قانون (میرزا ملکم خان، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۶۹ شماره بیستم) آمده است.

۷۶ - به احتمال قوی میرزا به مرگ طبیعی از دنیا نرفته بلکه او را مسموم کردند. آیه الله آقا سید رضی شیرازی در این زمینه فرمودند: من از یکی از خانمهای معمر فامیل (خواهر آیه الله میرزا عبدالهادی شیرازی که هنگام وفات میرزا دختری ۹ ساله بوده و چند سال پیش در سن صد سالگی بدرود حیات گفت) پرسیدم: میرزا به اجل طبیعی خود در گذشت یا او را شهید کردند؟ گفت: در ایام کودکی ما، در سامرا شایع بود که میرزا را مسموم کردند. در مجله رنگین کمان که زیر نظر میمندی نژاد پخش می‌شد در حدود ۲۰ سال پیش خواندم در این باره چنین نوشته بود: طبیعی به سامرا می‌آید و مدتی در آن شهر به طبابت می‌پردازد و موقعیت خوبی در زمینه شغل خود کسب می‌کند تا جایی که به میرزا هم دسترسی پیدا می‌کند ایشان که در آن هنگام از برنشینت رنج می‌بردند در اثر استفاده از داروهای شیمیایی آن طبیب، رنگش سیاه می‌شود و روز بعد وفات می‌کند.

بسیارند به همین جهت عصر روز چهارشنبه پس از غسل جسد شریف در شطّ
سامرآ آن را به مقصد نجف اشرف حرکت دادند. من و تعدادی از علما جنازه را
همراهی می‌کردیم. تا به کاظمین که نزدیک شدیم ساکنان آن شهر به فاصله دو یا
سه فرسخ از خارج شهر ما را استقبال کردند و تخت را بر دوش گرفته و به طرف
کاظمین به حرکت آمدند خلق عظیمی در کاظمین گرد آمده و منظره عجیبی به وجود
آورده بودند. چنان غوغایی بر پا شده بود که وقتی جنازه را برای طواف به داخل
حرم شریف می‌بردند چیزی نمانده بود که به علت ازدحام و فشار جمعیت صندوق
حاوی جنازه درهم بشکند.

فردای آن روز با شرکت هزاران نفر از مردم جنازه شریف به بغداد برده شد
در نزدیکی‌های بغداد اهالی بدون استثناء - حتی اقلیت‌های مذهبی - از جنازه
استقبال کردند. لحظه به لحظه به ازدحام جمعیت اضافه می‌شد. انبوه مشایعت
کنندگان بی قرار به سینه زنی پرداختند. پس از آنکه صندوق را برداشتند مردم خاک
زیر جنازه را به تبرک بردند. بعد از خروج از بغداد و طی مسیر به طرف کربلا،
اهالی کربلا و اطراف نیز از شهر خارج شده و به طرف کاروان غم در حرکت
بودند. بیابانهای واقع در وسط کربلا و مسیب از کثرت مردم سیاه می‌نمود.

سپس وارد کربلا شدیم، وقتی به حرم حضرت عباس (ع) رسیدیم، در حرم
بسته بود بزرگان علما جنازه را از صندوق بیرون آوردند و به داخل حرم بردند و
پس از طواف دادن دور ضریح مقدس دو باره آن را در صندوق قرار دادند. سپس
جنازه را به سوی حرم حضرت سیدالشهداء ابو عبدالله الحسین (ع) حرکت دادند. اینجا
هم در حرم شریف بسته بود جنازه را علمای بزرگ به داخل حرم بردند و پس از طواف
به کشیک خانه انتقال دادند. آن شب در کربلا ماندیم صبح جنازه بر دوش مردم به
سوی نجف تشییع شد جمعیت بی شماری با پای پیاده پشت سر جنازه راه نجف
را در پیش گرفتند. در فاصله کربلا تا نجف قبایل مختلف با پرچمها و علامتهای
مخصوص خود به سیل عظیم تشییع کنندگان می‌پیوستند. هر يك از قبایل که به
کاروان می‌رسید جنازه را از قبيله‌ای که جلوتر رسیده بود و آن را با خود حمل

می‌کرد می‌گرفتند و آن را بر دوش خود گرفته و به طرف مقصد راه می‌افتاد. به همین شکل جلو می‌رفتیم تا مردم نجف از راه رسیده و جنازه را از مردم گرفتند روز عجیبی بود، روزی بی نظیر، هزاران هزار از مردم در حالی که بی تابی می‌کردند به سر و سینه خود می‌زدند زمین و آسمان رنگ عزا به خود گرفته بود، درهای حرم امیرالمؤمنین برای طواف جسد مطهر بسته شده بود به محض رسیدن جنازه، درهای حرم گشوده و پس از آنکه جنازه داخل شد دوباره به روی مردم بسته شد. جنازه را پس از طواف به دور ضریح مقدس در رواق نهادیم و نیمه شب به مدرسه متصل به باب طوسی انتقال دادیم قبر قبلاً و در پی دستوری که از کاظمین در این مورد داده بودیم آماده شده بود. در اینجا جنازه را از صندوق در آورده و در تابوتی قرار داده و به کنار قبر بردیم. میرزا در دوران زندگی خود مقداری تربت حسینی از قبر مبارک حضرت سید الشهدا (ع) برداشته و نزد وکیل خود حاج محمد ابراهیم کازرونی به امانت سپرده بود تا پس از مرگ وی کف قبرش را با آن فرش کنند که این عمل انجام شد. جسد شریف را با يك برد یمانی که همراه داشتیم پوشاندیم و دیگر مستحبات تدفین را انجام دادیم. بدین ترتیب میرزا در آرامگاه ابدی خود قرار گرفته و برای همیشه از دیده‌ها پنهان شد اگر چه از میان مردم رخت بر بست ولی یاد وی همواره در دل‌های مردم مسلمان بویژه شیعیان خاطره‌ای است ارجمند و فراموش نشدنی.

سید مهدی طباطبائی یزدی، حایری درباره تاریخ وفاتش چنین سروده است:

چون پایه مذهب از میان رفت بگو

قدمات محمد حسن الشیرازی^{۷۷}

۷۷ - مجموع حروف بند دوم این بیت بر حسب ابجد معادل ۱۳۱۴ است و پایه مذهب یعنی حرف «ب» ۲ می‌باشد که اگر از ۱۳۱۴ کم شود سال وفات میرزا یعنی ۱۳۱۲ به دست می‌آید. در رثای ایشان اشعار زیادی به عربی و فارسی گفته شده که بخش عربی آن را علامه کبیر میرزا محمد علی اردوبادی نجفی در يك مجموعه بزرگ گرد آورده و بخش فارسی آنرا ادیبی دیگر جمع آوری کرده است و نمونه‌هایی از این اشعار را سید محسن امین در اعیان الشیعه آورده است (رک: اعیان الشیعه، ج ۵، ص ۳۰۸ - ۳۱۰؛ تأسیس الشیعه، سید حسن صدر، چاپ عراق، ص ۹، مقدمه).

نویسنده کتاب شرح حال رجال ایران می نویسد:

در سال ۱۳۲۴ ش که نگارنده در سامرا بودم. یکی از معمرین نقل می کرد که جنازه میرزای شیرازی را مردم روی دوش گرفته بدون توقف در جایی، يك سر از سامرا به نجف اشرف بردند. در تمام شهرهای ایران برای او مجالس ترحیم بر پا داشتند.^{۷۸}

در کتاب علماء معاصرین آمده است:

جنازه مبارک میرزا پیش از دفن، از سامرا تا نجف که چهل فرسخ راه است بر سر دوش مردم با نهایت تعظیم و تکریم نقل گردید و بازارها بسته و مجالس ترحیم در اکثر بلاد اقامه شد....^{۷۹}

فرزندان میرزا

میرزا چهار فرزند داشت، دو دختر و دو پسر، اولاد ذکور معظم له به نامهای میرزا محمد و میرزا علی آقا بودند. میرزا محمد فرزند بزرگ میرزا در زمان حیات پدر در سال ۱۳۰۷ ق وفات کرد و میرزا علی آقا به مقتضای «الولد سرآبیه» در جلالت و موقعیت بلند علمی تالی تلو پدر و یکی از بلند پایگان علمای عصر خود و از مراجع معظم تقلید بود. او در سال ۱۳۵۵ ق در گذشت و در جوار میرزا به خاک سپرده شد.^{۸۰}

چند نکته

* ۱ - به مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی در مقابل مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی، میرزای بزرگ گفته می شود.

* ۲ - میرزای شیرازی به لقب میرزای مجتهد نیز معروف است. مرحوم شیخ

.....
۷۸ - شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، مهدی بامداد (تهران، انتشارات زوار، ۱۳۵۷)، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مؤلف نجوم السماء (ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۳) بخشهایی از نامه های بعضی مجاورین کربلا که برای دوستانشان در لکهنو فرستاده اند و در شرح احوال مرض و وفات و دفن میرزاست را نقل کرده و چون درج آن در این مقاله موجب اطناب است از آن صرف نظر کردیم.

۷۹ - علماء معاصرین، ص ۵۰.

۸۰ - رك: اعيان الشیعه، ج ۵، ص ۳۱۰؛ میرزای شیرازی ص ۶؛ نقباء البشر ج ۴، ص ۱۵۶۲.

آقا بزرگ تهرانی در باره علت اطلاق این لقب به میرزا چنین نوشته است:
 مشهور میان مسلمین چنین است که خداوند متعال در پایان هر قرن، يك
 مجدد، یعنی تجدید کننده، برای دین اسلام می‌فرستد تا آن را حیاتی دیگر بخشد
 و به مسلمین عزت دهد. مجددین مذهب شیعه را بدین ترتیب ذکر کرده‌اند: مجدد
 پایان قرن اول امام محمد باقر علیه السلام مجدد پایان قرن دوم امام رضا علیه السلام
 مجدد پایان قرن سوم مرحوم شیخ کلینی، مؤلف کافی، و همین طور برای هر قرن
 مجددی است تا اینکه به پایان قرن سیزدهم (اول قرن چهاردهم) می‌رسد که مجدد
 این قرن مرحوم میرزای بزرگ شیرازی است.^{۸۱}
 این سخن از حدیثی که ابو داود در سنن خود از ابو هریره نقل کرده ریشه
 می‌گیرد و حدیث چنین نقل شده است:

حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ الْمُهَرِّي... عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ فِيمَا أَعْلَمَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ:
 إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا.^{۸۲}
 ابو هریره از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: خداوند در میان این
 امت در پایان هر صد سال کسی را برانگیزد که دینشان را حیاتی نو می‌بخشد.
 حدیث بالا در مجامع روایی دیگر نیز نقل شده که همه از سخن ابو داود
 گرفته‌اند از آنجا که راوی حدیث از رسول خدا (ص) ابو هریره است که پیش اکثر
 محدثین غیر موثق و حدیثش از درجه اعتبار ساقط است لذا می‌توان گفت: تحلیل
 یاد شده مدرک روایی درستی ندارد و از جهاتی مورد ایراد است.^{۸۳}
 * ۳ - به نظر صاحب ریحانة الأدب (ج ۳، ص ۴۲۱ و ج ۶، ص ۶۶) عکس
 مشهوری که به میرزا نسبت داده می‌شود بدون شبهه از ایشان نیست بلکه از مرحوم

.....

۸۱ - تقیاء البشر، ج ۱، ص ۴۴۰. پا نوشت.
 ۸۲ - سنن ابی داود، ج ۴، کتاب الملاحم، باب ما یذکر فی قرن المأة، ص ۱۷۸، چاپ دارالکتاب العربی،
 بیروت، با حاشیة عون المعبودی.
 ۸۳ - رک: میرزای شیرازی، ص ۲۰-۲۱؛ ده گفتار، آیت الله شهید مطهری، ص ۱۱۳-۱۱۷؛ «پژوهشی بیرامون
 یک حدیث معروف»، رضا مختاری، نورعلم، شماره مسلسل ۱۰، ص ۱۱۴ - ۲۶.

حاج سید اسماعیل صدر است که در کربلا در صحن مقدس امام حسین (ع) در حال اقامه نماز جماعت از ایشان برداشته شده است.

گفتنی است آیه الله حاج سید رضی شیرازی که از احفاد میرزا است، عکس مزبور را از آن میرزا دانسته و در این باره مطالبی ایراد فرموده‌اند که خلاصه آن چنین است:

این عکس به دلایل زیر از خود میرزا است:

در میان مأمومینی که این عکس نشان می‌دهد شخصی دیده می‌شود که به طور یقین عکس مرحوم سید کاظم یزدی یا مرحوم سید عبدالحسین لاری است، روزی یکی از فرزندان مرحوم لاری به منزل ما آمد و به مجرد دیدن عکس تأیید کرد که آن، مرحوم لاری است. و همچنین بعید می‌نماید که مرحوم سید کاظم یزدی به کاظمین رفته و در آنجا به سید اسماعیل صدر اقتدا کرده باشد وانگهی مرحوم سید عبدالحسین لاری نیز آن وقت‌ها یعنی بعد از میرزا در عراق نبود زیرا ایشان در زمان میرزا به لار باز گشته بود و دیگر هرگز به عراق سفر نکردند نه در زمان میرزا و نه در زمان آقاسید اسماعیل صدر که پس از میرزا ریاست دینی پیدا کرده بود. از تمام اینها گذشته برادر زاده میرزا (حاج میرزا علی طبیب) که میرزا را دیده بود جداً مصرّ بود که این عکس از مرحوم میرزاست و از مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری نیز نقل شده است که این عکس را از مرحوم میرزا می‌دانستند. و اصولاً میرزا جسیم القامة نبود و این عکس هم نشان می‌دهد که صاحب عکس از نظر استخوان بندی يك فرد ریز نقشی است در حالیکه مرحوم سید اسماعیل صدر فردی بلند قامت و چهار شانه بودند همچنان که اکثر احفاد ایشان اینگونه‌اند.

* ۴ - ماجرای تنباکو را بعضی از مغرضین و یا نا آگاهان خواسته یا ناخواسته تحریف کرده و نقش مهم میرزا و بینش فقهی و سیاسی او را ناچیز شمرده‌اند ولی حقیقت این است که میرزا در بلندای فقاہت و پیروانش در عرصه تقلید، ریشه استعمار را برکنندند و بی جهت نیست که دشمن همواره در صدد تضعیف این نهاد بزرگ بوده است. در اینجا سخنی از حضرت آقای سید رضی شیرازی نقل می‌کنیم:

«در جلسه‌ای که به اتفاق حضرات آیات حاج میرزا باقر آشتیانی و حاج سید احمد شهرستانی و حاج سید محمد علی سبط حضور حضرت امام خمینی (ره) مشرف بودیم فرمودند:

اخیراً بعضی از گروهها در نشریاتشان نوشته‌اند که قضیه حکم تحریم تنباکو را خارجی‌ها علم کردند و به اسم میرزا تمام شد بعد فرمودند آنها نظرشان این است که روحانیت کاری نکرده، تمام این چیزهایی که به دست ملاها، نهضت‌ها، قیامها و بیدار باشهایی که روحانیت به مردم داده اینها نمی‌توانند ببینند، می‌خواهند محو کنند و به نام دیگران ثبت کنند».

من (آقای سید رضی شیرازی) دو تا مطلب دارم: یکی از آیه الله العظمی میرزا حسین نائینی (قده) که با واسطه نقل می‌کنم و دیگر اینکه تاریخ این مسئله در خاندان ما است.

اسم فرزند بزرگ مرحوم نائینی، آقا میرزا علی بود، ایشان سالها پیش به تهران آمد و به منزل دامادش وارد شد. يك روزی ما رفتیم دیدن ایشان؛ گفت: از پدرم شنیدم که گفت: در جریان دخانیه که پیش میرزا می‌آمدند و می‌رفتند و مکاتباتی بین ناصرالدین شاه و میرزا بر قرار بود، میرزا شبها جلسه داشت (غیر از درس روز) اصحاب می‌آمدند، مشورتی می‌شد، جریانات حلّ و فصل می‌شد. میرزا فرمود: آقایانی که تشریف می‌آورید اینجا هر کدام صورت تلگرافی بنویسید که ما تلگراف کنیم به تهران، به ناصرالدین شاه بر مبنای منع و تحریم تنباکو. ایشان گفت: ما فردا شبش یا یکی دو شب بعد رفتیم خدمت میرزا، هر کس يك صورتی در آورد و به میرزا داد. میرزا می‌خواند و زیر تشکش می‌گذاشت. بعد خود میرزا از زیر تشك يك صورت تلگرافی را در آورد و خواند که متن آن چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم اليوم استعمال تنباکو و دخانیات در حکم مبارزه با امام زمان است. و بعد فرمود: این تلگراف از ناحیه مقدسه شرف صدور یافته است، همه حضار پذیرفتند و قرار بر امضاء همان تلگراف شد.

این حرف را با واسطه تا آمیرزا علی آقا از پدر بزرگوارش نقل می‌کنم:

ایشان هم در آن جلسه بوده. (مرحوم نائینی از روز اول سیاسی بوده، «تنبيه الأمة» را او نوشته) اینجور فرمودند: که ما تلگراف کنیم. آن وقت همه ساکت شدند تصمیم گرفته شد که همان را انجام دهند.

آن وقت آنها که از اسرار اطلاع ندارند که جریان چه بوده و خیر ندارند. می گویند که ماجرای تحریم تنباکو مربوط به میرزا نیست «تاریخ تنباکو» در خانه ماست، تاریخ خطی تنباکو، قبل از اینکه چاپ شود شیخ حسن کر بلائی نوشته که از شاگردان میرزا بوده، زنجانی نوشته. تمام تلگرافها را اینها جمع می کردند. یکی از چیزهایی که مطرح است راجع به قضیه تنباکو، تلگرافهایی است که میرزا به ناصرالدین شاه کرده او تلگراف کرده به میرزا او جواب داده. در این تلگرافات ناصرالدین شاه دارای يك اوج و حضيضی است. اول کار، القابی را که برای میرزا می نویسد القاب کم رنگی است. بعد کم کم این القاب زیاد می شود، تغییر پیدا می کند که بعد القاب خیلی عالی و طبق رسوم آن وقت به کار می برد. آن وقت آیت الله العظمی، مرسوم نبوده، القاب دیگری مرسوم بوده ولی میرزا از روز اول تا به آخر تمام تلگرافهایی که به ناصرالدین شاه می کند يك نَسَق است، يك جور است. یکی از سؤالاتی که هست این است که چرا میرزا ناصرالدین شاه را تکفیر نکرد؟

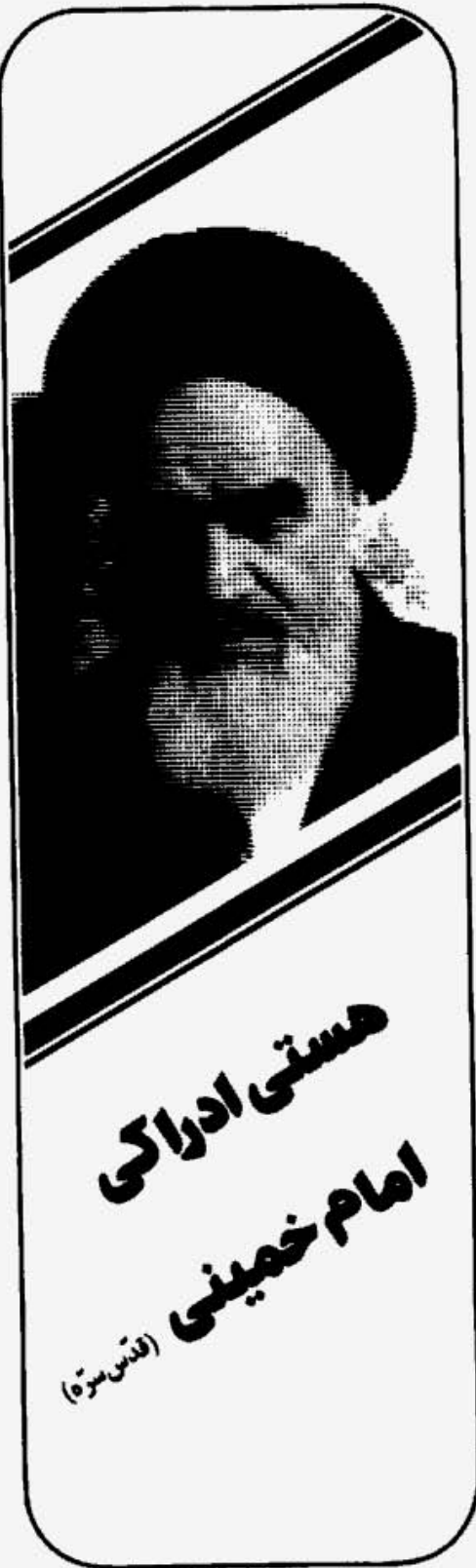
چون سید جمال اسد آبادی اصرار داشت که میرزا ناصرالدین شاه را تکفیر و عزل کند. اول تکفیر کند که پایه ای بشود برای عزلش. این داستان که می خواهم نقل کنم در هیچ کتابی نیست. با سند می گویم برایتان، آقا شیخ عبدالنبی نوری از شاگردان میرزا بود حدود پنج سال در سامرا خدمت میرزا بود بعد آمده تهران منزلی در سرچشمه تهران به دستور میرزا برایش خریدند که بعداً به فرزندش مرحوم آقا شیخ بهاء نوری رسید. من قضیه را از ایشان (آقا شیخ بهاء الدین) نقل می کنم که ایشان هم از پدرش نقل می کنند. آقا شیخ بهاء الدین ۱۰۳ سال عمر کرد سالم بود فقط سه سال آخر نسیان پیدا کرده بود. از خود آقا شیخ بهاء الدین شنیدم که گفت: پدرم گفت: در آن سفری که می خواستم از سامرا به مکه بروم، آمدم استانبول از آنجا با کشتی رفتم. برگشتن هم آمدم استانبول. در برگشتن سید جمال

اسد آبادی از من در خواست ملاقات کرد و من هم قبول کردم. گفت: من يك پيغامی دارم. تو شاگرد میرزا هستی به او برسان: به میرزا بگو ناصرالدین شاه را تکفیر و عزل کند. این مرد فاسدی است. شیخ عبدالنبی در جواب آقا سید جمال گفته بود: اگر ناصرالدین شاه عزل شد، چه کسی شاه می‌شود؟ سید جمال جواب داده بود: من، من! گفتم تو را کی تأیید می‌کند؟ گفت: سلطان عبدالحمید یعنی امپراطوری آن روز ممالک اسلامی. گفت: ما يك و دومان شد بحث‌مان شد حرف خیلی زدیم، به جایی نرسید، من با این حرف سید جمال مخالفت کردم. گفت: ولی چون به من پیامی داده بود آدم سامرا. گفت: رفتم دیدم میرزا در شهز نیست رفتم آن طرف دجله. (میرزا گاهی برای اینکه قدری آسودگی داشته باشد می‌رفت آن طرف شط دجله) رفتم خدمت میرزا چادری زده بودند، اجازه گرفتم و شرفیاب شدم و دست میرزا را بوسیدم و جریان سید جمال را گفتم میرزا رو کرد به من و گفت تو چی گفتی؟ گفتم: من مخالفت کردم و گفتم این کار درست نیست. گفت: شیخ عبدالنبی اگر روی موافقت نشان می‌دادی و مخالفت نمی‌کردی رابطه من با تو قطع می‌شد. می‌دانی چه مفسده‌ای در پیش است. اگر سلطان عبدالحمید بخواهد کسی را تأیید کند آن وقت ایران از عاصمه تشیع خارج می‌شود و بر می‌گردد به عاصمه تسنن. ما اگر ناصرالدین شاه را عزل و تکفیر نمی‌کنیم برای این است که تشیع باقی باشد برای اینکه مملکت تشیع باقی باشد. تسننی که تمامی کشورهای اسلامی را گرفته امپراطوری اسلامی است، اینجا را هم می‌خواهند بگیرند. این اضمحلال تشیع است. من قبل از اینکه این داستان را آقا شیخ بهاء الدین نوری به من بگوید توی دلم بود که مرحوم میرزا این تلگرافاتی که به ناصرالدین شاه کرده چرا اینقدر القاب برایش قائل شده. این برایم سؤال بود. این داستان را که گفت من سر مطلب را فهمیدم، میرزا به عنوان يك فرد عادی با شاه برخورد می‌کرده تا نکند که اینها سوء استفاده کنند. حفظ موقعیت ناصرالدین شاه را می‌کرد، تا مبدا مملکت امام صادق(ع) از وضع خود خارج نشود و به دست دیگران نیفتد.

محمد رضا امین زاده

چرا هستی ادراکی؟

آنچه انسان در پرتو فلسفه (عقلی و علمی) می‌جوید به دست آوردن درک خاص از هستی است. فلسفه از هستی و نحوه هستی سخن می‌گوید. وظیفه فلسفه این است که از هستی بحث کند و درک خاص از هستی به انسان بدهد تا انسان در پرتو آن درک، به تحلیل از هستی جهان و موجودات بنشیند. ما باید با فهم جامع و کامل به سراغ درک خود و جهانی برویم که در آن زندگی



هستی ادراکی
امام خمینی (قدس سره)

می‌کنیم و این فهم جامع و کامل در درك از هستی نهفته است. تفسیر کلی و جامع از جهان وابسته به این طرز فکر است که هستی را مساوی با ماده و یا حقیقتی بسیط و فوق ماده بدانیم. عقل، هستی‌ادراکی توحیدی و تجربه، هستی‌ادراکی مادی را به اثبات می‌رساند. به همین جهت تحلیل ما از هستی جهان در هستی‌ادراکی توحیدی، متضاد با تحلیل هستی جهان در هستی‌ادراکی مادی است.

در فلسفه عقلی بعد از آنکه برهان بر هستی مطلق و محیط بر موجودات اقامه می‌کنیم و در پرتو این بینش به هستی جهان نظر می‌اندازیم - و آن را معلول، وابسته و عین ربط می‌نگریم - آنگاه می‌گوییم: بینش و درك ما در باره جهان در پرتو هستی‌ادراکی توحیدی این گونه است. جهان را در پرتو توحید دیدن پس از آن است که به درکی خاص از هستی نایل شده‌ایم یا جهان را در پرتو ماده دیدن پس از آنکه به درك خاص از هستی مساوی با ماده رسیده‌ایم و این مطلب ایجاب می‌کند که اصطلاح هستی‌ادراکی را جامع‌تر و رساتر از اصطلاح جهان‌بینی بدانیم و آنرا به

کار ببریم. لازم به ذکر است که در فرهنگ اسلامی، انسان تنها وظیفه‌اش این نیست که به درك عقلی هستی نائل شود؛ بلکه باید در پرتو تقوا و عمل صالح آن هستی را مشهود خود قرار دهد که همان مقام قرب الهی است. انسان نه تنها به هستی‌ادراکی توحیدی نایل می‌شود که به هستی‌شهودی توحیدی نیز موفق می‌شود. اگر آن هستی‌ادراکی در پرتو تعقل حاصل می‌شود، این هستی‌شهودی مشروط به تقوا و اخلاص و عمل صالح است.

درخشش نور

نوری که در سرزمین ایران درخشید، ظهور دو باره اسلام بود که لریزه بر بنیان ظلم و ستم انداخت و زشت رویی پلیدان زمان و فرو رفتگان در ماهیات پست را آشکار ساخت. این نور در هستی‌ادراکی مردی متبلور شد که پیوند ارادی با حقیقت هستی و نور مطلق پیدا کرده بود. برای نویسنده مقدور نیست که - هر چند ناچیز - به اندیشه بلند آن ابر مرد و هستی‌ادراکی او راه یابم ولی هر چند اندک، به بیان

هستی ادراکی او، که اساس تمام امور و شئون (فردی، اجتماعی، سیاسی، علمی، تقوایی، فرهنگی، اعتقادی و قیام) او را تشکیل می‌دهد، اشاره می‌کنیم:

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی، این حق را بر دوش مراکز علمی، بخصوص حوزه‌های علمیه دارد که به بررسی و تحلیل اندیشه‌های بلند او در زمینه‌ها و ابعاد مختلف پردازند ما با بضاعت مزجاء خود نظری ولو کوتاه به شخصیت عرفانی حضرتش داریم.

هستی ادراکی اساس هر اندیشه و عمل نحوه درك و شناخت هر فردی از هستی، نوع هستی ادراکی او را تشکیل می‌دهد. این درك جامع و کلی، اساس قضاوت در کیفیت جهان و انسان است و قضاوت خاص ما در باره کیفیت و چگونگی جهان و انسان، رنگ خاصی به اندیشه‌های عملی و خود عمل می‌بخشد و می‌توان به نحو قضیه کلی چنین بیان کرد: نگاه انسان به جهان و انسان، معلول هستی ادراکی اوست. و

نگرشی به زندگی و نحوه اندیشیدن در باره زندگی و چگونه عمل کردن، معلول طرز تفکر خاص راجع به جهان و انسان می‌باشد.

هستی را مساوی با ماده دانستن یا دیدن، علت و سبب تفکر مادی راجع به انسان و جهان است؛ چنانکه هستی را مساوی با علم، حکمت، قدرت، حیات، اراده و... دانستن و یا دیدن، علت تفکر الهی نسبت به انسان و جهان است و چنین تفکری، قضاوت خاصی نسبت به انسان و جهان دارد.

انسان، جزئی از پدیده‌های موجود است و قادر نیست جدای از آنها زندگی کرده و به کمال شایسته خود برسد. تمام فعالیت‌های انسان، ادراکی و رابطی است و تلاش رابطی او معلول نوع خاص از اندیشه و شناخت اوست. رابطه انسان با خود، جهان، حقیقت هستی، مردم و پدیده‌های موجود در طبیعت، همراه با کیفیت خاصی از معرفت می‌باشد که از قبل پذیرفته است، معرفتی که مربوط به حقیقت هستی، به چگونه بودن جهان و انسان، طبیعت و زندگی فردی و اجتماعی می‌شود. انسان قادر نیست

خارج از روابط و خارج از ادراك خاص، لحظات را بگذرانند. او در تمام لحظات در حال عمل است، عملی رابطی و ادراکی.

باید توجه داشت که اندیشه آنگاه که بر مرکب حس یا خیال محض می‌نشیند و جدای از عقل به سراغ تحلیل هستی می‌رود، درکی صرفاً حسی و مادی از هستی به انسان می‌دهد؛ زیرا اندیشه حسی، شناختی بیش از این به فرد نمی‌دهد. مادیون در داشتن درک جامع و کلی از هستی و در فعالیتهای رابطی و ادراکی، محکوم چنین حرکتی در شناخت هستند؛ تا مرکب اندیشه، حسی باشد، انسان راهی به شناخت فوق حسی نخواهد داشت و در همان ادراك خاص در جا خواهد زد. به همین جهت، مادیون هرگز به درک مسائل عقلی و فوق ماده نایل نمی‌شوند ولی آنگاه که اندیشه، علاوه بر حس بر مرکب عقل نیز بنشیند، به واقعیتهای فوق ماده راه پیدا می‌کند، شخص، قادر می‌شود به هستی ادراکی توحیدی نایل شود. تحلیل ادراکات حسی در کانال عقل و اندیشه عقلانی نیز به درک توحیدی

منجر خواهد شد.

هستی ادراکی توحیدی در مرتبه‌ای معلول شناخت حسی و اندیشه عقلی و در مرتبه‌ای معلول شناخت عقلی و اندیشه عقلی، و در مرتبه‌ای معلول اندیشه عقلی است. جلوه و نمود اعلائی هستی ادراکی توحیدی در مرتبه اخیر و جلوه بسیار ضعیف آن در مرتبه اول می‌باشد. آنجا که تفکر عقلانی در طبیعت و آفاق انجام می‌گیرد مرتبه اول، و آنجا که تفکر عقلی در حقیقت مجردی چون نفس انجام می‌شود، مرتبه دوم و آنجا که تفکر عقلی در حقیقت هستی واقع می‌شود مرتبه سوم را به وجود می‌آورد.

از دیدگاه دقیق عقلی، این مراتب، مقدمه و راه هستند. آگاهی از هستی مطلق، از راه تعقل در خود هستی، انتهای درک و پایان شناخت نیست. به عبارت دیگر، هستی ادراکی و جهان بینی توحیدی، نهایت و غایت علم انسان به توحید نیست بلکه این چنین ادراکی، ابزار رسیدن به عالی‌ترین معرفت در توحید است و آن هستی‌شهودی توحیدی می‌باشد.

اگر در مرحله هستی ادراکی

توحیدی، معرفت عقلی نسبت به کمال مطلق و حقیقت هستی حاصل می‌شود و در مرتبهٔ اعلاّی این درك، ابتدا معرفت عقلی، متوجه هستی مطلق می‌شود و سپس متوجه موجودات دیگر می‌گردد،^۱ در مرحلهٔ هستی‌شهودی توحیدی، معرفتی عینی و شهودی به حقیقت مطلق پیدا می‌شود. اگر نفس انسان به این رتبه از معرفت نایل شود در مقامی همچون مقام انبیا قرار می‌گیرد و آثاری چون آثار انبیای عظام خواهد داشت.

برای ما احیاناً مقدور است که به هستی‌ادراکی توحیدی فرد یا افرادی - در عالیترین مرتبه - از طریق افکار، بیانات و آثار کتبی آنان پی ببریم، اما پی بردن به هستی‌شهودی توحیدی شخص از طریق فوق ممکن نیست، البته تا حدودی می‌توان از نحوهٔ زندگی و عملکرد، و به عبارت دیگر از مطالعه در اعمال و نحوهٔ رفتارشان در طول زندگی به این مقام، آگاه شد.

از آثار علمی، فلسفی، و عرفانی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه بخوبی استفاده می‌شود که در هستی‌ادراکی توحیدی به یکی از عالی‌ترین مراتبش

- که درك هستی مطلق از طریق تعقل در خود هستی باشد - رسیده و از نحوهٔ زندگی و مطالعه در اعمال و تفکر در روابط اجتماعی، سیاسی خانوادگی و فردی او می‌توان تا حدی به این مطلب پی برد که به هستی‌شهودی توحیدی نیز نایل شده است.

آثار علمی و فکری او همانند آثاری است که در انبیای عظام علیهم السلام مشاهده می‌شود. به همین جهت می‌توانیم ادعا کنیم که اساس اندیشه و اعمال امام(ره) هستی‌ادراکی شهودی آن بزرگوار است.

نگاه اجمالی به کتابهای تفسیر سورهٔ حمد، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، شرح دعای سحر، سرالصلوة، نیز تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و... ما را با هستی‌ادراکی توحیدی امام(ره) در مرتبهٔ اعلاّی آن آشنا می‌کند. در این زمینه به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

این مقدار اجمالی که هر معلولی محتاج به علت است و هر ممکنی محتاج به يك علتی است، این هم جزء

.....

۱ - چنانکه در برهان صدیقین طرح شده است.

واضحات عقول است که هر کسی تأمل و تصور مسئله را بکند، تصدیقش هم می‌کند... این مقداری که همه موجودات عالم، اسم خدا هستند و نشانه خدا هستند این يك مقدار اجمالی است که همه عقول این را می‌توانند بفهمند و همه عالم را اسماء الله بدانند...^۲

اینکه هر صاحب عقلی به این مرتبه از شناخت خدا نایل می‌شود همان هستی ادراکی توحیدی است که معلول شناخت حسی و اندیشه عقلی است:

با تجلی حق تعالی همه عالم وجود پیدا کرده است و آن تجلی و نور، اصل حقیقت وجود هست، یعنی اسم الله هست...^۳

...همه مراتب وجود، مقام علم و قدرت و اراده و دیگر اسماء و صفات است، بلکه همه مراتب وجود، اسماء حقند و حق تعالی با تقدسی که دارد در همه اشیا ظاهر است با اینکه ظهور دارند از همه اشیا مقدس است، پس همه عالم، مجلس حضور حق است، حاضران در این مجلس همه موجودات می‌باشند^۴

معنای دو مطلب فوق این است که

هستی هر موجود محدود و دارای فقر ذاتی، وابستگی عینی و ذاتی به هستی مطلق و ذات نامتناهی دارد و اینها همه جلوه و ظهور اسماء او در عالم کثرت هستند و این مطلب با تأمل در حقیقت هستی به دست می‌آید و آن اینکه آنچه اصالت دارد، وجود است و وجود حقیقتی است بسیط، و این حقیقت بسیط دارای مراتب است که عالیترین مرتبه آن، هستی مستقل مطلق و دارای کمال مطلق است و مراتب دیگر جلوه‌ای از هستی و ظهوری از علم و قدرت و اراده و... او هستند.

ممکن است به گونه دیگری نیز تحلیل نمود و آن اینکه:

ما به هر موجودی در عالم نظر می‌کنیم یا او را مسبوق به عدم و یا قابل زوال می‌بینیم و به همین لحاظ، جلوه و ظهور ذاتی از خودشان ندارند. پس باید به هستی‌ای تکیه کنند که جلوه‌اش ذاتی است، ظهورش ذاتی است و آن، هستی مطلق و ذات خدای

.....

۲ - تفسیر سوره حمد، ص ۲۱ - ۲۳.

۳ - همان، ص ۲۶.

۴ - مصباح الهدایة الی الخلافة والولاية، ترجمه سید احمد فهری، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۰، ص ۹۴.

متعال است. حضرت امام(قده) در این باره می‌فرمایند:

این موجود در مبدأش به طوری فانی هست که به هیچ نحو استقلالی ندارد... این ظهور فانی در اوست... موجودات همان جلوه خدا هستند و نورند... و اگر این جلوه گرفته شود، موجودی باقی نمی‌ماند...^۵

یافتن ذات متعالی از طریق تفکر عقلانی، نزدیکترین راه عقلی به سوی خدای متعال و عالیترین درك عقلانی خداست. اثر عقلی این نوع هستی‌ادراکی توحیدی در افراد این است که موجودات را دارای فقر ذاتی، وابستگی ذاتی و غیر مستقل دیده و تمام کمالها و تمام تمجید و حمد و ستایش را برای غنی بالذات و موجود مستقل مطلق بدانند. امام خمینی(قده) می‌فرمایند:

کمال در عالم وجود ندارد مگر يك كمال، و آن کمال الله است، جمال هم جمال الله است. ما باید این را بفهمیم و به قلبمان بفهمانیم... آن چیزی که از مبدأ الهی صادر می‌شود و فاعل الهی به آن گفته می‌شود به طوری فانی در مصدر است که هیچ حیثیتی از خودش

ندارد، هیچ نحو استقلالی از خودش ندارد... تمام حمدها - هر چه حمد از هر حامدی که هست - به او بر می‌گردد برای اینکه هیچ کمالی در عالم نیست الا کمال او، هیچ جمالی در عالم نیست الا جمال او، خودشان چیزی نیستند. اگر این جلوه را بگیرند، از موجودات چیزی باقی نمی‌ماند.^۶

بیان امام(ره) در هستی‌شهودی توحیدی

هستی‌ادراکی توحیدی که معلولِ تفکر عقلانی است، مقدمه و راه، جهت رسیدن به هستی‌شهودی ادراکی است و آن اینکه عقل، انسان را برای عمل جوانحی و جوارحی در مسائل وحی آماده می‌کند. و این عمل، زمینه علمی را به وجود می‌آورد که خداوند متعال به او افاضه می‌کند و آن شهود است. در این مرحله، هستی، مشهود انسان وارسته قرار می‌گیرد که از آن به هستی‌شهودی توحیدی تعبیر می‌کنیم، حرکت نفس در این مرتبه، حرکتی در

.....

۵ - تفسیر سوره حمد، ص ۲۲ - ۲۴.

۶ - همان، ص ۳۱ و ۴۱ - ۴۳.

مراتب شهود است.

حضرت امام (ره) می‌فرمایند:

فلسفه وسیله است، خودش مطلوب نیست، وسیله است برای اینکه شما مسائل را، معارف را با برهان به عقلمندان برسانید. برهان، هنرش همین قدر است.^۷

ماندن انسان در مرحله برهان یعنی اصالت بخشیدن به خود برهان و استدلال، نرسیدن به مقصد و کور بودن نسبت به مشاهده حق است، حضرتش می‌فرماید:

آنهایی که اصحاب برهانند همان کورها هستند وقتی مشاهده نباشد، کور است. آن وقت بعد از اینکه مسائل را این مسائل توحید مطلق، وحدت مطلق، بطور برهانی هم که ثابت کردیم که مبدأ وجود، کمال مطلق است، باز برهان است... و باید آن کسی که به برهان مسائل را ادراک عقلی کرده، به قلبش... برساند با تکرار، با مجاهده و امثال ذلك، به قلب که رسید به طوری که قلب این معنا را یافت که «صرف الوجود کلّ الکمال» این ایمان است... لیکن باز این مرتبه ایمان... هم غیر از آن مسائلی است که انبیاء داشتند، این

مرتبه‌ای است، قوام مشاهده فوق اینهاست...^۸

بنابراین نظر امام (ره) این است که از هستی ادراکی توحیدی با نگرش فلسفه و عقل باید به هستی شهودی توحیدی نایل شد، مقامی که انبیاء داشتند، مقام مشاهده، مقام باور داشتن که فوق مقام دانستن و فوق ایمان عقلی است. در تفسیر سوره حمد می‌گوید:

اما باور کردن هم غیر از اعتقاد علمی است، برهان هم قائم شده برایش اما باور آمدن، يك مسئله دیگر است، عصمت که در انبیاء هست دنبال باور است... در ادراک عقلی، بسیاری وقتها انسان عقلاً يك چیز را ادراک می‌کند لیکن چون باورش نیامده است در عمل تبعیت نمی‌کند.^۹

این مشاهده وقتی است که شخص دارنده هستی ادراکی توحیدی، سفری از خلق به حق داشته باشد که سفر اول است، چنانکه فرمود:

۷- همان، ص ۳۶.
۸- همان، ص ۹۱-۹۲.
۹- همان، ص ۳۱-۳۳.

وَ عِنْدِي إِنْ السَّفَرِ الْأَوَّلَ مِنَ الْخَلْقِ إِلَى
الْحَقِّ الْمُقَيَّدِ بِرَفْعِ الْحُجُبِ الَّتِي هِيَ جَنِبَةُ
يَلَى الْخَلْقِي وَ رُؤْيَةُ جَمَالِ الْحَقِّ بِظُهُورِهِ
الْفِعْلِيِّ الَّذِي هُوَ فِي الْحَقِيقَةِ ظُهُورُ الذَّاتِ
فِي مَرَاتِبِ الْأَكْوَانِ....

به نظر من سفر اول (سفر از خلق به
حق) مقید است به اینکه حجابهایی را که
جنبه یلی الخلقی دارد از میان برداشته و
جمال حضرت حق را به واسطه ظهور فعلی
حضرت حق در عالم وجود مشاهده کند و این
ظهور فعلی در حقیقت، ظهور ذات در مراتب
هستی است. یعنی مشاهده جمال حق به آن
است که وجه حضرت حق و وجه الله در نزد او
منکشف شود؛ و پایان این سفر به آن است
که همه خلق را ظهور حضرت حق می بیند و
همه را آیات او می نگرد....^{۱۰}

بنابر آنچه بیان داشتیم، دانسته شد
که اساس اندیشه های نظری و عملی
امام خمینی (ره) را هستی ادراکی
توحیدی و در نهایت، هستی ادراکی
شهودی تشکیل می دهد و هستی ادراکی
شهودی ایشان را می توان از آثار عملی
و اخلاقی و کارهای پیامبرگونه ایشان
کشف کرد.

اندیشه امام (ره) در باره جهان و

انسان، در مسئله مهم ولایت و امامت و
در عبودیت و تهذیب نفس و... ناشی از
هستی ادراکی توحیدی و هستی شهودی
خاصی است که معلول رشد عقلی و
رشد عرفانی آن آیت حق می باشد.

جهان در دیدگاه امام خمینی

از نظر امام خمینی رضوان الله تعالی علیه
حقیقت هستی، عین محبت و دوستی
است و آنچه از آن حقیقت صادر
می شود چیزی جز حب نیست. هر
موجودی بر اساس حب او را تسبیح
می گوید، به بیان امام زین العابدین علیه
السلام: «خداوند موجودات را در راه
محبت خود بر انگیخته است»^{۱۱} و هر
موجودی عین محبت خدا و جمال و
عشق خداست و حمد و سپاس آنها،
خدا را، عین آگاهی و محبت و هستی
آنهاست. به چند مطلب از آن امام
بزرگوار (ره) توجه کنید:

اعْلَمُ أَنَّ الْمَحَبَّةَ الْإِلَهِيَّةَ الَّتِي بِهَا ظَهَرَ
الْوُجُودُ وَ هِيَ النُّسْبَةُ الْخَاصَّةُ بَيْنَ رَبِّ

۱۰ - مصباح الهداية الى الخلافة والولاية، ص ۲۰۷

- ۲۰۸

۱۱ - فَيَعْنَهُمْ فِي سَبِيلِ مَحَبَّتِهِ، دعای اول صحیفه
سجادیه.

الْأَرْبَابِ الْبَاعِثَةِ لِلإِظْهَارِ بِنَحْوِ التَّأْثِيرِ وَ
الْإِفَاضَةِ وَ بَيْنَ الْمَرْبُوبِينَ بِنَحْوِ التَّأْثِيرِ وَ
الِاسْتِيفَاضَةِ...^{۱۲}

محبت خدای متعال که سبب ظهور هر
موجودی است نسبت خاصی است بین ربّ
الارباب به نحو تأثیر و افاضه - که باعث
نمایان ساختن است - و بین مرئوسین به نحو
تأثیر و استفاضه... پس حبّ ذات او منشأ
ظهور موجودات است... .

بر اساس این دیدگاه، موجودات نه
تنها نشانه محبت خدا که به اندازه سعه
وجودی خود، جلوه و اسم خدای متعال
هستند. و در جای دیگر فرموده اند:

... همه عالم اسم الله است، تمام
عالم، چون اسم، نشانه است. همه
موجوداتی که در عالم هستند اینها
نشانه ذات مقدس حقّ تعالی هستند،
منتها! نشانه بودنش را بعضی‌ها
می‌توانند به عمقش برسند که این چه
جور نشانه است؟ و بعضی هم به طور
اجمال می‌توانند بفهمند که نشانه
است، آنچه به طور اجمال است این
است که: موجود خود به خود وجود پیدا
نمی‌کند...^{۱۳}

جهانی که معلول حبّ خدا و نشانه
او باشد، سایه وجود و رشحه جود و

بخشش اوست:

فَالْعَالَمُ كَمَا أَنَّهُ ظِلُّ وَجُودِهِ وَ مَرْشَحَةٌ
وُجُودِهِ، ظِلُّ كَمَالِ وَجُودِهِ... .

پس جهان همان گونه که سایه وجود
خدای متعال و رشحه و تراوش جود و بخشش
اوست، سایه کمال وجود او نیز هست... همه
موجودات از آن جهت که به خالق قیوم
انتساب دارند تمامشان درجات قدرت و
حیثیات کمال ذات و ظهور اسماء و صفات
اویند...^{۱۴}

در دیدگاه بلند توحید امام(ره)،
محور، حبّ جمال و زیبایی است.
خداوند متعال، جمال و زیبای مطلق و
دیگر موجودات جلوه آن جمال و
زیبایی هستند و محور جمال و زیبایی،
حقیقت هستی است که دارای اسماء
حسنی می‌باشد. هر موجودی در جهان
به لحاظ ربط وجودی به خدای متعال،
خواهان کمال و جمال اوست. تسبیح
موجودات، نشانه آن ربط وجودی و آیه
توجه آنها به کمال و جمال حضرت
حقّ جلّ و علاست.

.....

۱۲ - شرح دعای سحر، مرکز النشر و الثقافی،
۱۳۶۲، ص ۱۴۰ - ۱۴۱.

۱۳ - شرح دعای سحر، ص ۱۲۳.

۱۴ - تفسیر سوره حمد، ص ۲۱.

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِيُّ الْمَصَوِّرُ لَهُ
الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.^{۱۵}

او، خدای آفریننده، پدید آورنده و صورت
بخش است، نامهای زیبا برای اوست. آنچه
در آسمانها و زمین است اورا تسبیح می گوید
و او مقتدر و حکیم است.

حضرتش در این باره می فرماید:

...موجودات، همان جلوه خدا
هستند و نورند، اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِ... و مدح هم برای کمال است،
هیچ مدحی برای غیر او واقع نمی شود؛
برای اینکه کمالی غیر کمال او در کار
نیست... همه کمالات، عالم، کمال
اوست در مقام ظهور...^{۱۶}

مسلم در این دیدگاه، هستی جهان
همراه با درك و شعور است هر چند آن
درك و شعور برای ما مجهول است،
موجودی که حقیقتش، کمال، حبّ،
تسبیح و تحمید و تجلی خدای متعال
است، جدای از شعور، علم و درك
نخواهد بود.

«...این موجودات مادی را که ما
خیال می کنیم يك موجودی است که
علم ندارد هیچی ندارد قدرت، علم،
هیچ يك از این کمالات را ندارد این

طور نیست، ما در حجاب هستیم که
نمی توانیم درك کنیم؛ همین موجودات
پایین هم که از انسان پایینتر هستند و
از حیوان پایینتر هستند، موجودات
ناقص هستند این جا هم باز همه آن
کمالات^{۱۷} منعکس است، منتها به
اندازه سعه وجودی خودشان، حتی
ادراك هم دارند، همان ادراکی که در
انسان هست، در آنها هم هست: إِنْ مِنْ
شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ
تَسْبِيحَهُمْ^{۱۸} ما محجوبیم و تسبیح
موجودات را نمی فهمیم آنها از باب
اینکه نمی دانستند می شود يك موجود
ناقص هم ادراك داشته باشد آن را
حمل کرده بودند به اینکه این تسبیح
تکوینی است و حال آنکه آیه، غیر از
تسبیح تکوینی را می گوید، تسبیح
تکوینی را ما می دانیم... یعنی يك
موجودی هستند و علتی هم دارند، خیر،
مسئله این نیست تسبیح می گویند. در
روایات، تسبیح بعضی از موجودات را

.....

۱۵ - سوره حشر (۵۹): ۲۴.

۱۶ - تفسیر سوره حمد، ص ۴۴.

۱۷ - کمالات الهی به طور محدود.

۱۸ - سوره اسراء (۱۷): ۴۴.

هم ذکر کردند که تسبیح چی هست؟ در قضیه تسبیح آن سنگریزه‌ای که در دست رسول الله (ص) بوده شنیدید که چیست؟ تسبیحی است که گوش من و شما اجنبی از اوست، نطق است، حرف است، لغت است اما نه به لغت ما... اما ادراک است منتها ادراک به اندازه سعه وجودی خودش... تمام عالم زنده است همه اسم الله هستند همه چیز اسم خداست...»^{۱۹}

جهانی که تمامش جلوه حق، اسم حق و حمد خدای متعال است، تمام ربط بوده و از خود هیچ ندارد. حضرت امام می‌فرمایند:

تمام چیزهایی که در عالم واقع می‌شود، از همان جلوه هست و چون همه امور، همه چیزها از اوست و به او بر می‌گردد، هیچ موجودی از خودش چیزی ندارد. خودی در کار نیست... خودم هم يك چیزی دارم معنایش این است که این هستی از خودم هست؟...^{۲۰}

به نظر شما انسانی که چنین بینشی نسبت به جهان دارد، رابطه‌اش با جهان چگونه رابطه‌ای است و تأثیر این نوع خاص از جهان ادراکی - که زیر مجموعه‌ای از هستی ادراکی خاص

توحیدی است - چگونه تأثیری است؟ این سؤالی است که در پایان این مقاله به آن پاسخ خواهیم داد.

انسان در دیدگاه امام خمینی

انسان پدیده و جزئی از جهان هستی است و از این جهت، مطالب طرح شده در مورد جهان بر انسان نیز صادق خواهد بود. او جلوه‌ای است از جلوه‌های الهی، حبی است ناشی از حب ذات خداوند، جمالی است وابسته به جمال حق و وجودی است وابسته عینی و ذاتی و حقیقی به هستی مطلق، نیز او جلوه اتم حب و جمال و اسم خدای متعال در عالم وابستگی است.

«وَأَعْلَمُ أَنَّ الْإِنْسَانَ هُوَ الْكَوْنُ الْجَمِيعُ لِجَمِيعِ الْمَرَاتِبِ الْعَيْنِيَّةِ وَالْمِثَالِيَّةِ وَالْحِسِّيَّةِ مُنْطَوِّ فِيهِ الْعَسْوَالِ الْغَيْبِيَّةِ وَالشَّهَادِيَّةِ وَمَا فِيهَا كَمَالَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» وَقَالَ مَوْلَانَا وَمَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - عَلَيَّ مَا نُقِلَ:

۱۹ - تفسیر سوره حمد، ص ۲۴ - ۲۵.

۲۰ - همان، ص ۲۷.

أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ
وَأَنَّكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ
فَهُوَ مَعَ الْمَلِكِ مُلْكٌ وَمَعَ الْمَلَكُوتِ
مَلَكُوتٌ وَمَعَ الْجَبْرُوتِ جَبْرُوتٌ...»^{۲۱}

انسان وجودی است جامع تمام مراتب
عینی و مثالی و حسی که عوالم غیبی و
شهادت و آنچه در آن عوالم است در او
پیچیده شده است چنانکه خدای متعال
فرمود: تمام اسماء را به آدم تعلیم داد و مولای
ما و مولای موحدین - صلوات الله علیه - (بنا
بر آنچه نقل شده) فرمود: (ای انسان) آیا
گمان می کنی که تو جرمی کوچک هستی؟! در
حالی که جهانی بزرگ در تو پیچیده شده
است.

پس او با مُلک، مُلک، با ملکوت، ملکوت،
و با جبروت، جبروت است.

«انسان يك موجودی است که
خدای تبارک و تعالی تا حالا او را خلق
کرده است، برای اینکه همه جهاتی که
در عالم هست در انسان هست، منتها به
طور قوه است، به طور استعداد و این
استعدادها باید فعلیت پیدا بکنند، تحقق
پیدا بکنند...»^{۲۲}

درست است که انسان جامع جمیع
مراتب وجود در عالم وابستگی است و
برخی از مراتب را به نحو فعلی - چون

مرتبه نباتی و حیوانی - و برخی از
مراتب را به نحو قوه و استعداد - چون
مراتب عقلی و معنوی و ملکوتی و
جبروتی - دارد، لیکن همین انسان در
سماء قرب، اقرب موجودات به
خداست و دارای جمیع اسماء و صفات
الهی به نحو فعلی، و اکمل و اتم و
واسطه در خلقت و آفرینش دیگر
موجودات می باشد.

«وَالْإِنْسَانُ الْكَامِلُ لِكُونِهِ كَوْنًا جَامِعًا وَ
مِرْآةً تَامَةً لِجَمِيعِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ
الْإِلَهِيَّةِ أَمَّ الْكَلِمَاتِ الْإِلَهِيَّةِ بَلْ هُوَ الْكِتَابُ
الْإِلَهِيُّ الَّذِي فِيهِ كُلُّ الْكُتُبِ الْإِلَهِيَّةِ كَمَا
عَنْ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدِ الْمُؤَحِّدِينَ
- صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -

أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ
وَأَنَّكَ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْأَكْبَرِ
وَأَنَّ الْكِتَابَ الْمُبِينُ الَّذِي
بِأَحْرَفِهِ تَظْهَرُ الْمُضْمَرُ^{۲۳}
انسان کامل به جهت اینکه يك وجود
جامع و آئینه تام و تمام اسماء و صفات الهی

.....

۲۱ - شرح دعای سحر، ص ۲۱.
۲۲ - صحیفه نور، ج ۸، ص ۱.
۲۳ - شرح دعای سحر، ص ۶۶ و ۶۷.

است، تمامترین کلمات الهی است، بلکه او کتاب الهی است که تمام کتب الهی در اوست آنچنان که مولای ما امیرالمومنین (ع) فرمود: آیا گمان می‌بری که تو جرمی صغیر و کوچک هستی و حال اینکه در تو جهانی بزرگ پیچیده شده است و تو کتاب مبینی هستی که با حروفش پنهانها ظاهر می‌شود. فالانسان الكامل جميع سلسلة الوجود و به يتم الدائرة...^{۲۴}

پس انسان کامل تمام سلسله وجود بوده و به واسطه او دایره (هستی و جمال و جلال خدا) به اتمام می‌رسد.

از بیانات امام خمینی (ره) چنین استفاده می‌شود که انسان در عالیترین مرتبه وجودی خود در عالم وابستگی، مظهر جمیع اسماء و صفات الهی و آئینه تمام نمای حضرت حق می‌باشد، به همین جهت آیه و نشانه بزرگ حقیقت هستی و هستی مطلق است و این مقام خلافت الهی است که حجت خدا بر تمام خلق می‌باشد. گواه بر مطلب فوق، بیان امام صادق علیه السلام است که امام خمینی (ره) به آن تمسک جسته‌اند:

و روي عنه و عن الصادق عليهما السلام: أعلم أن الصورة الانسانية هي أكبر

حجج الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه بيده... و هي مجموع العالمين... فهو خليفة الله على خلقه...^{۲۵}

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند: صورت انسانی، بزرگترین حجت‌های خدا بر خلقش هست و این کتابی است که خداوند آن را با دستش نگاشت... و او جامع هر دو جهان است... پس او خلیفه خدا بر خلقش می‌باشد.

انسان در جهان طبیعت و ماده که خانه ملک اوست، قوا و استعدادهایی دارد که با فعلیت آنها به منزل ملکوت و در نهایت به منزل جبروت می‌تواند صعود کند و در جایگاه حقیقی‌اش که مقام و شأن عالیترین مرتبه وجودی‌اش - که فوق عالم اجسام، نبات، حیوانات - بلکه فوق عالم فرشتگان - است، قرار گیرد و شرط درک آن جایگاه عظیم در سیر صعودی، انسلاخ از طبیعت مادی و ترك تعلق کامل از این خانه است چنانکه فرمود:

إعلم أن الميزان في مشاهدة الصور

.....

۲۴ - همان.

۲۵ - شرح دعای سحر، ص ۲۱.

الغيبية هو انسلاخ النفس عن الطبيعة و الرجوع إلى عالمها الغيبي... فبقدر صفاء النفس يتصل بالعوالم الغيبية...»^{۲۶}

به راستی که میزان در مشاهده صورتهای غیبی، انسلاخ نفس از طبیعت و رجوع به عالم غیبی می باشد... پس به اندازه صفای نفس، (انسان) به عوالم غیبی اتصال پیدا می کند.

انسلاخ و جدا شدن از عالم طبیعت، ارادی و اختیاری است لذا خداوند اسلام را، راه ارادی و اختیاری جهت رسیدن به منزل حقیقی قرار داده است.

«...اسلام است که می تواند انسان را از مرتبه طبیعت تا مرتبه روحانیت و تا فوق روحانیت تربیت کند...»^{۲۷}

اگر جهان در مقام تکوین، آیه حق است و بر اساس حبّ و درک، حق را ستایش می کند و جمال خداوندی را می طلبد، انسان نیز در بعد ارادی و اختیاری باید همگام با جهان و با آگاهی کامل و شناخت حقیقت و دوستی تام، به حمد و تسبیح حضرت حق قیام کند. این همان مطلبی است که امام خمینی (ره) با همه توانش در پی تحقق آن در وجود خود و در وجود

تک تک انسانها بود.^{۲۸}

و برآستی که نه تنها هستی ادراکی و شهودی اش در نظر به جهان و انسان بلکه حقیقت آنها در بیانش راجع به مسئله عبودیت ظاهر می گردد.

در پایان این مقاله - هر چند فشرده - به بینش آن ابرر عارف به حق در عبودیت اشاره می کنیم و حسن ختام آن را مطالبی از آن بزرگوار راجع به تهذیب نفس قرار می دهیم.

عبودیت در هستی ادراکی و شهودی
امام خمینی

عبودیت، امری تشکیکی و دارای مراتب بسیار بوده و به معنای راه یافتن به مقام بندگی می باشد. شکی نیست که در هستی ادراکی توحیدی امام (ره) رابطه انسان با هر موجودی رابطه ای ادراکی و آگاهانه است. رابطه انسان با خود، با خدا، با طبیعت، با مردم و هر

۲۶ - تعلیقات علی شرح الفصوص، مؤسسه پاسدار اسلام، ص ۳۶.

۲۷ - صحیفه نور، ج ۸، ص ۳.

۲۸ - رک: مجموعه صحیفه نور، کتب عرفانی امام شرح بر فصوص الحکم، و سرگذشتهای ویژه از زندگی امام...

موجود دیگر، رابطه‌ای ادراکی است و چگونگی ادراکش نسبت به خود، تعیین کننده کیفیت رابطه نیز هست و حدّ و اندازه رابطه، بستگی به حدّ معرفت دارد. بنابراین تمام محور، ادراک است که نحوه و حدّ آن تعیین کننده کیفیت و حدّ رابطه است. نیز شکی نیست که در دیدگاه توحیدی امام(ره) رابطه انسان با هر موجودی و با خودش، رابطه شعور با شعور، علم با علم است. رابطه انسان با طبیعت و اجسام و جمادات رابطه شعور با شعور است نه رابطه شعور با عدم شعور؛ زیرا امام(ره) وجودی را که عین وابستگی و جلوه آن متجلی است، شعوری می‌داند که از شعور و علم مطلق صادر شده است و بر اساس آن، تحمید و تسبیح پروردگار را می‌کند.^{۲۹} بر اساس این دیدگاه، انسان در جهانی زندگی می‌کند که دارای شعور و حیات است و این شعور پراکنده در عالم، جلوه و شعاعی از علم نامتناهی حضرت حقّ است که محیط بر تمام آن شعورها است آنچنان که محیط بر تمام آن وجودها است.

و نیز در بینش توحیدی امام(ره)

شکی نیست که موجودات، جلوه وجود مطلق هستند و هر موجودی در حدّ وجودی خویش، نشان دهنده آن اراده، قدرت، علم و حیات مطلق است و این گونه نیست که این جلوه، جهت استقلال در آن باشد، بلکه حقیقتش وابستگی است لذا فرمود:

إعلم أنّ لكلّ موجودٍ جهة ربوبية هي ظهور الحضرة الربوبية فيه و كلّ تأثير و فاعلية و ايجاد في العالم فهو من الرّب، الظاهر فيه، فلا مؤثّر في الوجود إلا الله...^{۳۰}
هر موجودی دارای جهت ربوبیت است که این جهت ظهور حضرت پروردگار در اوست پس هر تأثیر و فاعلیت و ایجاد در جهان از الوهیت و پروردگاری است که در آن موجود، ظهور یافته است پس جز خدا مؤثری در وجود نیست....

و نیز شکی نیست که جلوه اتمّ و کامل، انسان کامل است که مظهر تمام اسما و صفات الهی است که عنوان اسم اعظم حضرت حقّ را دارد و این اسم اعظم، همان مقام رسالت و ولایت و خلافت است که در حقیقت حضرت

.....

۲۹ - تفسیر سوره حمد، ص ۲۴ - ۲۵.

۳۰ - تعلیقات علی شرح فصوص الحکم، ص ۳۸.

محمد صلی الله علیه و آله متجلی شده است و او مجلای تمام اسماء و صفات در حدود وابستگی و نزدیکی اش به خدای متعال است.

«خدای جلّ مجده که خواست خود و کمالات خود را در يك آیینۀ تمام نما ببیند، با اسم اعظم تجلی کرد...»^{۳۱}
«و اسم اعظم به حسب حقیقت عینی، انسان کامل است که خلیفۀ خدا در (میان) عالمیان است و آن حقیقت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که به عین ثابت^{۳۲} متحد با اسم اعظم در مقام الوهیت است و سایر اعیان ثابته، تعینات بلکه اسماء الهی از تجلیات آن حقیقت هستند...»^{۳۳}

«امام صادق(ع) فرمود: برآستی اسم اعظم هفتاد و سه حرف است و به محمد صلی الله علیه و آله هفتاد و دو حرف بخشیده شده است»^{۳۴}

پس شکی نیست در اینکه حقیقت رسالت و ولایت محمد و اهل بیت(ع) در هر موجودی ظهور کرده و هیچ موجودی در عالم وابستگی نیست جز اینکه ولایت حضرت محمد(ص) و اهل بیت آن حضرت را با خود دارد نه به نحوی که بر وجودش افاضه شده

باشد و نه به اینکه در وجودش چنین ولایتی باشد، بلکه این ولایت همراه با وجود، و با آن معیت دارد، معیتی حقیقی و معنوی.

حال که نظر امام بزرگوار(ره) را در این موارد دانستی، بدان که رابطه ارادی و اختیاری انسان با خودش، با جهان، با طبیعت، با خدا، با مردم و هر موجودی باید به واسطۀ ولایت و رسالت حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اهل بیت سلام الله علیهم باشد تا به عبودیت و مقام بندگی خدا راه پیدا کند و بدان که این سنت قطعی خداوند متعال در عالم وابستگی بوده و تخلف از آن، خروج از ولایت و هدایت و بندگی خداست و خروج انسان از انسلاخ طبیعت در پرتو عبودیتی است که جز از طریق رسالت و ولایت نمی‌تواند تحقق پیدا کند. اینان همان گونه که واسطۀ فیض در

.....
۳۱- مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص ۱۰۸.
۳۲- اعیان ثابته، در اصطلاح سالکان، صور اسماء الهی را گویند که صور معقوله در علم حقتند... فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۴۷.
۳۳- شرح دعای سحر، ص ۸۷.
۳۴- همان، ص ۸۵، کافی، ج ۱، ص ۲۳۰، روایت ۱.

آفرینش هستند و هستی، جمال، حبّ الهی به واسطه آنان به موجودات می‌رسد، علوم و معارف الهی نیز به واسطه آنان به انسانها می‌رسد چنانکه امام خمینی رضوان الله تعالی علیه این مطلب را به تفصیل در کتاب مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية بیان فرموده‌اند.

حقیقت وجودی انسان و هر موجود دیگر از نظر خلقت و آفرینش و تکوین، پیوند وجودی با ولایت مطلقه حضرت محمد(ص) و اهل بیت(ع) دارد.

به عبارت دیگر، داشتن ولایت مطلقه انسان کامل، جبلی انسان^{۳۵} و هر موجودی است و به این واسطه تسلیم مقام حضرت حقّ و در پی رضای اوست و این پیوند، حقیقت عبودیت و مقام بندگی است. انسان طبق این سنت، از بعد ارادی و اختیاری با آن مقام مطلقه، مقام اسم اعظم و انسان کامل باید ارتباط خاص داشته باشد. چنین پیوند و رابطه و هماهنگی‌ای با نظام آفرینش، حقیقت عبودیت و بندگی است و آنگاه که انسان مراتب عبودیت را طی کند، مظهر و محل

تجلی ولایت رسول الله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم می‌شود. البته در هر مرتبه‌ای به مقتضای آن مرتبه از عبودیت مظهر ولایت است و به این واسطه مظهر اسماء و صفات الهی خواهد بود چنانکه امام(ره) در تعلیقات بر شرح فصوص الحکم (صفحات ۳۹ - ۴۱) به این مطلب پرداخته و پس از

بیان حقیقت عبودیت می‌فرماید:

فالولاية الأحمدية الجمعية مظهر الاسم
الأحدی الجمعی و سائر الاولیاء مظاهر
ولایتہ و محال تجلیاتہ.

و نیز در شرح دعای سحر فرمود:

«عبادات، بلکه عقاید به منزله هیولنی و ظاهرند و ولایت، صورت و باطن آنهاست. به همین جهت اگر کسی بمیرد و برای او امامی (معصوم) نباشد، مردارش، مردار جاهلیت، کفر، نفاق، و گمراهی است، و ماده و هیولنی جز به صورت و فعلیت، وجودی ندارند»^{۳۶} و به طور قهر و حتم، عبادات

۳۵ - شرح دعای سحر، ص ۸۶.

۳۶ - قال علی بن العسین - رضی الله عنه - ... وقال
ایضاً: إن الله عزّ وجلّ أخذ ميثاق من یحبّنا وهم
فی أصلاب آبائهم فلا یقدرون علی ترک ولایتنا
لأن الله جعل جبلیتهم علی ذلك. ینابع المودّه،
ص ۲۱.

بدون ولایت، حقیقتی نخواهند داشت. امام رضوان الله علیه چنانکه از آثار علمی و عملی ایشان ظاهر است، به مرتبه عالی از عبودیت رسیده بود و با مقام ولایت مطلقه رسول خدا و اهل بیت (ع) پیوندی خاص داشت. او نور ولایت و امامت را که مظهر نور خدا و ولایت خدا بود در ذرات موجود مشاهده می کرد و بر اساس همین شهود سخن می گفت، حرکت می کرد، رابطه با خدا، انسان و جهان داشت. ظهور حقیقی هستی ادراکی توحیدی و هستی شهودی او در مقام تسلیم و رضا بود که حقیقت عبادت و دین است چنانکه امیر المومنین (ع) فرمود:

الدین شجرة أصلها التسليم والرضا.^{۳۷}
حجت الاسلام و المسلمین، آقای سید احمد خمینی در این مورد می گویند:

عبادت و ارتباط امام با خدا چیزی نیست که بتوانم ترسیمش کنم. تا آنجا که توانسته ام با دوستان پدر تماس گرفته ام و از مادرم در این باره سؤاها کرده ام، همه بر این قولند که امام با خدای خود رابطه ای خاص داشته و دارد. امام چنان در خدا فانی است و

چنان از معشوق خود سخن می گوید که موی بر اندام انسان راست می شود، گاهی در مصائب و گرفتاری ها که مسئولین، خدمت امام می رسند، ایشان از خدا سخن می گوید که گویی هیچ نمی بینند جز خدا، چنان می گویند نترسید، خدا با ماست و چنان از باور و اعتقاد، متکی به خدا می باشند که نور ایمان را در دل های حاضرین می پاشند. شوخی نیست که تمام دوستان امام او را عابد و زاهد یافته اند. نمازهای شب و راز و نیاز امام و گریه و ناله در نیمه های شب چنان شدید است که انسان بی اختیار به گریه می افتد...^{۳۸}

ظهور هستی ادراکی و شهودی امام را وقتی در تمام ابعاد و شئون زندگی امام قدس سره الشریف می توان فهمید که تمام دوران زندگی پر از معنویت او را مورد دقت قرار دهیم.

او حقیقت و نوری بود که در اندیشه و عمل درخشید و حقیقت ولایت را در حد و مرتبه عالی از اندیشه

.....
۳۷ - شرح دعای سحر، ص ۷۷ - ۷۸.
۳۸ - سرگذشتهای ویژه، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۲، ص ۱۲۶.

و عمل خویش در تمام ابعاد و شئون دینی و انسانی در عصر حاضر به جهانیان نشان داد و به همگان فهماند که در پرتو عبودیت می‌توان جلوه و جمال ارادی و اختیاری حق شد.

ظهور هستی‌ادراکی و شهودی در تهذیب نفس

به جهت نگارش این موضوع در مقاله‌ای مستقل تحت عنوان «امام(قده) و تهذیب نفس» و انتشار آن در مجله نور علم، لازم است به بیان گفتاری از حضرت ایشان در این باره اکتفاء شود.

ظهور تهذیب نفس در این است که انسان در محدوده شرع و عقل قرار گیرد. نفس را در مرتبه عالی وجودی‌اش (روح انسان) به صفات حمیده زینت دهد و در مرتبه نازل وجودی‌اش (حیوانی) از رذایل پاک نماید و به کنترل مرتبه عالی در آورد و به آن رنگ انسانی دهد. تهذیب نفس، حقیقتی است که همه انسانها به آن محتاجند. حضرت امام می‌فرمایند:

...ما محتاج به اصلاح هستیم. ما محتاج به تهذیب نفس هستیم. تا آن دم

آخر ما محتاجیم. پیغمبرها هم محتاجند، انبیای بزرگ هم محتاجند منتها آنها احتیاج خودشان را فهمیده‌اند و دنبالش کرده‌اند...^{۳۹}

تهذیب نفس، معلول حرکت به سوی خدا و از نقص به سوی کمال است که جلوی ظهور نفس اماره را می‌گیرد و این بت را در وجود انسان می‌شکند.

«آن چیزی که اساس است، سیر الی الله است، توجه به خداست همه عبادات برای اوست همه زحمات انبیاء از آدم تا خاتم برای این معنا هست که سیر الی الله باشد شکستن بتِ نفس که بالاترین بتهاست»^{۴۰}

در سیر الی‌الله، هستی‌ادراکی توحیدی، ابتدا در قلب ظهور پیدا می‌کند و از آنجا به دیگر اعضا و جوارح می‌رسد. وقتی قلب ایمان آورد و تسلیم شد همه اعضا تسلیم می‌شود چنانکه فرمود:

...همه مسائل از قلب انسانی شروع می‌شود اگر چنانکه قلب، يك

.....

۳۹ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۱۵.

۴۰ - همان، ص ۵۵.

سرچشمه نور و هدایتی در آن باشد زبان هم به نورانیت قلب، منور می‌شود، چشم هم به نورانیت قلب منور می‌شود، همه اعضای انسان که تابع قلب است، وقتی قلب الهی شد همه چیز انسان الهی می‌شود یعنی حرف که می‌زند حرفش هم الهی است استماع هم که می‌کند استماعش هم الهی است، راه هم که می‌رود راه رفتنش هم الهی است...^{۲۱}

این قانون، قطعی و مسلم است که هر شخصی تا از اصلاح و تهذیب نفس خود شروع نکند قادر به اشاعه آن در اجتماع و در ابعاد مختلف اجتماعی نخواهد بود. به بیان امیرالمؤمنین علیه السلام انسان ابتدا باید خود را سیاست و تأدیب کند تا قادر به سیاست و تأدیب جامعه شود.^{۲۲}

«...قضیه خود بینی ارث شیطان است...دردها دوا نمی‌شود، الا اینکه این خصیصه شیطانی از بین برود...ولو این علم اعلائی که علم فلسفه یا عرفان است، اگر این خصیصه شیطانی باشد، حجاب است، العلم حجاب الأكبر... اگر بخواهد کسی تهذیب بشود، با علم تهذیب نمی‌شود،

علم انسان را تهذیب نمی‌کند، گاهی علم انسان را به جهنم می‌فرستد، گاهی علم توحید انسان را به جهنم می‌فرستد... با علم درست نمی‌شود، تزکیه می‌خواهد، یزکیهم، تزکیه مقدم است بر همه چیز... بر عهده کی است که جامعه را تهذیب کند؟ بر عهده علماء، بر عهده دانشمندان، بر عهده اندیشمندان، بر عهده ائمه جمعه، بر عهده مدرسین، بر عهده علمای بلاد... اگر بخواهد تهذیب کند جامعه را، اول از خودش باید شروع کند و بعداً تکلیف‌دارد که جامعه خودش را تهذیب کند... آن وقتی کلام تأثیر دارد که از قلب مهذب و پاک‌بیرون بیاید... اگر چنانچه قلب، قلب رحمانی شد، الهی شد توجه به خدا کرد از خدا همه چیز را خواست همه چیز را به دست او دانست او می‌تواند مردم را تهذیب کند...»^{۲۳}

آسانی که تهذیب نفس ندارند، مظهر هستی ادراکی و شهودی توحیدی

۴۱ - همان، ج ۸، ص ۶۵ - ۶۶.
۴۲ - نهج البلاغه فیض الاسلام، حکمت ۷۰.
۴۳ - صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۹۲.

نخواهند بود. به همین جهت وجودشان دارای اثرات منفی بوده و مضر به اسلام و جامعه اسلامی هستند.

«بسیار اشخاص هستند که دانشمندند، خیلی هم دانشمندند لیکن چون تربیت اسلامی ندارند وجودشان گاهی ضرر می‌زند به کشور و ضرر می‌زند به اسلام. این فرقی نیست مابین اینکه دانش، علوم قدیمه باشد یا علوم جدیده، چه در جانب علمای اسلام و روحانیون و چه در جانب شما دانشجویان و دانشگاهی‌ها و سایر طبقاتی که در صدد تعلیم و تعلم هستند، حالا این یاد گرفتن همراه با يك تربیت صحیح و تزکیه نفس و درست راه رفتن نباشد... در تعبیر قرآن کریم این است که مثل يك حیوانی، الاغی می‌ماند که به پشتش کتاب بار باشد... اگر دانشگاهها درست نشود و مدرسه‌های ما هم درست نشود، امید اینکه يك جمهوری اسلامی ما پیدا کنیم، نداریم...»^{۲۴}

شرط اصلی انتقال از هستی ادراکی به هستی شهودی توحیدی این است که انسان نفسش را از ماده و شائبه‌های مادی بیرون آورد.

آنگاه که انسان پس از کسب هستی ادراکی توحیدی به تابعیت دین و عقل در آید و به بیان امام امت نفس از طبیعت و شائبه‌های مادی بیرون آید، به مشاهده صورتهای غیبی نایل خواهد شد و به عالم غیبی باز خواهد گشت^{۲۵}

امام(ره) در کتاب سر الصلاة راجع به خروج از هستی ادراکی به هستی شهودی چنین نگاشته‌اند:

«...مرتبه اول حضور قلب... آن است که با علم برهانی، عالم رامحضر ربوبیت بداند و عبادت خود و جمیع حرکات باطن و ظاهر را عین حضور و نفس محضر بداند.

و مرتبه دوم حضور قلب در تجلی فعلی، مرتبه ایمان و اطمینان است که از تذکر حبیب در سر و علن و مناجات با ذات مقدس و خلوت با او حاصل می‌گردد، و در این صورت، نورانیت عبادت بسیار شده و سرّی از اسرار عبادت بر قلب عابد منکشف می‌شود...»^{۲۶}

.....

۲۴ - همان، ج ۸، ص ۵۰ - ۵۱.

۲۵ - تعلیقات علی شرح الفصوص، ص ۳۶.

۲۶ - سر الصلاة، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۰.

ص ۴۴ - ۴۵.



جایگاه تفکر فلسفی در الهیات از دیدگاه فیلسوف شهید مطهری (ره)

علی ربانی گلپایگانی

مطهری که در طهارت روح و قوت ایمان و قدرت بیان کم نظیر بود، رفت و به ملاّ اعلا بیوست لیکن بد خواهان بدانند که با رفتن او شخصیت اسلامی و علمی و فلسفی‌اش نمی‌رود.

امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)

قبل از هر چیز لازم است با توضیح مختصری موضوع را کاملاً روشن نماییم تا از هر گونه پیشداوری ناصوابی جلوگیری شود. موضوع بحث از دو واژه ترکیب یافته

است: یکی تفکر فلسفی و دیگری الهیات و اینک توضیح این دو واژه:

الهیات یا خدا شناسی

واژه الهیات در اصطلاح فلاسفه و متکلمان اسلامی در موارد ذیل به کار می‌رود:

أ: الهیات بالمعنی الأعم، که مرادف با فلسفه اولی و فنّ اعلی است و مشتمل بر مباحث عمومی حکمت الهی و فلسفه اولی می‌باشد.

ب: الهیات بالمعنی الأخص که مباحث مربوط به خدا شناسی یعنی اثبات ذات و بررسی صفات خداوند را شامل می‌گردد.

ج: گاهی نیز همه بحثهای اعتقادی را - که موضوعات مباحث علم کلام را تشکیل می‌دهند - الهیات می‌نامند.

از اصطلاحات مزبور آنچه مورد نظر این نوشتار است، اصطلاح دوم می‌باشد.

تفکر فلسفی چیست؟

از جمله واژه‌هایی که دستخوش تطورات بسیاری گردیده و در معانی مختلفی به کار رفته است، واژه فلسفه می‌باشد. چنانکه استاد شهید در این باره گفته‌اند:

لفظ فلسفه اخیراً در موارد زیادی به کار برده شده و در نتیجه دارای معنای ابهام آمیزی شده است به طوری که هر کس از لفظ فلسفه پیش خود معنایی می‌فهمد تا جایی که بعضی گمان می‌کنند فلسفه یعنی اظهار نظرهای آمیخته با بهت و تحیر در باره جهان...^۱

بررسی و نقد اظهار نظرها و اصطلاحات مختلف در باره فلسفه از غرض این مقاله بیرون است و ما در اینجا به ذکر مقصود خود از تفکر فلسفی بسنده می‌کنیم:

.....

۱ - اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، دار العلم، ج ۱، ص ۴

مقصود از تفکر فلسفی، تفکر عقلانی است که از نظر منطق صورت، از روش استدلال قیاسی بهره می‌گیرد؛ و از نظر منطق ماده، روش برهان را به کار می‌بندد. چنانکه فیلسوف شهید در تعریف فلسفه گفته‌اند:

فلسفه عبارت است از يك سلسله مسائل بر اساس برهان و قیاس عقلی که از مطلق وجود و احکام و عوارض آن گفتگو می‌کند.^۲
از آنچه گفته شد موضوع و هدف این مقاله بروشنی به دست می‌آید و آن تحقیق پیرامون جایگاه روش استدلالهای عقلی و برهانی در بحثهای خداشناسی است.

تفکر عقلی در قرآن کریم

تفکر عقلی، مورد تأکید و تشویق زایدالوصف قرآن کریم می‌باشد و قرآن به انحاء مختلف سندیت عقل را امضاء کرده است. گاهی راجع به يك موضوع مورد بحث در قرآن می‌توان حدود شصت، هفتاد آیه پیدا کرد که مفاد آنها این است که غرض از طرح این موضوع تعقل و تفکر در باره آن بوده است.

قرآن، کسانی را که از اندیشه خویش سود نمی‌برند به عنوان بدترین چهارپایان توصیف کرده می‌فرماید:

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ.^۳

بدترین جنبنده‌ها^۴ کسانی هستند که کر و گنگ و لایعقلند.

در جای دیگر پس از طرح يك مسئله غامض و دقیق توحیدی در مورد توحید افعالی و توحید فاعلی، کسانی را که اهل تعقل نیستند به سختی نکوهش نموده است چنانکه می‌فرماید:

.....

۲ - همان، ص ۸.

۳ - سوره انفال (۸): ۲۲.

۴ - لفظ دابه علاوه بر چهارپایان شامل حشرات نیز می‌شود، اما در زبان عربی بر چهارپایان نظیر اسب و دراز گوش و گاو و استر اطلاق می‌شود.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ.^۵

هیچ کس را نرسد که ایمان بیاورد مگر به اذن الهی و بر آنان که تعقل نمی‌کنند پلیدی قرار می‌دهد.

علاوه بر این دو آیه و آیات دیگری که با دلالت مطابقی دعوت به تعقل نموده است، آیات بسیار دیگری نیز وجود دارد که با دلالت التزامی سندیت عقل را امضاء می‌کند. یعنی سخنانی گفته است که بدون حجیت عقل پذیرفتنی نیست. مثلاً از حریف، استدلال عقلی می‌طلبد (قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ) و خود در اثبات معارف توحیدی از حجت عقلی بهره گرفته و قیاس منطقی به کار می‌برد:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا.^۶

قرآن کریم اصل علیت و معلولیت را که بر پایه تفکرات عقلایی استوار است نه تنها در نظام تکوین که در عرصه تشریح نیز به رسمیت می‌شناسد و به همین جهت برای احکام و دستورهای شرعی، فلسفه ذکر می‌کند. معنای این امر این است که حکم و دستور الهی، معلول آن مصلحت است و لذا علمای اصول می‌گویند: مصالح و مفاسد در سلسله علل احکام قرار می‌گیرند. مثلاً در باره تشریح فریضه نماز می‌فرماید:

اقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ.^۸

و در باره تشریح فریضه روزه می‌فرماید:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.^۹

و همین گونه است در باره سایر احکام، نظیر زکات، جهاد و ...

دلیل دیگری که بر اصالت عقل نزد قرآن دلالت دارد مبارزه قرآن با عوامل مزاحم عقل و بیان لغزشگاههای فکری بشری است و بر این اساس پیروی از ظن

.....

۸ - سوره عنکبوت (۲۹): ۴۵.

۹ - سوره بقره (۲): ۱۸۳.

۵ - سوره یونس (۱۰): ۱۰۰.

۶ - سوره بقره (۲): ۱۱۱.

۷ - سوره انبیاء (۲۱): ۲۲.

و گمان را بشدت نکوهش نموده و فرموده است:

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ.^{۱۰}

همان گونه که تقلید کورکورانه از روش گذشتگان را لغزشگاه دیگری برای اندیشه و فکر دانسته و آن را بشدت مذمت نموده است. چنانکه می فرماید:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاءُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ.^{۱۱}

امام علی (ع) و تفکر عقلی

پس از قرآن کریم امام علی علیه السلام نخستین فردی است که باب تفکر عقلی در معارف توحیدی را بر روی مسلمانان گشود. او بود که اولین بار در باره ذات و صفات باری و درباره حدوث و قدم، بساطت و ترکیب، وحدت و کثرت و مانند آن، بحثهای عمیقی را مطرح کرد که در نهج البلاغه و روایات مستند شیعه مذکور است.^{۱۲}

همه محققان اهل سنت اعتراف دارند که علی علیه السلام حکیم اصحاب بود و عقل او با مقایسه با عقول دیگران نوع دیگر بود. از ابو علی سینا نقل شده که گفته است:

كَانَ عَلِيٌّ (ع) بَيْنَ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) كَالْمَعْقُولِ بَيْنَ الْمَحْسُوسِ .

علی در میان یاران رسول خدا مانند کلی در میان جزئیات محسوسه بود و یا مانند «عقول قاهره» نسبت به «اجسام مادیه» بود.^{۱۳}

ابن ابی الحدید معتزلی در این باره سخنی نغز و واقع بینانه دارد که در تأیید

.....

۱۰ - سورة انعام (۶): ۱۱۶.

۱۱ - سورة بقره (۲): ۱۷۰، مطالب یاد شده نقل تلخیص گونه ای است از فصل دوم کتاب شناخت قرآن استاد شهید مطهری (ره).

۱۲ - آشنایی با علوم اسلامی (کلام، عرفان) انتشارات صدرا، ص ۵۴.

۱۳ - سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، ۱۳۵۴، ص ۴۳.

کلام استاد شهید یادآور می‌شویم، می‌گوید:

حکمت و بحث عقلانی پیرامون حقایق الهی را احدی از عرب نمی‌دانست و در آثار بر جای مانده از بزرگ و کوچک آنان چیزی در این باره یافت نمی‌شود... و نخستین فردی از عرب که قدم در این میدان نهاد علی (ع) بود. به همین جهت مباحث دقیق توحید و عدل در جای جای کلمات و خطابه‌های او پراکنده است و در سخنان هیچ يك از صحابه و تابعین حتی يك کلمه از این مباحث دقیق توحیدی یافت نمی‌شود و حتی آنان قادر بر تصور آن نیز نبودند و قدرت فهم و درک آن را نیز نداشتند.^{۱۲}

دفع يك اتهام بی اساس

گفتار ابن ابی الحدید پاسخ بجا و مناسبی است از توهمی که دامنگیر احمد امین مصری و برخی دیگر شده است. آنان در انتساب نهج البلاغه به علی علیه السلام تردید کرده می‌گویند:

عرب قبل از فلسفه یونان با این نوع بحثها و تجزیه و تحلیلها و موشکافی‌ها آشنا نبود. این سخنان را بعدها آشنایان با فلسفه یونان ساخته‌اند و به امام علی بن ابیطالب نسبت داده‌اند.

پاسخ این است که نه تنها عرب با آن معارف بلند و تفکر عقلانی عمیق آشنا نبود، غیر عرب و یونان و فلسفه یونان هم آشنا نبود. اینها از مختصات فلسفه اسلامی است که مایه‌های آن را از قرآن و نهج البلاغه گرفتند و حتی در میان فلاسفه اسلامی نیز تنها حکمت متعالیه صدرایی است که توانسته است از معارف قرآن و نهج البلاغه بیش از دیگران الهام گرفته و بحثهای عقلی معارف دینی را بر پایه اصول و مبادی مطرح شده در قرآن و نهج البلاغه تبیین نماید.

.....
۱۲ - شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۷۰ - ۳۷۱، شرح خطبه ۸۶.

صدرالمتألهین که اندیشه‌های حکمت الهی را دگرگون ساخت، تحت تأثیر عمیق کلمات علی علیه السلام بود، روش او در مسائل توحیدی بر اساس استدلال از ذات به ذات و از ذات بر صفات و افعال است و همه اینها مبتنی است بر صرف الوجود بودن خداوند، و آن، بر پایه يك سلسله اصول کلی دیگر که در فلسفه عامه او مطرح است، بنا شده است.

وقتی که ما می‌بینیم:

اولاً: مسائلی در نهج البلاغه مطرح است که در عصر سید رضی، گرد آورنده نهج البلاغه، در میان فلاسفه جهان مطرح نبوده است از قبیل اینکه وحدت ذات واجب از نوع وحدت عددی نیست و عدد در مرتبه متأخر از ذات اوست و اینکه وجود او مساوی با وحدت است.

و ثانیاً: می‌بینیم تکیه گاه، در این کتاب با بحثهای فلسفی متداول جهان تا امروز متفاوت است. چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که این سخنان از طرف آشنایان با مفاهیم فلسفی آن روز اختراع شده است؟^{۱۵}

ائمه اطهار و احياء تفکر عقلی

پس از امام علی (ع) دیگر امامان معصوم هر يك به تناسب شرایط زمان و فرصتهایی که در زمینه نشر معارف دینی داشتند، بر پایه تفکر عقلی به تبیین و نشر معارف توحیدی پرداختند که بارزترین جلوه شکوفایی آن در زمان امام صادق (ع) و امام رضا (ع) نمایان گردید و حتی متفکران بنامی در مکتب اندیشه پرور اهل بیت (ع) پرورش یافتند که در تبیین معارف اعتقادی به شیوه بحثهای عقلی و منطقی بر رقیبان خود برتری داشتند.

در میان اصحاب امام صادق (ع) گروهی هستند که خود امام صادق (ع) آنها را به عنوان متکلم یاد کرده است از قبیل: هشام بن الحکم، هشام بن سالم، حمران

.....

۱۵ - سیری در نهج البلاغه، ص ۴۲، ۴۳ و ص ۷۱ - ۷۶ نقل به اختصار و اندکی تصرف در عبارت.

بن اَعْيَن، ابو جعفر اَحْوَل معروف به مؤمن الطَّاق، قَيْس بن ماصِر و غيرهم.
در كتاب كافي داستاني از مناظرهٔ اين گروه با يكي از مخالفين در حضور
امام صادق(ع) كه موجب نشاط خاطر امام شده نقل گرديده است.^{۱۶}
امام صادق(ع) با مقدم داشتن هشام بن الحكم - كه بر جستگي اش در علم
كلام بود - بر ارباب فقه و حديث در حقيقت مي خواسته ارزش بحثهاي اعتقادي
را بالا برد....

حضرت رضا(ع) شخصاً در مجلس مباحثه‌اي كه مأمون از متكلمان مذاهب
تشكيل مي داد شركت مي كرد و به مباحثه مي پرداخت. صورت اين جلسات در متن
كتب شيعة محفوظ است.

مستشرقان و اسلام شناسان غربي و شرقي همچنان كه مساعي
اميرالمؤمنين علي عليه السلام را مسكوت مي گذارند، همهٔ اين جريانات را - كه به
وسيلهٔ ائمهٔ اطهار در راه احياء بحثهاي عقلي در امور اعتقادي ديني صورت گرفته
است - نادیده مي گيرند و اين مايهٔ شگفتي است.^{۱۷}

در بارهٔ نقش عقل در قلمرو حكمت نظري و عملي از امام صادق(ع) روايتي
نقل شده است كه ترجمهٔ آن چنين است:

انسانها به واسطهٔ عقل، آفريدگار خود را شناخته و دانسته‌اند كه آنان
آفريده خداوند و تحت تدبير اويند و خداوند باقي و آنان فاني‌اند و از طريق
مشاهدهٔ آسمان و زمين و خورشيد و ماه و شب و روز به استدلال عقلي پرداخته و
بر وجود آفريدگار مدبر و ازلي و ابدي استدلال مي نمايند. و به كمك عقل، نيك را
از بد باز شناخته و مي دانند كه ناداني مايهٔ ظلمت و دانايي عامل نور است و اين
است دلالت و راهنمائي عقل (در قلمرو اندیشه و عمل).^{۱۸}

.....
۱۶ - اصول كافي ط المكتبة الاسلاميه، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۱۷۱ - ۱۷۳ (كتاب الحجّة، باب ۱، روايت ۴).

۱۷ - آشنائي با علوم اسلامي (كلام، عرفان)، ص ۵۶ - ۵۷.

۱۸ - اصول كافي، ج ۱، ص ۲۹، (كتاب العقل و الجهل، روايت ۳۴).

شیعه و تفکر فلسفی

طرح مباحث الهیات به وسیله ائمه اهل بیت علیهم السلام و تجزیه و تحلیل آن مسائل که نمونه و در صدر آنها نهج البلاغه است، سبب شد که عقل شیعی از قدیم الایام به صورت عقل فلسفی در آید و البته این یک بدعت و چیز تازه‌ای در اسلام نبود، راهی است که خود قرآن پیش پای مسلمانان نهاده است و ائمه اهل بیت علیهم السلام به تبع تعلیمات قرآنی و به عنوان تفسیر قرآن، آن حقایق را ابراز و اظهار نمودند. اگر توبیخی هست متوجه دیگران است که این راه را نرفتند و وسیله را از دست دادند.

تاریخ نشان می‌دهد که از صدر اسلام، شیعه پیش از دیگران به سوی این مسائل گرایش داشته است. در میان اهل تسنن گروه معتزله که به شیعه نزدیکتر بودند گرایش بدین جهت داشتند؛ ولی چنانکه می‌دانیم مزاج اجتماعی جماعت آن را نپذیرفت و تقریباً منقرض گشتند.

احمد امین مصری در جلد اول «ظهر الاسلام» این مطلب را تصدیق می‌کند. او پس از بحثی در باره جنبش فلسفی مصر به وسیله فاطمیان که شیعی بودند، می‌گوید:

«فلسفه به تشیع پیش از تسنن می‌چسبد، و این را در عهد فاطمیان مصر و آل بویه (ایران) می‌بینیم. حتی در عصرهای اخیر نیز کشور ایران از تمام کشورهای اسلامی دیگر بیشتر به فلسفه عنایت داشت...».

خطای احمد امین

ولی احمد امین در اینکه چرا شیعه پیش از غیر شیعه تمایل فلسفی داشته است، عمداً یا سهواً دچار اشتباه می‌شود. او می‌گوید: «علت تمایل بیشتر شیعه به بحثهای عقلی و فلسفی، باطنی‌گری و تمایل آنها به تأویل است. آنها برای توجیه باطنی‌گری خود ناچار بودند از فلسفه استمداد کنند.»

سخن احمد امین کاملاً بی پایه است. این تمایل را ائمه شیعه به وجود آوردند. آنها بودند که در احتجاجات، خطابه‌ها، احادیث و روایات و دعا‌های خود، عالی‌ترین و دقیق‌ترین مسائل حکمت الهی را طرح کردند، که نهج البلاغه يك نمونه آن است. حتی از نظر احادیث نبوی، ما در روایات شیعه، روایات بلندی می‌یابیم که در روایات غیر شیعی از رسول اکرم روایت نشده است.^{۱۹}

آمیختگی کلام شیعه با حدیث و فلسفه

کلام شیعه از طرفی از بطن حدیث شیعه بر می‌خیزد و از طرف دیگر با فلسفه شیعه آمیخته است. سرّ مطلب از نظر حدیثی این است که احادیث شیعه، بر خلاف احادیث اهل تسنن، مشتمل است بر يك سلسله احادیثی که در آنها مسائل عمیق ماوراء الطبیعی یا اجتماعی به شیوه منطقی مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است. علیهذا در خود احادیث شیعه، تکلم به معنی تفکر عقلانی و تجزیه و تحلیل ذهنی صورت گرفته است. به همین جهت شیعه به دو گروه: اهل الحدیث و اهل الکلام تقسیم نشده، آنچنان که اهل تسنن تقسیم شدند.

از طرفی، فلاسفه شیعه بدون اینکه فلسفه را به شکل کلام در آورند و از صورت حکمت برهانی به صورت حکمت جدلی خارج سازند، با الهام از وحی قرآن و افاضات پیشوایان دینی، عقاید و اصول اسلامی را تحکیم کردند. از این رو اگر ما بخواهیم متکلمان شیعه را برشماریم و مقصودمان همه کسانی باشد که در باره عقاید اسلامی شیعه تفکر عقلی داشته‌اند، هم جماعتی از راویان حدیث و هم جماعتی از فلاسفه شیعه را باید جزء آنها بدانیم؛ زیرا چنانکه گفتیم حدیث شیعه و فلسفه شیعه هر دو وظیفه علم کلام را بهتر از خود علم کلام انجام داده‌اند.^{۲۰}

از دیگر متفکرانی که بر این نکته تفتن یافته پرفسور هانری کربن است. نامبرده در باره الهام‌گیری تفکر فلسفی شیعی از سخنان امام علی (ع) گفته است:

۱۹ - سیری در نهج البلاغه، ص ۴۰ - ۴۲.

۲۰ - آشنایی با علوم اسلامی، (کلام، عرفان)، ص ۵۲ - ۵۵.

نهج البلاغه را می‌توان به عنوان یکی از مهمترین منابع اصول عقاید دانست که از طرف متفکران شیعی تعلیم شده است. فلسفه شیعه ترکیب و سیمای مخصوص خود را از این منبع اتخاذ کرده است... جای تأسف است که تحقیق فلسفی در این کتاب تا امروز هنوز در اروپا مورد توجه قرار نگرفته است^{۲۱}

مخالفان تفکر اسلامی

تا اینجا با طرفداران به کارگیری تفکر فلسفی در زمینه معارف توحیدی آشنا شدیم و دانستیم که این روش نخست توسط پیامبر گرامی (ص) در وحی الهی به کار گرفته شده، و پس از آن در شکل گسترده و عمیق در خطبه‌های توحیدی امام الموحّدین علی علیه السلام مورد استفاده قرار گرفته و پس از او مورد توجه و اهتمام همه امامان شیعه بوده است. و در میان متفکران اسلامی نیز فلاسفه و متکلمان به شیوه‌های مختلف از استدلالهای عقلی و منطقی در بحثهای مربوط به عقاید دینی استفاده نموده، و در این میان دانشمندان شیعه بر دیگران پیشی گرفته‌اند. اکنون به بررسی آراء مخالفان بهره‌گیری از روش تفکر عقلی در زمینه معارف توحیدی می‌پردازیم. مخالفان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: ۱- اهل حدیث، حنابله و اخباریون، ۲- طرفداران روش حسی و تجربی.

* ۱- اهل الحدیث و حنابله

در صدر اسلام و در میان عامه دو جریان متضاد از نظر تدبر و تعمق در مسائل ماوراء الطبیعی قرآن و سنت پدید آمد. عده‌ای به نام «اهل حدیث» که معلوماتشان در حدود نقل و روایت احادیث بود و در رأس آنها «حنابله»، هر گونه بحث و تعمق و تجزیه و تحلیل در این مسائل را ناروا می‌شمردند. ولی معتزله اجتهاد و استنباطشان این بود که باید در عمق این مسائل وارد شد و تجزیه و تحلیل کرد.

سفیان بن عیینه که یکی از فقهاء اهل سنت است، گفته است:

.....

۲۱- تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه دکتر اسدالله مبشری، ص ۲۸.

«هر چه خداوند خودش را در قرآن توصیف کرد نباید تفسیر کرد و در باره اش بحث نمود. تفسیر این گونه آیات، تلاوت آنها و سکوت در باره آنها است.»
در باره مالك بن انس (م ۱۷۹ق) یکی از فقهاء چهارگانه عامه نوشته‌اند:
شخصی از مالك در باره آیه الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى سؤال کرد. وی آنچنان خشمناك شد که هرگز آنچنان خشمناك دیده نشده بود؛ عرق بر چهره اش نشست، جمع حاضر همه سرها را پایین افکندند. پس از چند لحظه مالك سر برداشت و گفت: کیفیت، نا معقول، و استواء خداوند بر عرش، معلوم، و اعتقاد به آن، واجب، و سؤال هم بدعت است.»

مالك آنگاه خطاب به پرسش کننده گفت: تو که چنین پرسشهایی می‌نمایی، می‌ترسم گمراه باشی. سپس فرمان داد او را از جلسه خارج کردند.
این جمله: «الْكَيْفِيَّةُ مَجْهُولَةٌ وَ السُّؤَالُ بِدْعَةٌ» ظاهراً جمله شایعی بوده است که در آن زمان همه اهل حدیث در پاسخ پرسش کنندگان گستاخ! این گونه مسائل، می‌گفته‌اند. عین همین جمله از احمد بن حنبل (م ۲۴۱ق) نقل شده است.^{۲۲}

* ۲ - اخباریون شیعه

آنچه مایه تأسف است اینکه در قرن متأخر، طرز تفکر اهل حدیث عامه در میان شیعه هم رسوخ یافت. در شیعه نیز گروهی پیدا شدند که هر گونه تعمق و تفکر در معارف الهی را بدعت و ضلالت شمردند. این گروه که همان اخباریون شیعه‌اند در قرنهای دهم تا چهاردهم و مخصوصاً در قرنهای دهم و یازدهم دنباله رو افکار اشاعره (و اهل حدیث) بودند. البته آنچه در شیعه پدید آمد اولاً عمومیت نداشت، و ثانیاً تا آن درجه شدید نبود و البته نمی‌توانست آن عمومیت یا شدت را که در میان دیگران پیدا شد، پیدا کند اما کم و بیش تا آن اندازه که آزار اهل تحقیق را فراهم آورد، در اعصار اخیر وجود داشته و دارد. صدر المتألهین در مقدمه اسفار از همین

.....

۲۲ - اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۱۷ - ۱۸.

طبقه می‌نالد. آنجا که می‌گوید:

همانا گرفتار جماعتی شده‌ایم که چشمشان از دیدن انوار و اسرار حکمت ناتوان است... اینها تعمق در امور ربّانی و معارف الهی و تدبر در آیات سبحانی را بدعت و هر گونه مخالفت با عقاید عامیانه را ضلالت می‌شمارند. گویی اینان حنابله از اهل حدیثند که مسئله واجب و ممکن و قدیم و حادث برایشان از متشابهات است، و تفکرشان از حدود اجسام و مادیات بالاتر نمی‌رود...^{۲۳}

آری نظریه حنابله و اهل حدیث هنوز هم طرفدارانی دارد و برخی از اعظام محدثان شیعه در اعصار اخیر صریحاً اظهار می‌دارند که حتی مسئله یگانگی خدا صد در صد يك مسئله آسمانی است، و از نظر عقل بشر دلیل کافی ندارد و تنها باید از راه تعبد به گفته شارح ملتزم شویم که خدا یکی است.^{۲۴}

نقد نظریه اهل حدیث و اخباریون

حکمای الهی در پاسخ این دو گروه می‌گویند:

۱ - عقل عنصری آسمانی است

درست است که به گفته شما خبر آسمان را هم باید از آسمان شنید؛ ولی این نیروی حیرت انگیز به نام عاقله که خدای آسمان در سرشت این موجود زمینی به نام انسان نهاده است، يك عنصر آسمانی است نه زمینی؛ همچنان که در احادیث وارد شده است که «خداوند سرشت آدمی را از سرشت حیوان و فرشته مرکب ساخت». و بنابراین مانعی ندارد که پاره‌ای از حقایق آسمانی با این نیروی آسمانی قابل تحقیق باشد.

آنچه مسلم است اینکه این نیرو و آن قدرت را ندارد که تمام خبرهای آسمانی را کشف کند و به همین دلیل، بشر در زندگی خود نیازمند به وحی است؛ ولی چنین

.....
۲۳ - مدرك قبل، ص ۲۰؛ سیری در نهج البلاغه، ص ۴۶.

۲۴ - باورقی اصول فلسفه، ج ۵، ص ۱۱.

نیست که این نیرو، از تحقیق در برخی مسائل آسمانی از قبیل مبدأ و معاد به طور کلی ناتوان باشد. اینکه در دین مقدس اسلام تقلید در اصول دین به هیچ وجه جایز نیست و منحصرأً از راه تحقیق و استدلال باید تحصیل شود، دلیل بارزی است بر این که اسلام، مسائل آسمانی را در حدود اصول دین برای عقل انسان قابل تحقیق می‌داند.^{۲۵}

۲ - هدف از خبرهای آسمانی در الهیات چیست؟

در وحی اسلامی یعنی در قرآن و سنت، خبرهای آسمانی زیادی در الهیات برای شنیدن هست.

در قرآن و نهج البلاغه و خطب و احتجاجات و ادعیه، مسائلی مطرح شده از قبیل: اطلاق و لاحدی و احاطه قیومی خداوند و اینکه او هستی مطلق و نامحدود است، چیستی (ماهیت) ندارد، هیچ زمان و مکانی از او خالی نیست، وحدت او عددی نیست، زمان و مکان و عدد در مرتبه متأخر از او یعنی در مرتبه فعل اوست... با همه چیز است ولی نه به نحو تقارن، و بیرون از هر چیز است ولی نه به نحو انفصال و جدایی، همه چیز از اوست و بازگشت همه چیز به سوی اوست، او بسیط است و هیچ گونه جزء برای او فرض نمی‌شود، صفاتش عین ذاتش است، هم اول است و هم آخر و هم ظاهر است و هم باطن... کلام او عین فعل و ابداع اوست و...

هدف وحی اسلامی از گزارش این همه خبرها چه بوده است؟ آیا هدف این بوده که يك سلسله درسها برای تدبر و تفکر و فهم و الهام‌گیری، القاء کند و اندیشه‌ها را تحريك و وادار به شناوری در دریای بیکران معارف الهی نماید، یا اینکه هدف این بوده که يك سلسله مطالب حل‌ناشدنی و غیر قابل فهم به منظور وادار کردن اندیشه‌ها به تسلیم و سکوت و قبول کورکورانه عرضه بدارد؟

.....
۲۵ - اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۱۱.

اینها دستورالعمل نیست تا گفته شود وظيفه ما عمل است و بس؛ اینها يك سلسله مسائل نظری است. اگر این مسائل برای عقل بشر قابل فهم و درك نیست در طرح آنها چه سودی است؟ درست مثل این است که معلمی بر سر کلاس اول ابتدایی مسائل مربوط به دوره دانشگاه را مطرح کند و از کودکان در خواست کند که آنچه را من می‌گویم گر چه شما نمی‌فهمید ولی بپذیرید.

در حدیث است که از علی بن الحسین علیه السلام در باره توحید پرسش شد. فرمود خداوند می‌دانست در آخر الزمان گروههایی ژرف اندیش خواهند آمد، از این رو قُلْ هُوَ اللَّهُ و آیات اول سوره حدید را فرستاد، و هر کس سخنی غیر آنها بگوید هلاک شده است.^{۲۶}

عجیب این است که نظریات دقیق فلسفی و عرفانی ثابت کرده است که آیات قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ و آیات اول سوره حدید قله نهایی توحید و معرفت است.^{۲۷}

۳ - استدلال عقلی قرآن، در زمینه معارف

در خود قرآن به سبک استدلالی و برهانی بر برخی مطالب استدلال شده است. در باره توحید فرموده است:

۱ - قُلْ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا.^{۲۸}

۲ - مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ، وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ.^{۲۹}

قرآن کریم در رد پندار آنان که برای خداوند قائل به فرزند می‌باشند فرموده است:

وَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ * بَدِيعُ

.....

۲۶ - کافی، ج ۱، ص ۹۱ (کتاب التوحید، باب النسبة، روایت ۳).

۲۷ - اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۱۱ - ۱۵.

۲۸ - سوره انبیاء (۲۱): ۲۲.

۲۹ - سوره مؤمنون (۲۳): ۹۱؛ رک: اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۱۴.

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.^{۳۰}

دو آیه فوق مشتمل بر دو برهان عقلی است که هر یک عقیده وجود فرزند برای خداوند را ابطال می‌نماید. برهان نخست مبتنی بر اصل توحید و تنزه خداوند از داشتن مثل و مانند است و آیه لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ ناظر به این برهان می‌باشد. و برهان دوم مبتنی بر تنزه خداوند از صفات اجسام و قوانین عالم طبیعت، یعنی تغییر و تدریج است، و آیه کریمه: بِدِيعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... ناظر به این برهان می‌باشد.^{۳۱}

۴ - دعوت قرآن به تدبیر در معرفت خداوند

در جلد هشتم تفسیر شریف و گرانقدر المیزان ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف با الهام از آیات کریمه قرآن و روایاتی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام در این زمینه (حقیقت عرش خداوند) رسیده است بحثی ژرف و محققانه در باره همین مطلب صورت گرفته است. حضرت استادنا الاکرم علامه طباطبائی در مقدمه آن بحث چنین می‌فرمایند:

مردم در شرح امثال این آیات مسلکهای مختلف انتخاب کرده‌اند، اکثر پیشینیان (از عامه) بر آنند که بحث در این گونه آیات روا نیست، علم اینها را باید به خداوند واگذار کرد. این دسته، بحث از حقایق دینی و تعمق در ماوراء ظواهر الفاظ کتاب و سنت را ناروا می‌شمارند، اما عقل بر خلاف آنها حکم می‌کند، و کتاب و سنت نیز آنان را تأیید نمی‌نماید.

آیات قرآن به شدت تمام به تدبیر و تعمق و کوشش در معرفت خدا و آیات خدا به وسیله تذکر و تفکر و نظر و استدلالهای عقلی دعوت می‌کند، و روایات متواتر بالمعنی نیز در همین معنی آمده است. معنی ندارد به مقدمه‌ای که مستلزم

.....

۳۰ - سوره بقره (۲): ۱۱۶ - ۱۱۷.

۳۱ - در این باره به المیزان، ج ۱۱، ص ۳۶۱ رجوع شود.

نتیجه‌ای است امر شود اما خود نتیجه ممنوع باشد. دعوت به تذکر و تفکر برای معرفت است نه برای چیز دیگر...^{۳۲}

۵- سیره پیامبر(ص) و اهل بیت(ع)

وقتی به سیره شخص رسول اکرم(ص) و خاندانش مراجعه می‌کنیم هرگز به جوابهای تحکمانه و آمرانه، و به اصطلاح سر بالا بر نمی‌خوریم، در هیچ موردی سؤال را محکوم نکرده و بدعت نشمرده‌اند و جمله السؤال بدعة را که نشانه ضعف است شعار خود قرار نداده‌اند. در باره همان آیه الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى و اینکه عرش چیست؟ و استواء بر عرش چه معنایی دارد؟ مکرر از ائمه اطهار پرسشهایی شده است و در همه موارد به شرح و توضیح و تفسیر آن پرداخته‌اند. در توحید صدوق و کافی، بابی تحت همین عنوان باز شده و ائمه اطهار پاسخ گفته‌اند، از جمله مسائلی که در آیات اول سوره حدید مطرح شده است، و مطابق حدیثی که از امام سجاده(ع) نقل کردیم، آن آیات، خاص زرف اندیشان است، همین مسئله است.^{۳۳}

علیکم بدین العجائز یعنی چه؟

جمله‌ای به رسول اکرم(ص) نسبت داده شده است که: عَلَیْكُمْ بِدِینِ الْعَجَائِزِ: بر شما باد که بر دین پیر زنان باشید.

این جمله مستمسکی شده برای منکرین تعمق و تدبیر در معارف غیبی و مسائل ماوراء طبیعی.

جمله مزبور به صورت حدیث در هیچ کتاب حدیثی شیعه یا سنی دیده نشده است. معذک نظر به اینکه با ذائقه بی‌خبران موافق آمده است شهرت فراوانی کسب کرده و وسیله‌ای شده برای انکار هر گونه کوششی در این گونه مسائل و در

.....
۳۲- اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۱۹.

۳۳- همان.

نقطهٔ مقابل، عکس‌العمل‌هایی به عنوان توجیه و تأویل آن از طرف طرفداران تحقیق در معارف الهی ابراز شده است.

حقیقت این است که این جمله انتسابش به رسول اکرم ثابت نیست تا نوبت به بحث در مفهوم و معنایش برسد. مرحوم میرزای قمی اعلی‌الله‌مقامه در جلد دوم قوانین الاصول بحثی در بارهٔ جواز و عدم تقلید در اصول دین عنوان کرده است. یکی از ادلهٔ طرفداران تقلید و تعبد در اصول دین را همین حدیث می‌داند، ولی خود می‌فرماید حدیث بودن این جمله مسلم نیست و گفته‌اند کلام سفیان ثوری، فقیه و صوفی معروف عامی است. گویند عمرو بن عبید معتزلی در بارهٔ عقیده معروف معتزله در بارهٔ «مَنْزِلَةٌ بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ» سخن می‌گفت، پیرزنی با تلاوت يك آیه از قرآن به او جواب داد. سفیان ثوری که حاضر در جلسه بود گفت: عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ.

علاوه بر این، آنان که این جمله را به صورت حدیث نقل کرده‌اند، داستانی را نیز نقل نموده‌اند که روشنگر مفهوم آن جمله است. داستان این است که پیامبر اکرم (ص) با اصحاب خویش بر پیرزنی گذشت که با چرخ دستی نخ‌ریسی می‌کرد، از او پرسید خدا را به چه دلیل شناختی؟ پیرزن دستش را که به دسته چرخ بود و چرخ را به سرعت می‌گرداند، از دسته چرخ برداشت و طبعاً چرخ پس از چند لحظه متوقف شد، پیرزن گفت: به این دلیل، همچنان که این چرخ را دستی میباید که آن را به گردش در آورد، چرخ عظیم جهان را نیز که همواره در گردش است دستی مقتدر می‌گرداند، در این وقت بود که رسول اکرم فرمود: عَلَيْكُمْ بِدِينِ الْعَجَائِزِ.

بنابراین نقل، آن پیر زن، برهان محرک اول ارسطویی را با فطرت صاف و زبان ساده خود بیان کرده است و به وجهی همان راه ابراهیمی را رفته که:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ...^{۳۳}

.....
۳۳ - سورهٔ انعام (۶): ۷۶ - ۸۸.

نظامی در همین مضمون می‌گوید:

از آن چرخسی که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردنده همی گیر

مطابق این نقل و این بیان، مضمون این جمله با مقصود طرفداران تقلید و تعبد، رابطه معکوس دارد، یعنی نوعی دعوت به تحقیق، و استدلال به معرفت است نه به تقلید و تعبد و منع تفکر.^{۳۵}

* ۳ - مخالفان جدید تفکر فلسفی در معارف توحیدی

در عصر ما مخالفت با تفکر و تعمق در مسائل ماوراء الطبیعی، رنگ جدیدی به خود گرفته است: رنگ فلسفه حسّی.

چنانکه می‌دانیم در اروپا روش حسّی و تجربی در شناخت طبیعت بر روش قیاسی پیروز شد. پس از این پیروزی، این فکر پیدا شد که روش قیاسی و عقلی در هیچ جا اعتبار ندارد و تنها فلسفه قابل اعتماد، فلسفه حسّی است، نتیجه قهری این نظریه این شد که الهیات به سبب خارج بودن از دسترس حس و تجربه، مشکوک و مجهول و غیر قابل تحقیق اعلام شود و برخی، آنها را یکسره انکار کنند، این جریان بود که در جهان غرب رخ داد.

در جهان اسلام سابقه موج مخالفت با هر گونه تفکر و تعمق از طرف اهل حدیث و اشاعره از يك طرف، موفقیتهای پی در پی روش حسّی در شناخت طبیعت از طرف دیگر، و دشواری تعمق و حل مسائل فلسفی از جانب سوم، گروهی از نویسندگان مسلمان را سخت به هیجان آورد و موجب پیدایش يك نظریه تلفیقی در میان آنها شد مبنی بر اینکه الهیات قابل تحقیق است، ولی در الهیات نیز منحصرأ

.....

۳۵ - اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۲۰ - ۲۲. لازم به تذکر است که مرحوم مطهری کلام شبستری در گلشن راز، و لاهیجی در شرح آن، و نیز کلام مولانا را به عنوان نمونه‌هایی از عکس العمل طرفداران تفکر عقلی در معارف، در مخالفت با جمله مزبور و توجیه آن آورده است که به خاطر رعایت اختصار از نقل آن خود داری گردید.

لازم است از روش حسی و تجربی که برای شناخت طبیعت مورد استفاده قرار می‌گیرد استفاده کرد.

آنان مدعی شدند که از نظر قرآن تنها راه شناخت خداوند مطالعه در طبیعت و مخلوقات با استفاده از روش حسی است و هر راهی غیر این راه بیهوده است؛ زیرا قرآن در سراسر آیات خود در کمال صراحت بشر را به مطالعه در مظاهر طبیعت که جز با روش حسی میسر نیست دعوت کرده است و کلید رمز مبدأ و معاد را در همین نوع مطالعه دانسته است.

فرید وجدی در کتاب «علی أطلال المذهب المادی» و سید ابوالحسن ندوی در کتاب «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین» و همچنین نویسندگان اخوان المسلمین مانند سید قطب و محمد قطب و غیر اینها این نظر را تبلیغ و نظر مخالف را تخطئه می‌کنند.

ندوی در یک جا بحث و فحص در مسائل مربوط به ذات و صفات خداوند، آغاز و انجام جهان و سرنوشت انسان را نوعی ناسپاسی در برابر پیامبران که اطلاعاتی را به رایگان در این زمینه‌ها در اختیار بشر قرار دادند دانسته است و به حکم اینکه مبادی و مقدمات این مسائل که مربوط به ماوراء حس و طبیعت است در اختیار بشر قرار ندارد (زیرا قلمرو اندیشه بشر منحصرأ محسوسات است) طرح این مباحث را گام نهادن در منطقه‌ای تاریک و مجهول توصیف کرده است.^{۳۶}

نامرده در جای دیگر دانشمندان و اندیشوران اسلامی را که به بحث در باره ما بعدالطبیعه اهتمام فراوان ورزیده‌اند مورد نکوهش قرار داده و فلسفه الهی یونانی را چیزی جز همان معتقدات بت پرستی آنها که آب و رنگ فنی به آنها داده‌اند ندانسته و گفته است:

خداوند، مسلمانان را با تعلیمات آسمانی خود از بحث و فحص و تجزیه و

.....
۳۶- ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین، چاپ چهارم، ص ۹۷.

تحلیل در این مسائل که بی شباهت به تجزیه و تحلیل‌های شیمیایی نیست بی نیاز ساخته است، اما مسلمانان این نعمت عظمی را ناسپاسی کردند و نیرو و نبوغ خود را صرف در این مسائل کردند.^{۳۷}

بدون شك نظر امثال فرید وجدی و ندوی نوعی «رجعت» به حنبلی گری است ولی به صورت مدرن و امروزی یعنی پیوند خورده با فلسفه حسی غربی.^{۳۸} این نظریه در میان دانشمندان ایرانی نیز طرفدارانی داشته و دارد همه کسانی که از هواداران روش حسی بوده و آن را کار آمدترین و بلکه یگانه طریق معرفت در همه قلمروها می‌دانند، مدافع این طرز تفکر به شمار می‌روند. از آن جمله می‌توان از مؤلف کتاب «راه طی شده» یاد کرد. نامبرده نخست اشکالی را از طرف منکران خدا چنین مطرح کرده است:

«اشکالی که دانشمندان غیر خدا پرست دارند این است که می‌گویند چگونه کسی را که نمی‌شناسیم و نمی‌توانیم توصیف کنیم قبول نماییم؟ بعلاوه وقتی که به خدا قائل شدیم باید پی آن برویم که او از کجا آمده و چگونه درست شده است؟ پس چون مسئله حل نمی‌شود و نقطه مجهول يك مرحله عقب می‌رود، بهتر است پای خود را از حدود محسوسات طبیعت فراتر نگذاریم و از وجود و عدم خدا فعلاً صحبت نکنیم».

آنگاه در پاسخ اشکال فوق گفته است:

اولاً: هیچ پیغمبری (و بنابراین خدا) نخواسته ما خدا را کما هو بشناسیم و وصف کنیم، سهل است منع هم کرده‌اند، آنچه را ما می‌توانیم وصف یا درك کنیم ناچار از نوع خودمان است. پس خدا نیست. ثانیاً: وقتی عقب و جلو رفتن مجهول تفاوت نمی‌کند چرا بر خلاف عادت و معمولی

.....

۳۷ - مدرک قبل، ص ۱۳۵.

۳۸ - اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۲۳ - ۲۵؛ سیری در نهج البلاغه، چاپ دوم، ص ۴۷ - ۴۹.

که در همه چیز و همه جا داشته، برای هر فعلی، فاعلی و برای هر نظمی، ناظمی را سراغ می‌دهیم، در مورد فاعل کلّ و ناظم اصلی این قدر لجاج به خرج دهیم و تکبر و تجاهل نماییم؟^{۳۹}

از مجموع آنچه از مخالفان جدید تفکر فلسفی در الهیات نقل گردید دلایل عمده آنان را می‌توان امور ذیل دانست:

- ۱- یگانه طریق معتبر معرفتی، همان منطق و فلسفه حسی است.
- ۲- مبادی بحثهای مربوط به الهیات از قلمرو معرفت حسی و تجربی بیرون بوده و در نتیجه بشر قادر به شناخت خدا و صفات خداوند کماهو نیست.
- ۳- خداوند راه شناخت خود را منحصر در مطالعه طبیعت و با روش حسی دانسته است.

اینک به بررسی و نقد دلایل مزبور می‌پردازیم:

نقد دلیل اول

در باره مطلب نخست فیلسوف شهید فرموده‌اند:

ما فعلاً نمی‌توانیم از جنبه فلسفی وارد بحث ارزش تعقلات فلسفی بشویم در مقاله ارزش معلومات و مقاله پیدایش کثرت در ادراکات اصول فلسفه و روش رئالیسم بحث نسبتاً کافی در این زمینه شده است.^{۴۰}

فیلسوف شهید در پاورقی‌های مقاله «پیدایش کثرت در ادراکات» اثبات کرده‌اند که منطق حسی، بدون استفاده از یک سلسله قواعد کلی عقلی و ما قبل تجربه، قادر به استنتاج قضایا و قوانین علمی نخواهد بود، و عمده‌ترین اصول عقلانی که هر تجربه‌ای متکی به آن است دو اصل است:

- ۱- اصل امتناع صدفه،

.....

۳۹- اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۳۱، به نقل از کتاب راه طی شده، مهندس مهدی بازرگان.

۴۰- سیری در نهج البلاغه، ص ۴۹.

۲ - اصل سنخیت بین علت و معلول.

هیچ يك از این دو اصل به تجربه بستگی ندارد، و هر دو، از اصول عقلی است. که اصل اول بدیهی بوده و اصل دوم از اصل امتناع تناقض نتیجه می‌شود. علاوه بر این، روشهای مخصوصی که امثال فرانسیس بیکن و استوارت میل برای به دست آوردن علت حقیقی هر حادثه مطرح نموده‌اند، نیز اگر چه صحت هر آزمایشی موقوف به رعایت آنها است ولی صحت آن روشها را عامل تجربه، تضمین نکرده است و ناچار صحت آنها را با يك نوع استدلال عقلی که خود منکر آن هستند به دست آورده‌اند.^{۴۱}

نقد دلیل دوم

از اینجا نادرستی دلیل دوم نیز که مبتنی بر منطق و فلسفه حسی است قهراً روشن گردید، ولی در این دلیل نکته دیگری نیز به چشم می‌خورد و آن اینکه شناخت خداوند کماهو نه تنها مقدور بشر نبوده و بلکه مطلوب خداوند و پیامبران الهی نیز نیست. استاد شهید در این باره گفته‌اند:

عجبا، آیا معنی شناختن خدا که این همه بدان تأکید شده، این است که چنین تصویری مبهم و نارسا در باره خدا داشته باشیم؟! آیا معنی اینکه ما خدا را نمی‌توانیم کماهو بشناسیم و به کنه ذات و صفات او احاطه پیدا کنیم این است که در قدم اول لنگ بمانیم، تا آنجا که از پاسخ به ساده‌ترین و اولین پرسشها در باره خدا ناتوان بمانیم و آنگاه عنذر ناتوانی خود را به گردن اسلام بگذاریم و بگوییم: اسلام اساساً تفکر و اندیشه در باره این گونه مسائل را تحریم کرده است!!

هر گاه کسی در باره خدا بیندیشد و یا به کسی این اندیشه را القا کند که خدا آن موجودی است که جهان را آفریده است، اولین و ساده‌ترین پرسشی که به

.....
۴۱ - اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۲، ص ۹۶ - ۹۷.

ذهن می‌آید این است که: خدا را کی آفریده است؟ اگر بنا شود در همین جا لنگ بمانیم، خداشناسی مفهومی نخواهد داشت، بعلاوه در این صورت چه تفاوتی است میان توحید اسلامی و تثلیث مسیحی از جنبه ناتوانی عقل به پاسخگویی به ساده‌ترین سؤالات؟

بنابراین نظریه، هر گاه منکران خدا در مورد خدا اشکالاتی را مطرح کنند و از ما بپرسند، ما باید به روش قدمای اهل حدیث شانه را بالا بیندازیم و ابروها را در هم کشیم و بگوییم السؤال بدعة!! روی حنابله سفید. وانگهی بنا بر منطق گذشته که هر راه دیگر غیر راه علوم حسّی و تجربی باطل است و علوم هم‌تنهاکاری که می‌کنند این است که نظام بی‌نهایت علت و معلول جهان را به ما می‌شناساند، دیگر فاعل کلّ و ناظم اصلی معنی ندارد.^{۲۲}

نقد دلیل سوم

اکنون باید سخن را از جنبه قرآنی دنبال کنیم که آیا قرآن کریم تنها راه تحقیق در الهیات را مطالعه در طبیعت می‌داند و راه دیگری را به رسمیت نمی‌شناسد یا چنین نیست؟

نقطه اختلاف چیست؟ قبل از هر چیز لازم است نقطه اختلاف میان دو گروه مخالف و موافق را در این باره روشن نماییم. اختلاف در این نیست که آیا باید در مسائل الهی از منابع کتاب و سنت استفاده کرد یا نه؟ بلکه در شکل استفاده است. از نظر مخالفان تفکر عقلی، استفاده باید به شکل تعبّد باشد و بس، یعنی ما از آن جهت خداوند را به وحدت و علم و قدرت و سایر اسماء حسنی توصیف می‌کنیم که در شرع وارد شده است، و نقش نصوص دینی در این زمینه این است که ما بدانیم از نظر دین چگونه باید معتقد باشیم تا همانگونه معتقد باشیم.

ولی طبق نظر مخالفان آنان، این مطالب مانند هر مطلب عقلی و استدلالی

.....

۲۲ - اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۳۲ - ۳۳.

دیگر قابل فهم است، یعنی اصول و مبادی در کار است که اگر بشر درست به آن اصول و مبادی واقف گردد می‌تواند آنها را فهم کند، و نقش نصوص شرعی این است که الهام بخش عقول و افکار و محرك اندیشه‌هاست. اساساً در مورد مسائل فکری تعبد معنی ندارد، تعبدی فکر کردن جز فکر نکردن و بدون فکر پذیرفتن معنی دیگری ندارد.

خلاصه اینکه: سخن در این نیست که آیا بشر قادر است پا از تعلیمات اولیاء وحی فراتر بگذارد یا نه؟ معاذالله، فراتری وجود ندارد، آنچه به وسیله وحی و خاندان وحی رسیده است آخرین حد صعود و کمال معارف الهی است. سخن در استعداد عقل و اندیشه بشری است که می‌تواند با ارائه اصول و مبادی این مسائل، سیر علمی و عقلی بکند یا نه؟^{۲۳}

معارف عقلی قرآن از قلمرو معرفت حسی بیرون است

پس از ذکر این مطلب می‌گوییم: شکی نیست که قرآن به مطالعه حسی طبیعت دعوت کرده و اصرار فراوانی هم روی این موضوع دارد، ولی آیا قرآن مطالعه طبیعت را برای حل تمام مسائلی که خود مطرح کرده است کافی می‌داند؟ در قرآن مسائلی از این قبیل مطرح شده است:

- ۱ - لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. (شوری: ۱۱)
- ۲ - وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی. (نحل: ۶۰)
- ۳ - لَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی. (طه: ۸)
- ۴ - الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ. (حشر: ۲۳)
- ۵ - اَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ. (بقره: ۱۱۵)
- ۶ - هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (حدید: ۳)

.....
۲۳ - سیری در نهج البلاغه، ص ۵۰ - ۵۱.

- ۷- وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ. (حجر: ۲۱)
- ۸- وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ. (حدید: ۴)
- ۹- يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ. (رعد: ۳۹)
- ۱۰- وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (بقره: ۲۸۴)
- ۱۱- اللَّهُ أَحَدٌ. (توحید: ۱)
- ۱۲- اللَّهُ الصَّمَدُ. (توحید: ۲)
- ۱۳- لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ. (توحید: ۳)
- ۱۴- وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. (توحید: ۴)
- ۱۵- الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. (رعد: ۱۶)
- ۱۶- الْحَيُّ الْقَيُّومُ. (بقره: ۲۵۵)
- ۱۷- وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ. (اسراء: ۱۱۱)
- ۱۸- هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ. (انعام: ۳)
- ۱۹- وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِلْيٌ مِنَ الذَّلِّ. (اسراء: ۱۱۱)
- ۲۰- وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ... (انعام: ۵۹)

و آیاتی دیگر از این قبیل.

اینها مطالب و مسائلی است که از راه مطالعه در مخلوقات و آثار، قابل درک نیست، یا باید اینها را، به صورت مجهولات لاینحل بپذیریم و فرض کنیم قرآن هم که اینها را ذکر کرده هدفی نداشته و فقط خواسته یک سلسله مطالب قلمبه و نفهمیدنی برای گیج کردن بشر بگوید و مردم هم موظفند کورکورانه تعبداً و تقلیداً بپذیرند، آنچنان که مسیحیان تثلیث را پذیرفته‌اند. و یا باید بپذیریم که علم و فنی هست که کارش رسیدگی و درک و حلّ این مسائل است.

قرآن به طور قطع اینها را به عنوان یک سلسله درسها القاء کرده است، و هدف قرآن پی بردن به عمق این درسها است، لهذا از یک طرف این گونه مطالب را ذکر کرده و از طرف دیگر امر به تدبّر در آیات قرآنی فرموده است:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.

كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ.^{۲۵}

و خود نیز برای بعضی از این مسائل دست به استدلال عقلی زده است (چنانکه نمونه‌هایی از آن قبلاً بیان گردید).

راه مطالعه حسی و علمی خلقت اگر چه از نظر سادگی و روشنی و عمومی بهترین راههاست، و استفاده از آن نه نیاز به قلبی صاف و احساساتی عالی، و نه به عقلی مجرد و استدلالی پیخته و آشنا به اصول برهانی دارد. اما این راه فقط ما را به منزل اول می‌رساند و بس، یعنی همین قدر به ما می‌فهماند که طبیعت مسخر نیرویی ماوراء طبیعی است، و البته برای شناخت خدا این اندازه کافی نیست.

توضیح اینکه: مطالعه در آثار خلقت، حداکثر این است که ما را معتقد می‌کند به وجود قوه شاعر و علیم و حکیم و مدبری که طبیعت را می‌گرداند و اداره می‌کند، اما آیا این قوه خدا است یعنی واجب الوجود است و خود مصنوع صانع دیگری نیست؟ علوم حسی و تجربه‌های طبیعی بشر از نفی و اثبات این مطلب عاجز است. علاوه بر این آنچه از نظر معارف الهی ضرورت دارد تنها اعتقاد به وجود خداوند نیست، بلکه یگانگی، خیر محض بودن، وجود صرف و کمال مطلق بودن، احاطه علمی، گستردگی و عمومیت قدرت، عینیت صفات با ذات و صدها مطلب دیگر که علم الهی را تشکیل می‌دهد و بشر از دانستن آنها بی‌نیاز نیست. هیچ يك از این مسائل از راه علوم حسی و مطالعه در مخلوقات به تنهایی میسر نیست.

چقدر اشتباه است که می‌گویند راه مطالعه در خلقت، ما را از پیمودن راههای دشوار و پر پیچ و خم فلسفی بی‌نیاز می‌کند. و برای اینکه سخن خود را معقول جلوه دهند می‌گویند: قرآن کریم هم فقط از راه تشویق به مطالعه مخلوقات،

.....
۲۴ - سورة محمد (۲۷): ۲۴.

۲۵ - سورة ص (۳۸): ۲۹.

مردم را به خداشناسی دعوت کرده است، غافل از اینکه قرآن کریم مطالعه در آثار خلقت را به عنوان یکی از راهها معرفی کرده است و آن را برای عامه مردم بهترین وسیله برای اینکه بفهمند و بدانند قوه شاعر و مدبری بر عالم حکومت می‌کند دانسته است. از نظر عامه مردم، به واسطه قصور فهم، تشکیک در اینکه آن قوه مدبر چه حالتی دارد، آیا خود مصنوع است یا نیست؟ اگر نیست او چه نوع موجودی است که با همه موجودات دیگر چنین تفاوتی پیدا کرده است؟ مطرح نیست، ولی اینکه فهم عامه مردم به مسئله‌ای نرسد، دلیل نیست که چنین مسئله‌ای وجود ندارد، و هنگامی که این مسئله مطرح شود جز فلسفه جوابگوی آن نخواهد بود.

نکته قابل توجه دیگر این است که قرآن کریم آثار و مخلوقات را به نام آیات می‌خواند و توجهی که از این راه پیدا می‌شود، تذکر و یاد آوری می‌نامد. قرآن کریم می‌خواهد مطالعه در مخلوقات را وسیله‌ای برای تنبّه و بیداری فطرت قرار دهد. هدف از سوق دادن به مطالعه در مخلوقات، تنبّه و تذکر است نه استدلال و استنتاج.

پس مهم این است که آیا واقعاً علم و فنی مجهز به همه شرایطی که در يك علم و فن لازم است وجود دارد که پاسخگوی مسائل مورد نیاز بشر در مورد خدا و ماوراء طبیعت باشد یا نه؟ و همان گونه که بیان گردید این امر از رسالت علوم تجربی و حسی بیرون است، و از طرفی راه عرفان و سلوک نیز اولاً آنچنان با عمل و ساختن و تکمیل نفس بستگی دارد که باید گفت عمل است نه علم، و ثانیاً با طریق عادی قابل تعلیم و تعلم نیست و به اصطلاح چشیدنی است نه شنیدنی. بنابراین خداشناسی و مسائل مربوط به آن تنها از طریق عقل و فلسفه است که به صورت يك علم مثبت نظیر روانشناسی و گیاه شناسی و غیره در می‌آید.^{۲۶}

.....
۲۶ - اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۵۵ - ۵۹، نقل به تلخیص و اندکی تصرف در عبارات.

علم و توحید

البته ما هم معتقدیم که علم جدید کمک فراوانی به توحید و خداشناسی نمود.^{۴۷} ما هم معتقدیم که گامهای علوم در جهت توحید بوده نه در جهت ضد آن، و نمی‌توانست جز این باشد. اما سخن ما این است که راه مطالعه طبیعت از نظر توحید و خداشناسی جاده‌ای است که تنها تا مرز ماوراء طبیعت کشیده شده است. مطالعه حسی طبیعت و تفکر در زمین و آسمان و آنچه در آنها است از نظر توحید و خداشناسی، کیفیت و ماهیتی دارد و حد و رسالتی. کیفیت و چگونگی این است که نظامات داخلی اشیاء مورد دقت قرار می‌گیرد تا روشن شود که قوای طبیعت برای تأمین يك سلسله هدفها فعالیت می‌کند و میان فاعلها و غایتها رابطه مستقیم بر قرار است.

اما حد و رسالتش این است که مخلوقیت طبیعت و وجود قوه یا قوای شاعر و حاکم بر طبیعت را بر ما روشن می‌کند و بیش از این رسالتی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

بنابراین خدمات علوم به توحید از راه نظام غایی بود نه نظام فاعلی، از این راه بود که علوم تا حدود زیادی در دل طبیعت راه یافت و تا هر کجا که رفت بیش از پیش به نظم دقیق ساختمان اشیاء و رابطه تشکیلات داخلی اشیاء با يك سلسله هدفهای پیش بینی شده پی برد، و به عبارت دیگر، علوم هر اندازه که بیشتر به راز درونی اشیاء پی برد بیشتر به مسخر بودن طبیعت و به خود واگذار نبودن آن ایمان و اذعان پیدا کرد و این راه، همان است که دانشمندان به اقتباس از قرآن مجید آن را راه اتقان صنع اصطلاح کرده‌اند.

هدف قرآن هم از دعوت به مطالعه حسی و تجربی طبیعت از نظر

.....

۴۷ - در این باره رجوع کنید به مجله نور علم، دوره چهارم، شماره ششم، شماره مسلسل ۴۲ مقاله «علم و آفریدگار»، علی ربانی گلپایگانی.

خداشناسی این است که به مخلوق و مسخر بودن طبیعت و اینکه قوه‌ای ما فوق طبیعی، طبیعت و قوای طبیعت را اداره و تدبیر می‌کند پی برده و ایمان پیدا کنیم: لیکن علوم از نظر نظامات فاعلی تنها کاری که می‌کند این است که ثابت می‌کند که هیچ پدیده‌ای مستقل و اتفاقی نیست بلکه وابسته به پدیده یا پدیده‌های دیگر است، و از این رو ثابت می‌کند يك نظام متقن علی و معلولی میان خود پدیده‌ها حکمفرماست و این رشته از بی نهایت سرچشمه گرفته و تا بی نهایت ادامه دارد. اما کجای این مطلب با توحید ارتباط دارد؟ مگر مادّیین که منکر خدا هستند وجود نظام متقن علی و معلولی را به این صورت انکار دارند؟ آیا خدا که انبیاء بدان دعوت کردند یعنی مجموع نظام غیر متناهی علت و معلول؟! اینکه طبیعت همه جا یکسان عمل می‌کند دلیلی جز بر وحدت نوعی عناصر طبیعت نیست و به هیچ وجه بر وجود قوه‌ای واحد، احد، صمد، بسیط، غیر متجزّی، ثابت، دائم، ازلی، قاهر، غالب و... دلالت نمی‌کند.

آیا این سخن پذیرفته است که وجود موجود واحد، ازلی، حی، فعال، علیم، قدیر، مرید، سمیع، بصیر، مسلط، و قاهر بر طبیعت و خالق و آفریننده آن از ساخته‌های فلسفه یونان است و پیغمبر(ص) چنین چیزی نگفته‌اند؟^{۲۸}

مفهوم علت در اصطلاح علم و فلسفه

نظام فاعلی علت و معلول می‌تواند در مسائل توحید مورد استفاده قرار گیرد، ولی به مفهوم فلسفی علت و معلول نه به مفهوم علمی آن. مفهوم علمی علت و معلول عبارت است از رابطه و پیوستگی وجودی حوادث زمانی که متوالیاً یکدیگر را تعقیب می‌کنند و در متن زمان، پشت سر یکدیگر قرار گرفته‌اند.

اما مفهوم فلسفی آن از يك تحلیل عقلی سرچشمه می‌گیرد که هر حادثه به دلیل علائم امکان، ممکن شناخته می‌شود و به دلیل نیاز ذاتی ممکن به علت حدوثاً

.....
۴۸ - اصول فلسفه، ج ۵، مقدمه، ص ۲۸ - ۳۱.

و بقائاً، وجود علّتی مقارن و همزمان و محیط بر او کشف می‌شود، سپس آن علّت مقارن در میان دو فرض ممکن و واجب قرار می‌گیرد و بنا بر فرض ممکن بودن، به دلیل امتناع تسلسل در علل مقارنه، وجود واجب در رأس سلسله اثبات می‌گردد. از نظر فلسفه، علّی که علوم آنها را علل می‌شناسد مُعَدّاتند نه علل، و به عبارت دیگر مجرا می‌باشند نه ایجاد کننده و آفریننده؛ در این گونه علل، تسلسل - یعنی رشته بی نهایت - به هیچ وجه امتناع ندارد.^{۲۹}

شرایط و موانع تفکر فلسفی

از بحثهای گذشته روشن گردید که تنها راهی که می‌تواند از عهده پاسخگویی مسائل اساسی مربوط به الهیات بر آید راه عقل و فلسفه است. در پایان این بحث لازم است به طور اجمال شرایط و موانع این راه را یاد آور شویم تا معلوم گردد که پیمودن آن، ره توشه و ساز و برگ ویژه‌ای می‌خواهد که در توان همگان نیست. فیلسوف شهید در این باره چنین آورده است:

أ: موانع سلوك عقلي

محدود بودن مفاهیم الفاظ و کلمات از يك طرف و انس اذهان به مفاهیم حسّی و مادی از طرف دیگر، کار تفکر و تعمق در مسائل ماوراء الطبیعی را دشوار می‌سازد راه عقل بر خلاف راه دل، سر و کارش با مفاهیم و تصورات و الفاظ کلمات است و همین جهت، کار را دشوار می‌سازد؛ زیرا معانی ماوراء الطبیعی را در محدوده مفاهیم و تصورات عادی وارد کردن و در قالب الفاظ کلمات جا دادن کاری شبیه دریا را در کوزه ریختن است.

معانی هرگز اندر حرف ناید که بحر بیکران در ظرف ناید

و یا چیزی شبیه اندام بزرگ را با جامه کوچک پوشیدن است:
أَلَا إِنَّ تَوْباً خِيَطَ مِنْ نُسُجٍ تِسْعَةٍ وَعِشْرِينَ حَرْفًا عَنْ مَعَالِيهِ قَاصِرٌ

ب: شرایط سلوک فلسفی

بدون شك معانی و مفاهیم حکمت الهی آنگاه که بخواهد در سطح تعلقات فلسفی ظاهر گردد يك ظرفیت ذهنی و گنجایش فکری خاصی را ایجاب می‌کند که با ظرفیت ادبی یا فنی یا طبیعی یا ریاضی کاملاً متفاوت است، یعنی ذهن باید در يك بعد و جهت خاص وسعت یابد تا ظرفیت اینگونه اندیشه‌ها را پیدا کند.

این است که محققان، همواره از لزوم لطف قریحه دم می‌زنند و در عین اعتراف به فطری بودن و عمومی بودن مسئله خدا، می‌گویند:

جَلَّ جَنَابُ الْحَقِّ عَنْ أَنْ يَكُونَ شَرِيعَةً لِكُلِّ وَارِدٍ، أَوْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ إِلَّا وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ.
می‌گویند - و درست می‌گویند - اشکال مسائل ماوراء الطبیعی در مرحله تصور است نه در مرحله تصدیق، یعنی عمده این است که ذهن بتواند تصور صحیحی از آن معانی پیدا کند، و پس از آنکه چنین توفیقی یافت، تصدیق کردن آنها بسی آسان است، بر خلاف سایر علوم که تصور معانی و مفاهیم آنها آسان است و هر مشکلی هست در مرحله تصدیق و اثبات است. و هم از این جهت است که ورود در این فن را جز برای افرادی خاص روا نمی‌شمارند، اندیشه‌ای به وسعت اقیانوس و قریحه‌ای به لطافت نسیم صبحگاهی باید تا فی‌المثل محتوای قاعده بسیط الحقیقه را در خود جای دهد، بدون آنکه آسیبی بخورد یا آسیبی به خویش برساند.^{۵۰}

.....
۵۰ - مدرک قبل، ص ۳۳ - ۳۴.

نگاهی به دو کتاب

از آیت الله حاج

شیخ محمد رضا اصفهانی

رضا استادی



مرحوم حاج شیخ محمد رضا اصفهانی (۱۲۸۷ - ۱۳۶۲ق) مشهور به «مسجد شاهی» و «صاحب وقایه»، فرزند حاج شیخ محمد حسین نجفی یکی از بزرگان علمای شیعه در سدهٔ اخیر است؛ تألیفات متنوعی دارد و در آنها مطالب بکر و تازه

مجله نور علم، دورهٔ چهارم، شمارهٔ هفتم و هشتم

فراوان است.^۱ در این مقاله فرازهایی از دو کتاب ایشان را انتخاب نموده ایم:

* ۱ - در کتاب بسیار نفیس نقد فلسفه دارون می نویسد:^۲

بدان که دین مبارك اسلام - که برآورنده آن درود باد - در مقابله با شبهات مخالفین سه دوره را در سه زمان پیموده است:

دوره اول: در عصر پیامبر اسلام، هنگامی که وحی آسمانی بر آن وجود مقدس فرو می آمد و قوم آن حضرت، خواندن و نوشتن نمی دانستند و با براهین عقلی و موازین علمی آشنایی نداشتند و از این رو، شبهات آنها منحصر بود به يك سلسله استبعادها و مطالب بسیط و ساده، مثلاً می گفتند: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ یعنی بعید می دانستند که انسان پس از پوسیدن بدنش، باز زنده شود. قرآن جواب داد: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ.^۳ یعنی چه استبعادی دارد همان خدایی که انسان را بار اول خلق و زنده کرده پس از مرگ و پوسیده شدن بدنش دوباره او را زنده کند؟ و یا مثلاً علم خدا را به همه چیز بعید می دانستند، قرآن فرمود: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؟^۴ و امثال اینها.

دوره دوم: در اوایل خلافت خلفای عباسی هنگامی که علوم یونان به

شهرهای اسلامی منتقل شد و علوم عقلی میان مسلمانان رواج یافت، مادی ها و کسانی که در ضمیر آنها الحاد و دشمنی با دیانت، نهفته بود مانند گرسنه ای که سفره پر از غذا ببیند به طرف این علوم رو آوردند و شبهات خود را بر مبانی فلسفه یونانی ترتیب دادند و به خیال خود آن شبهات را به زیور براهین منطقی پوشاندند و مسلمانان را گاهی به نامهای یونانی شگرف و اصطلاحات علمی که آنها با آن آشنایی نداشتند می ترسانیدند و گاهی پیشروی آنان را - در علمی که مبادی حسی یا نزدیک به حس دارد مانند

.....

۱. شرح حال ایشان را دانشمند محترم آقای مصلح الدین مهدوی نوشته و در شماره ۲۱ مجله نور علم چاپ شده است.

۲. کتاب نقد فلسفه دارون به زبان عربی است و به توصیه مؤلف محترم، توسط فرزند فاضل و گرانقدرش مرحوم آیت الله مجد العلماء به زبان فارسی ترجمه شده است؛ اما متأسفانه قسمت عمده آن مفقود شده و فقط مختصری از آن، در کتابخانه ایشان در اصفهان موجود است. ما در ترجمه این قسمت از همان ترجمه سودمند و دقیق استفاده و اقتباس کرده ایم.

۳. سوره یس (۳۶): ۷۸.

۴. سوره یس (۳۶): ۷۹.

۵. سوره ملك (۶۷): ۱۴، (آیا آن خدایی که خلق را آفریده، عالم نیست و حال آنکه او به باطن امور آگاه است.)

طب و ریاضیات - به رخ مسلمانان می‌کشیدند و گمان می‌کردند که با این کارها می‌توانند دیانت را منهدم ساخته و به مقصود دیرینه خود که همانا گمراه کردن مسلمانان بود برسند، ولی این خیال و خرسندی، دوامی نیافت بلکه برای آنها مصیبت و دلتنگی بار آورد؛ زیرا در همان آیات قرآن - که در عصر نخستین نازل شده بود - گنجینه‌های پربهایی برای عصرهای بعد پنهان بود که دانشمندان اسلام آنها را استخراج کرده و روایات پیامبر اسلام و امامان معصوم - علیهم السلام - را بر آن افزودند و شبهات آنان را مطابق اصطلاحات خود ایشان و با تمسک به بخش استوار علوم ایشان، پاسخهایی محکم و متین دادند و اصول فاسد آنها را با برهانهایی نیرومند و روشن، نابود کردند و در بازار دانش، کالای بی‌ارزش مادیها رواجی نیافت و دیانت با این پیش آمد بر روشنایی خود افزود و نور حقیقت رخشنده تر گردید و آرزوی مادیها برآورده نشد وَ مَكْرُوا وَ مَكَّرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْكَافِرِينَ

دوره سوم: این زمانی است که مصالح سیاسی و روابط بازرگانی باعث شد مسلمانان با اروپاییان آمیزش کنند. مسلمانان دیدند که به بسیاری از لوازم زندگی که اروپاییان اختراع کرده و

ساخته‌اند و نیز به بسیاری از علوم آنان نیازمندند. از این رو عده‌ای از جوانان خود را به آن دیار گسیل داشتند تا چیزهایی را که به حال مردم سودمند است از آنجا به ارمغان بیاورند. آنها چیزهایی را آوردند که در زندگی دنیوی سودی نداشت و برای معنویات و آخرت زیانبار بود.

مثل آنها مثل قومی است که در شهر ایشان يك نوع بیماری شیوع یافت و شنیدند که در باختر آنها جزیره‌ای است که بیشتر گیاهان آن جزیره زهر کشنده است، ولی در بین آن گیاهان زهرآگین، چند گیاهی است که برای آن بیماری شایع، سودمند است. پس گروهی از جوانان خود را به آن جزیره فرستادند و بهترین ثروت خود را هزینه مسافرت ایشان نمودند. این گروه چند دسته شدند: دسته اول هرچه به دستشان رسید بدون اینکه بین گیاه سودمند و زهر کشنده فرقی گذارند به شهر خود نقل کردند. دسته دوم گمان نمودند سودمندی گیاه به مزه گوارا و بوی خوش است پس آنچه مزه و بوی خوش داشت با اینکه به حال آن بیماران زیان داشت به دیار خود نقل نمودند. دسته سوم که بیشتر دقت کردند جز آنچه را که سودمندی آن را در مزاج اهالی و

.....

۶. سوره آل عمران (۳): ۵۲.

ساکنین آن جزیره آزمایش نکردند، نقل نمودند، ولی از این نکته غفلت کردند که مزاجها و طبیعتها با هم اختلاف دارند. و آخرین دسته آنها که از همه دور اندیش تر بودند در گیاهها و داروها دقت بسزایی کردند و جز آنچه سودمندی آن را در مزاج مردمی همانند هممیهنان خود آزمایش نکردند، نقل نمودند و آن داروها را در جعبه‌هایی زیبا قرار دادند و دور آن را کاغذهای رنگارنگ و طلایی پیچیدند و آنها را داروهای تازه نامیدند.

هممیهنانشان به استقبال این دسته چهارم آمدند و گمان کردند که به آرزوی خود رسیده و داروی درد بی‌درمان خود را یافته‌اند. در آغاز زیبایی ظروف و جعبه‌ها و رنگارنگی آنها، ایشان را خیره کرد؛ اما چون خوب نگریستند و دقت نمودند فهمیدند که این گیاهها که در این جعبه‌ها قرار داده شده، همان گیاههایی است که در شهر خودشان می‌روید و ساکنین آن جزیره از اینجا برده‌اند و به این صورت درآورده و آن را داروی نو و تازه نامیده‌اند. اینجا بود که فهمیدند کالای خودشان به خودشان برگشته است. هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا.^۷

اگر دقت کنیم این مثل در حقیقت مثل ماست و مطابق است با حالت کنونی ما. چه اکنون ما نیازمندیم به شناختن

صنایعی که ثروت ما را به ما برگرداند و احتیاج ما را به بیگانگان کم کند و مرزهای کشورمان را از تجاوزات دشمنان حفظ کند. ما به این چیزها نیازمندتریم تا شناختن کفریات فلان دانشمند غربی و یادداشتهای زندگانی فلان... علوم سودمند و هنرهای ارجمند، سزاوارتر است برای ما از رمانهایی که روی زیبای تاریخ را زشت نموده. فلسفه و حکمتی که ما را به سعادت و نیکبختی برساند و از سختی و صعوبت برهاند، برای ما سودمندتر است از فلسفه بدبینی. کوشش و پشتکار برای ما نیکوتر است از هزلیات فلان اروپایی. و اگر بخواهیم عمر را به رایگان از دست بدهیم با داشتن داستان هزار و یک شب و افسانه‌هایی مانند آن که خودمان داریم چه نیازی به افسانه سه تفنگدار آنها داریم؟

سزاوار و اولی برای ما آن است که علمی را که اروپاییان و آمریکاییان از ما گرفته‌اند نیکو تحصیل کنیم و آنها را از کتابهای خودمان و به زبان خودمان بیاموزیم و آنچه را که ایشان بر آن افزوده‌اند بیفزاییم، اما پس از اینکه آنها را به لغت خود درآوریم، برای آنها رموز و اصطلاحاتی که مناسب کشور ما و ذوق ما

.....

۷. سوره یوسف (۱۲): ۶۵.

باشد وضع کنیم. چنانکه مترجمین یونانی همین کار را کردند، نه اینکه آنچه کودکان ما یاد می‌گیرند مثل جمع و ضرب به اصطلاح اروپایی و خط اروپایی فراگیریم و آنها را علوم تازه و معارف فرنگی بنامیم.

اگر علم با افزودن چند مسئله به آن، جدید می‌شود، قدیمی باقی نمی‌ماند. علوم هم دائماً بر وسعت و پیشرفت خود می‌افزاید و چیزهایی بر آن افزوده می‌شود؛ اما اگر ملاک، اصول کلی است پس جدید کجاست و تازه کدام است؟

دانشمند ممکن است شرقی یا غربی، ساکن خاور یا باختر باشد ولی علم، درختی مبارک و نیکو بر است که شرقی و غربی ندارد. در تمام نقاط زمین هر عددی نصف مجموع دو طرف خود می‌باشد و هر خط محدودی ممکن است بر آن مثلث متساوی الأضلاع رسم کرد. آیا زوایای سه گانه مثلث، مانند ما از اروپاییان ترسید و لاغر شد به طوری که از دو قائمه کمتر گردید یا اینکه آنها با سیاست ماهرانه خود توانسته‌اند مقدار فضل بین دو مربع متوالی را تغییر بدهند؟^۸

اجمالاً باید بگویم اگر حال ما بر این منوال ناشایسته باقی بماند و دولتهای اسلامی روش خود را به حسن سیاست، تغییر ندهند و مسلمانان به عاقبت ناگوار

این کار پی نبرند، يك قرن نمی‌گذرد که مسلمین، دین و صفات و عادات نیکوی خود را از کف داده، بی‌آنکه در دنیای خود نیز سودی برده باشند.

برگردیم به اصل مطلب، پاسخ شبهات این دوره سوم از دو دوره پیش خیلی آسانتر است؛ زیرا رونق و زیبایی فطری شبهات دوره اول را از دست داده و در نیرومندی مبانی و استواری ادله به پایه شبهات دوره دوم نمی‌رسد، ولی در عین حال زیان و خطر آن بر دیانت، سخت‌تر و بیشتر است؛ زیرا شبهات دوره اول همانطور که گفتیم بسیار ساده و عامیانه بود و با آیات محکم و ادله علمی بزودی از بین رفت و شبهات دوره دوم مبنی بر اصولی دشوار و اصطلاحات علمی دقیقی بوده که اذهان عموم مردم از فهم آن دور بوده است و هیچ باکی از زیان آن جز بر کسانی که کمی از عمر را صرف این علوم نموده باشند نبوده و این قبیل اشخاص

.....

۸. فرق بین دو مربع یا مجذور متوالی، به اندازه ضعف جنر اقل، یا زیاده يك است. [مثلاً فضل بین ۹ و ۱۶ که دو مربع یا مجذور متوالی هستند (و به تعبیر دیگر حاصل تفریق مجذورهای دو عدد متوالی ۳ و ۴)، ۷ است که ضعف (دو برابر) سه (جنر اقل) بعلاوه يك است: $7 = (2 \times 3) + 1$ و $16 - 9 = 7$ ؛ مجله نور علم؛ $3 \times 3 = 9$ و $4 \times 4 = 16$

هم به ندرت یافت می‌شده‌اند.

برخلاف شبهات این دوره که غالباً مبتنی بر آزمایشها و کاوشها و ادعای مشاهده است و برای آنها اصطلاحاتی وضع نموده‌اند که برای عموم مردم و توده، شناسایی آن آسان است. از باب نمونه می‌توانید مباحث و اصطلاحات «هیولی» و «صورت» و احکام «علت و معلول» را با مباحث و اصطلاحات همین فلسفه داروین مقایسه کنید. روشن است که دومی طوری بیان شده که برای عامه هم قابل فهم است به خلاف اولی.

نکته دیگر که بسیار مهم است اینکه علوم یونان وقتی به ما رسید که عزت و شوکت آنان از بین رفته بود و دولت ایشان منقرض گشته بود و ترس و هیبت آنان در روان مردم جایگزین نبود، مسلمان هیچ رومی یا یونانی را ملاقات نمی‌کرد مگر اینکه خود را از آنان عزیزتر می‌دانست؛ اما فلسفه غرب در دوره ما، هنگامی داخل کشورهای اسلامی شد که غریبها در اوج عزت ظاهری و سلطنت خود هستند و مردم ما ایشان را بیش از ارزش آنها بالا برده‌اند، حتی اینکه گمان کرده‌اند که عقل و زیرکی که اروپاییان دارند دیگران ندارند و سایر نژاد بشری از آن محرومند. گویا چنین گمان می‌کنند که اروپاییان ملائکه هستند که از آسمان نازل شده یا

جن هستند که از زمین بیرون جسته‌اند و قویترین براهین در جهان علم و دانش، این شده که: فرنگیان چنین گویند و در مقام عمل اینکه: فرنگیان چنین می‌کنند. و مصیبت بزرگتر اینکه هر که از ایشان تقلید و پیروی کند، گرچه يك کلمه از علوم آنها را نداند او را متمدن و منورالفکر می‌نامند و کسی که در چیزی با ایشان مخالفت کند وحشی و نادان نام نهند. مقصودم این نیست که شما را از آموختن آنچه اروپاییان به آن دست یافته‌اند بازدارم و بگویم حقوق ایشان را تضییع کنی و فضیلت دانشمندان آنان را انکار نمایی. چگونه ممکن است چنین قصدی داشته باشم با اینکه دین شریف اسلام نیکوترین آداب را به ما آموخته و ما را از تضییع حقوق دیگران بازداشته و در قرآن فرموده: **وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ**^۹. پیامبر اسلام - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرموده است: **الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ أَيْنَمَا وَجَدَهَا أَخَذَهَا**^{۱۰}.

بلکه سخن من این است که اگر می‌خواهی به علوم ایشان اشتغال ورزی،

.....

۹. سورة اعراف (۷): ۸۵.

۱۰. به سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۹۱ رجوع شود. (حکمت، گمشده مؤمن است، آن را هر کجا یافت اخذ می‌کند.)

قبلاً علوم دیانتی را کاملاً فراگیر و بر علوم گذشتگان خود اطلاع حاصل کن تا از مخالفت با نقل قطعی و عقل صریح در امان باشی؛ زیرا علوم دینی نوری است که در تاریکی شبهات، تو را راهنمایی می‌کند و علوم گذشتگان، میزانی است که تو را در تشخیص دادن برهان از مغالطه، کمک می‌نماید. و نیز ترس از این طایفه را از دل خود دور کن و به خود تلقین نما و تکرار کن که آنها هم بشر هستند و ممکن است اشتباه کنند و ممکن است ماهرترین آنها به حقیقتِ مطلبی نرسند و دیگران آن را درک کرده باشند. و بالا بلندی القاب ایشان تو را نترساند و صنایع دقیقه و اختراعات زیبای آنان، تو را فریب ندهد؛ زیرا ممکن است برخی افراد به دقایقِ علومی که مبادی آن محسوس است عالم باشند ولی در مسئله واضحی از عقلیات درمانده گردند.

تذکر دیگر اینکه آنچه آنها از مشاهدات نقل می‌کنند زود تصدیق مکن؛ زیرا در بین آنها گروهی هستند که حتی در محسوسات اشتباه می‌کنند و در میان ایشان - بویژه در لامذهبهایشان - کسانی هستند که عمداً دروغ می‌گویند و تزویر می‌کنند تا مرام و مذهب خود را تقویت کنند. و نکته پایانی این که: هم دین بر تو حق دارد و هم علم:

حقی که دین بر تو دارد این است که هرچه با دین و ضروریات دین مخالفت دارد، دور اندازی و بدانی دلیلی که بر خلاف دین و ضروریات آن خودنمایی می‌کند جز شبهه و مغالطه چیزی نیست. اگر خودت توانستی آن را دفع کن و گرنه به کسانی که سطح معلوماتشان از تو بالاتر است و داناترند رجوع نما تا مغالطه بودن آن را برایت روشن سازند. البته باید دقت کرد تا آنچه از ضروریات و مسلمات دین است از غیر آن جدا شود. مبادا آنچه را مردمان نادان و عوام می‌گویند از دین بشماری و اوهام و خرافاتی که دین، جز برای از بین بردن آنها نیامده در دین داخل کنی که در این صورت زیان تو بر دین کمتر از مآذیها نیست.

حقی که علم بر تو دارد این است که هر مسئله را در جای خود، از شك و یقین بگذاری و آنچه دلیل آن حدس و گمان است به یقینیات ملحق نکنی. و هیچ گاه حسن ظن به گوینده، باعث نشود که در بررسی حرف او تسامح کنی و یا هراس از گوینده‌ای توانا و مشهور باعث نشود که تو را به طرفداری حرف ضعیف او بکشاند، بلکه در همان راهی که علم برای خود ترسیم کرده گام بردار. در امور نقلی کاملاً کنجکاو و بررسی نما و در امور عقلی، اصول براهین را کاملاً مراعات

کن. باید در سینه تو دلی باشد که ترس را نشناسد و جز از برهان قطعی نهراسد...^{۱۱}

* ۲- آن مرحوم از محضر پدر عارفش حاج شیخ محمد حسین اصفهانی صاحب تفسیر مجد البیان^{۱۲} و مرحوم سید مرتضی کشمیری^{۱۳} استفاده کرده و رساله سیر و سلوک منسوب به سید بحر العلوم طاب ثراه را به عربی ترجمه نموده^{۱۴} و در عرفان و سیر و سلوک و اخلاق، بیانات جالبی دارد. رساله امجدیه^{۱۵} او که تاکنون سه بار چاپ شده رساله عرفانی بسیار جالبی است. در این رساله می نویسد:

در ماه مبارک رمضان، خدا ما را به مهمانی خوانده است. شرط اول مهمان، معرفت میزبان است، لیکن چگونه خواهی شناخت؟ میزبان تو جسم نیست که او را به چشم ببینی، با کسی نسبت ندارد که او را به عنوان پدر فلانی یا پسر فلانی بشناسی، به چیزی شباهت ندارد که او را به شبیه او قیاس کنی ولیکن نمی شود در چاه جهل مطلق مانده و میزبان را نشناخته به مهمانی رفت.

اول راه معرفت تو معرفت حق است به خلق، یعنی از اثر بی به مؤثر بردن و از صنعت، علم به وجود صانع پیدا نمودن؛ و به عبارت دیگر شناختن خداست به عنوان صفت خالقیت و حکمت و قدرت؛

و این طریق، بسیار سهل و آسان است. به اندک تأملی در انتظام کارخانه ای به این عظمت، و ارتباط اجزاء آن به یکدیگر از آسمان و زمین، و تناسب اعضای حیوانات و اختلاف انواع نباتات و حکمت های موجوده در خلق انسان، بدیهی و معلوم هر ذی شعوری خواهد شد که این عالم را صانعی است حکیم.

و شرح این اجمال موجب خروج از اختصار است که وضع رساله بر آن

۱۱. امام خمینی - رضوان الله علیه - اساتیدی مانند حاج شیخ محمد رضا و آقای شاه آبادی را دیده است که این قدر در آن زمانها روشن بوده اند؛ استاد نقش مؤثری در ساختار وجودی شاگرد دارد.
۱۲. مرحوم سید حسن صدر درباره او نوشته: عاد إلى النجف في ۱۳۰۳ مشتغلاً بتكميل النفس منقطعاً عن كل أحد لا يأنس بغيره حتى وصل إلى عالم القدس و شاهد أسرار الملكوت. (طبقات اعلام الشيعة، قرن چهاردهم، ص ۵۴).
۱۳. سید مرتضی کشمیری متوفای ۱۳۵۰ در اخلاق و سیر و سلوک، شهره آفاق و در حدیث، اطلاعات وسیعی داشته و حاج شیخ محمد رضا، هم در اخلاق و عرفان و هم در حدیث از او استفاده کرده است.
۱۴. متأسفانه نسخه آن در دست نیست.
۱۵. رساله امجدیه در حقیقت بیان میهمانی خداوند عز و جل و در آداب میهمان، و کیفیت نوافل و دعاهای غیر معروف ماه مبارک رمضان می باشد. چاپ سوم آن با مقدمه اش در ۱۲۰ صفحه در قطع رقی به انجام رسیده است.

است... و این طریق اگرچه برای ارباب استدلال خیلی نزدیک است، لیکن برای اهل محبت بسیار دور است، چنانچه پادشاه اقلیم محبت، حضرت سیدالشهدا ارواحنا فداه در دعای عرفه به روایت سید ابن طاووس^{۱۶} در اقبال عرض می‌کند: **إِلَهِي تَرُدُّدِي فِي الْآثَارِ يُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ** (ترددم در آثار صنعت تو باعث دوری از زیارت تو خواهد شد). آری محبت، مؤثر می‌جوید نه اثر، عیان می‌خواهد نه خبر.

طریق دیگر، معرفت حق است به حق، و روایت: **إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ**^{۱۷} (خدا را به وسیله خدا بشناسید) که در کافی شریف از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - نقل نموده، اشاره به این طریق است و صاحب این مقام از صاحب مقام اول تعجب می‌نماید چنانچه آن بزرگوار در همین دعای عرفه عرض می‌کند:

كَيْفَ يَدُلُّ عَلَيْكَ مَنْ هُوَ فِي وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ إِلَيْكَ أَوْ يَكُونُ لِفَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ. عَمِيَّتْ عَيْنٌ لِأَتْرَاكَ...^{۱۸}

چگونه دلالت می‌کند بر تو آنچه در وجود خود به تو محتاج است؟ آیا از برای غیر تو، از ظهور چیزی هست که برای تو نباشد، تا اینکه آن مظهر تو باشد؟ کور باد چشمی که تو را نبیند. پسر بزرگوار آن حضرت در دعای سحر ماه مبارک رمضان عرض می‌کند:

بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَذْرِ مَا أَنْتَ.^{۱۹}

لیکن رفتن این راه را بجز دعوت حق، تو را ممکن نیست. لهذا عرض می‌کند: تو مرا دلالت نمودی و به سوی خود خواندی و اگر تو نبودی نمی‌دانستم تو کیستی.

چه کند انسان بیچاره؟! راه اول دور و این راه به غیر دعوت حق غیر مقدور. بلی همین بیچارگی تو است. اگر بدانی لابد به درب همین مهمانخانه به لسان حال و مقال، با کمال تضرع و ابتهال و الحاح در سؤال عرض خواهی کرد:

إِلَهِي عَرَّفَنِي نَفْسَكَ^{۲۰} چون صاحب خانه کریم است البته به قدر قابلیت تو، افاضه معرفت به تو خواهد فرمود و حمد خداوند نموده خواهی گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ.^{۲۱}

سیاس خدایی را که ما را بدین راه رهبری کرده و اگر ما را رهبری نکرده بود، راه خویش نمی‌یافتیم.

.....

۱۶ - این که فرموده به روایت ابن طاووس به خاطر این است که در روایت دیگران این قسمت از دعا نیست.

۱۷. اصول کافی، ج ۱، ص ۸۵.

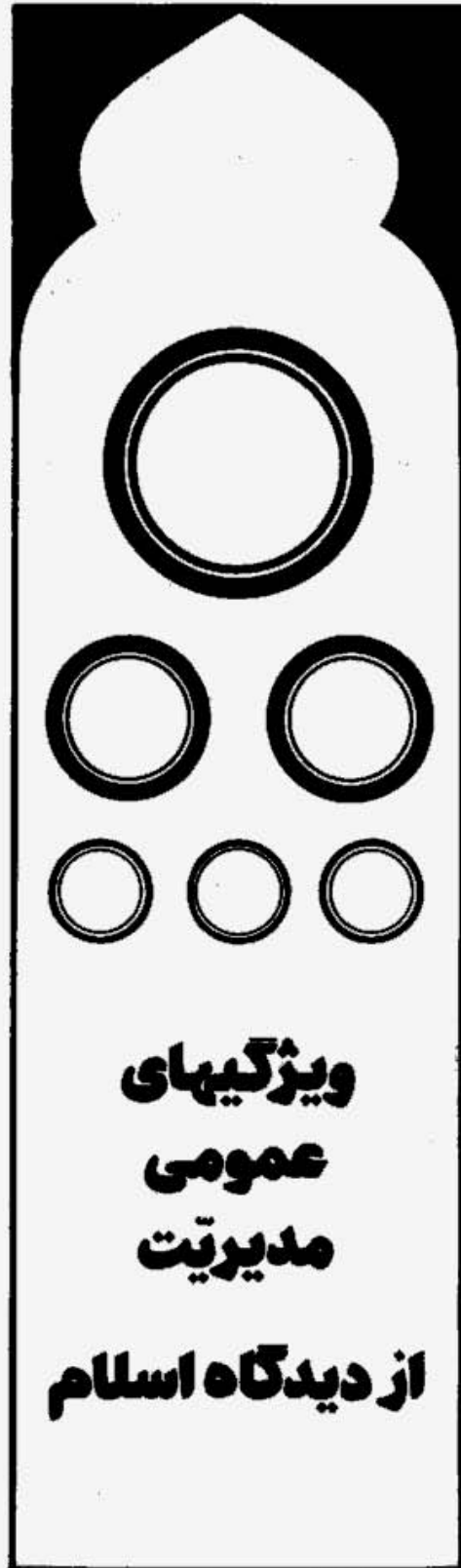
۱۸. اقبال، ص ۳۴۹.

۱۹. از دعای ابی حمزه ثمالی است.

۲۰. دعایی است مأثور از معصومین.

۲۱. سوره اعراف (۷): ۲۳.

جعفر سبحانی



مدیریت به صورت کلی از دشوارترین و در عین حال از ظریف‌ترین کارهای انسانی است که برای خود ویژگیهایی لازم دارد. چه بسا فقدان یکی از این خصوصیات، مایه رکود کار و نابسامانی

اوضاع قلمرو مدیریت می‌گردد. افراد ناوارد، مدیریت را يك کار ساده تلقی می‌کنند، و تصور می‌نمایند که تنها داشتن مدرکی در مدیریت، برای مصدر کار شدن کافی است، و در چشم انداز این گروه، مدیران لایق، بر سر هر کوی و برزن، به فراوانی پیدا می‌شوند. در صورتی که از نظر کارشناسان مسائل مدیریت، واقعیت به گونه‌ای دیگر است. مدیر شایسته و کار ساز، کمتر از آن وجود دارد که تصور می‌شود، و راز آن این است که بخشی از ویژگیهای مدیریت، موهبتی است که باید دست آفرینش در نهاد انسان به ودیعت بگذارد. و هرگز با آموزش و دوره دیدن و درس خواندن، قابل تحصیل نیست.

ما در این مقاله در باره شرایط عمومی مدیریت سخن می‌گوییم. و از شرایط مدیریتهای صنفی، چون مدیریت بیمارستان، مدیریت ارتش و ... سخن به میان نمی‌آوریم و تا آنجا که امکان دارد، به گزیده گویی می‌پردازیم و اعتراف می‌نماییم که در این نوشتار فقط بخشی از شرایط لازم را متذکر شده‌ایم.

۱ - ایمان به ارزش کار

کشش درونی و علاقه باطنی به هر کاری که انسان، تصدی آن را بر عهده می‌گیرد، از عوامل بزرگ موفقیت انسان است؛ زیرا عشق و علاقه به کار، مانع از آن می‌شود که غبار خستگی بر جسم و جان انسان بنشیند. نه تنها احساس خستگی نمی‌کند، بلکه دوری از کار در او ایجاد خستگی می‌کند.

عشق و علاقه به کار، روح ابتکار و نو آوری را در انسان زنده می‌سازد، و در پرتو کشش درونی، مشکلات را بر طرف می‌کند. درحالی که کار از روی بی میلی و بی رغبتی، نه تنها پیش نمی‌رود بلکه درجا هم می‌زند.

در انتخاب مدیر، باید ایمان او را به ارزش کار به دست آورد، و از طریق ذوق آزمایی و استعداد سنجی، وجود این ویژگی را در او کشف کرد. از زمانهای دیرینه گفته‌اند:

در هر سری شوری است؛
خوشبخت کسی که ذوقش را در یابد.
پيامبران، مدیران عمومی جامعه
بوده و از طریق هدایت مردم، کار خود

را آغاز نموده‌اند و در سخت‌ترین شرایط، موفقیت‌هایی به دست می‌آوردند. و یکی از علل موفقیت آنان هر چند در قلمرو محدود، ایمان آنان به ارزش کار خود بود. و لذا قرآن به هنگام توصیف پیامبر می‌گوید:

آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ
وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ بِاللَّهِ...^۱

پیامبر به آنچه که از سوی خدا بر او نازل شده ایمان آورده است.

در شدت ایمان او به ارزش کارش، کافی است که از اقبال مردم به آیین الهی خرسند و شادمان می‌گشت. در حالی که اعراض و روی گردانی مردم، روح او را سخت می‌فشرد و تا دم مرگ پیش می‌برد. قرآن این حقیقت را چنین بیان می‌کند:

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ
يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا^۲

گویی می‌خواهی خود را از فرط غم و اندوه به خاطر روی گردانی کافران، هلاک سازی.

۲ - امانت و تعهد

هیچ گروه و صنفی نمی‌تواند ارزش پاک‌ی نفس و وارستگی روح و روان را

انکار کند. علو روح و طبع بلند از ویژگی‌های مردان با هدف است که هرگز هدف را فدای تمایلات شخصی خود نمی‌سازند. در قلمرو مدیریت چه بسا اتفاق می‌افتد منافع شخصی مدیر با مصالح مدیریت تضاد پیدا می‌کند. در این شرایط، نفس آزمیند مدیر خودخواه، فکر و اندیشه او را با منافع خویش همسو می‌سازد، در حالی که مدیر امین و متعهد، کفه طرف مقابل را سنگین‌تر می‌نماید و به خاطر سرشت و منش عالی که دارد با خود چنین می‌اندیشد:

مدیریت لقمه چربی برای من نیست، امانتی است از طرف مردم در دست من و خیانت در امانت کار قبیح و زشتی است. امیرمؤمنان به یکی از فرمانداران خود چنین نوشت:

وَإِنْ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ، وَلَكِنَّهُ فِي
عُنُقِكَ أَمَانَةٌ^۳

عمل تو رزق و خوراک نیست، بلکه امانت و سپرده‌ای بر گردن توست.

مدیریتی می‌تواند موفق و درخشان

.....

۱ - سوره بقره (۲): ۲۸۵.

۲ - سوره کهف (۱۸): ۶.

۳ - نهج البلاغه، نامه ۵.

باشد که متصدی آن، با روح بلند و نفس پاک وارد میدان عمل گردد و چنین ویژگی در افرادی که در خانواده‌های مذهبی پرورش یافته‌اند فراوان پیدا می‌شود. بالأخص خانواده‌هایی که دارای سوابق درخشان بوده و از اصالت برخوردار باشند.

امروز برای کنترل کارها مسئله‌ای به نام نظارت و بازرسی مطرح است و تا حدی مفید و سودمند می‌باشد، ولی باید توجه نمود که گروه نظارت کننده، تافته جدا بافته نیستند. آنان نیز از همان تمایلاتی که سرپرست برخوردار است، برخوردار می‌باشند و اگر در این گروه علو طبع - و به تعبیر صحیحتر سلامت وجدان و تربیت دینی و حالت خدا ترسی - نباشد، چه بسا با ارائه چراغ سبزی از طرف مدیر، تمام مسائل حل گردد و حساب سازی، جای حسابرسی را بگیرد تا آنجا که با صورت‌سازی خاصی خائن، مدال می‌گیرد. از این جهت باید دنبال مدیرهای امین، متعهد و متقی و پرهیزگار رفت و ریشه فساد را سوزاند. ولی متأسفانه در نظامهای مادی بیشتر به تخصص ابراز علاقه می‌شود در حالی که تعهد نیز

باید به آن ضمیمه شود تا دورکن بزرگ مدیریت، دوشا دوش هم کار ساز باشد. امیر مؤمنان (ع) هنگام اعزام مالک اشتر به مصر به او چنین سفارش کرد:

أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِيْثَارِ طَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فِي كِتَابِهِ... وَ أَمْرُهُ أَنْ يَكْثِرَ مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ الشَّهَوَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي.^۴

او را به پرهیزگاری فرمان می‌دهد، و متذکر می‌شود دستور خدا را بر همه چیز مقدم بدار و با یاد خدا، خواسته‌های نامشروع نفس را بشکن و او را از سرکشی باز دار، چون نفس انسان، پیوسته به کارهای ناروا فرمان می‌دهد، مگر این که مورد رحم خدا قرار گیرد.

وظیفه دینی و وجدانی انسانی که مقام مدیریت را می‌پذیرد این است که قدرت و توانایی روحی رادر برابر تمایلات شخصی - که با قلمرو مدیریت در تضاد است - بسنجد. اگر خود را انسانی با اراده و پا برجا یافت، باتوکل به عنایات الهی این موقعیت سنگین را بپذیرد و در غیر این صورت،

.....

۴ - تحف العقول، طبع انتشارات اسلامی، ص ۱۲۶.

گام در این وادی خطرناک نگذارد.

روزی یکی از یاران رسول خدا(ص) به وی عرض کرد: چرا مرا به کاری نمی‌گماری؟ (مقصود، گماردن او بر اداره منطقه‌ای از قلمرو حکومت اسلامی بود) پیامبر از روی لطف و محبت دست بر شانه او زد و گفت:

إِنَّكَ ضَعِيفٌ وَإِنَّهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِزْبٌ وَ نَدَامَةٌ إِلَّا مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهِ وَأَدَّى الَّذِي عَلَيْهِ فِيهَا^۵

تو ناتوانی، و فرمانروایی امانتی الهی است و در روز قیامت مایه رسوایی و پشیمانی است، مگر کسی که شایستگی دارد آن را بر عهده بگیرد و حق آن را ادا کند.

قرآن در باره سرگذشت حضرت یوسف(ع) یاد آور می‌شود: وقتی پادشاه مصر از پاکی روح یوسف آگاه شد که در اوج جوانی با چشم خیانت به همسر او تنگریسته و مشیت محکم بر سینه نامحرم زده است او را آزاد کرد و به او گفت:

إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ^۶

امروز تو نزد ما گرامی و مورد اعتماد هستی.

یوسف نیز در پاسخ گفت:

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي

ویزگیهای عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام

حَفِظْتُ عَلِيمٌ^۷

مرا سرپرست در آمدهای سرزمین مصر قرار بده که من نگهبانی امین و آگاهم. یوسف با پاسخ خود به يك مسئله مهم اشاره می‌کند و آن اینکه در من دو رکن مدیریت هست:

یکی امانت که عزیز مصر نیز آن را پذیرا بود.

دوم علم و آگاهی که به آن نیز در شرایط آینده اشاره می‌کنیم.

نه تنها امانت شرط مهم در متصدیان و مقامات بالاست، بلکه شرط لازم در تمام کارکنان است، هر چند کار کوچکی را بر عهده بگیرند و لذا وقتی دختر شعیب از وضع موسی و پاکی او آگاه شد به پدر گفت:

اسْتَأْجِرُهُ إِنْ خَيْرٌ مِّنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ^۸

این جوان را برای شبانی استخدام کن که او توانا و امین است.

۳ و ۴ - دانایی و توانایی

دانایی و توانایی دو ویژگی عمومی

.....

- ۵

۶ - سوره یوسف (۱۲): ۵۴.

۷ - سوره یوسف (۱۲): ۵۵.

۸ - سوره قصص (۲۸): ۲۶.

است که همه مکاتب مدیریت، آن را به عنوان زیر بنا پذیرفته‌اند.

علم و دانش و به اصطلاح، تخصص، راه را روشن می‌سازد و مشکلات را بر طرف می‌کند. در حالی که توانایی روحی و جسمی، به کار صورت می‌بخشد و به طرح عینیت می‌دهد. مقصود از دانایی، دانش مربوط به موضوعی است که مدیریت آن را بر عهده گرفته است و مقصود از توانایی، قدرت روحی و جسمی است که توان کار را بیشتر می‌کند.

همان طور که قدرت روحی از ارزش بالایی برخوردار است، صحت و تندرستی مدیر نیز دوشادوش آن در موفقیت امر مدیریت مؤثر است و لذا به نقل قرآن، آنگاه که پیامبر بنی اسرائیل طالوت را به عنوان فرمانده سپاه معرفی می‌کند، قوم بنی اسرائیل زبان به اعتراض گشوده و می‌گویند:

وَلَمْ يُؤْتْ سَعَةً مِنَ الْمَالِ^۹

تو گویی غنا و ثروت از شرایط مدیریت می‌باشد. پیامبر بنی اسرائیل در پاسخ آنان ضمن تکیه بر علم و دانش طالوت و قدرت جسمی او که در میدان جهاد و نبرد کار ساز می‌باشد

گوید:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بِسُطَّةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ^{۱۰}

امامت و حکومت نوعی مدیریت جامعه است و امیر مؤمنان (ع) روی علم و توانایی مدیر و تخصص او تکیه کرده و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَ أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ^{۱۱}

سزاوارترین افراد برای اداره کشور، تواناترین و داناترین آنها به احکام خداوند در مسائل مربوط به حکومت است.

در این روایت همانطور که ملاحظه فرمودید به هر دو ویژگی تکیه شده است: علم و توانایی و مقصود از دومی توانایی روحی و جسمی است و نباید در تفسیر آن به توانایی روحی اکتفا کرد و از قدیم الایام گفته‌اند: عقل سالم در بدن سالم است.

پیامبر اسلام در برخی از سخنان خود روی علم مدیر تکیه می‌کند و فرمانروایی را نوعی مدیریت تلقی

.....

۹ - سوره بقره (۲): ۲۴۷.

۱۰ - سوره بقره (۲): ۲۴۷.

۱۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲.

کرده و چنین می گوید:

مَنْ اسْتَعْمَلَ غَامِلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ هُوَ
يَعْلَمُ أَنَّ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَذْنَى بِذَلِكَ مِنْهُ وَ أَعْلَمُ
بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ وَ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ.^{۱۲}

هر گاه حاکم بزرگ، فردی را به عنوان مدیر و کارگزار انتخاب کند در حالی که می داند در جامعه اسلامی شایسته تر از او و آگاه تر از او به کتاب خدا و سنت رسول هست، او به خدا و رسول او و تمام مسلمانان خیانت ورزیده است.

۵ - دادگری بین زیر دستان

عدالت و دادگری نسبت به زیر دستان، از ویژگیهایی است که می تواند تکمیل کننده امانت و تعهد مدیر باشد. قلمرو مدیریت مجموعه ای است که باید بر آن توازن حکومت کند و هر کسی به حق شایسته خود برسد. در حالی که تبعیض و ظلم مایه از هم پاشیدگی مجموعه است و سرانجام دود آن به چشم مدیر و صاحبان مدیریت می رود. گاهی گفته می شود مدیر باید به همه به يك نظر بنگرد و در میان آنان مساوات برقرار کند، ولی تعبیر بهتر این است که بگوییم مدیر باید عدالت

را میان زیر دستان برقرار سازد زیرا چه بسا مساوات بر خلاف دادگری باشد ولی آنجا که هر دو گروه امتیاز مشترکی داشته باشند مقتضای عدالت یکسان نگری است.

در باره عدالت و تأثیر آن در حفظ توازن و انضباط، سخن زیاد گفته شده است و ما در این مورد به ترجمه آیه و نقل روایتی بسنده می کنیم. قرآن به عدالت بسیار بها می دهد و یاد آور می شود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ
بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ
الْوَالِدِينَ وَ الْأَقْرَبِينَ.^{۱۳}

عدالت را بر پا دارید، اگر چه عدالت به ضرر شما و یا به ضرر پدر و مادر و نزدیکان شما تمام شود.

امیر مؤمنان (ع) به والیان و فرماندهان خود چنین هشدار می داد:

أَيُّهَا وَالِيَّيَ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِي أَقِيمَ عَلَى
حَدِّ الصُّرَاطِ وَ نَشَرْتَ الْمَلَاتِكَةَ صَحِيفَتَهُ
فَإِنْ كَانَ عَادِلًا أَنْجَاهُ اللَّهُ بِعَدْلِهِ وَإِنْ كَانَ
جَائِرًا انْتَقَضَ بِهِ الصُّرَاطُ حَتَّى تَتَزَايَلِ

۱۲ - سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱.

۱۳ - سوره نساء (۴): ۱۳۵.

مَفَاصِلُهُ ثُمَّ يَهْوِي إِلَى النَّارِ^{۱۴}

هر کس پس از من سرپرستی جامعه را بر عهده بگیرد، در روز رستاخیز در کنار صراط نگاهش می‌دارند و فرشتگان، نامه اعمال او را می‌گشایند. اگر در میان مردم با عدالت رفتار کرده است، عدالت او نجات بخش او می‌باشد، و اگر بر خلاف آن رفتار نموده باشد، در آتش دوزخ سرنگون می‌گردد.

۶- احترام به افکار دیگران

التقاء دو فکر و دو اندیشه به سان پیوستن دو سیم مثبت و منفی است که از لابلای آن، برق و روشنی می‌جهد. مشاوره در مسائل مهم یکی از اصول مهم فن مدیریت است؛ زیرا در این صورت مدیر از افکار دیگران مدد می‌گیرد و مسلماً افکار به هم فشرده، مانند نیروهای مجتمع است که قوه و قدرت آن چند برابر می‌گردد، ولی مهم در مسئله مشورت این است که انتخاب نظر در دست خود مدیر باشد. او پس از مشاوره، افکار و آراء را سبک و سنگین می‌کند آنگاه رأی قاطع را بر می‌گزیند. امروزه در مجالس مشاوره، مسئله اقلیت و اکثریت مطرح می‌گردد

و رأی قاطع از آن دومی است، و پیوسته پنجاه رأی بر چهل و نه رأی غالب می‌باشد و به خاطر يك رأی اضافی حقوق يك اکثریت نسبی پایمال می‌گردد و شاید در مواردی چاره‌ای جز رعایت این اصل نباشد ولی آنجا که مدیر دارای اختیار انتخاب باشد و خود او پس از مشاوره تصمیم بگیرد، چه بسا هر دو گروه به حقوق خود برسند.

قرآن هم به اهمیت مشاوره تصریح می‌کند و هم به انتخاب خود مدیر. در باره موضوع نخست می‌فرماید:

وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^{۱۵}

کار مؤمنان پیوسته شور و مشورت است.

و در باره موضوع دوم می‌فرماید:

وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ.^{۱۶}

ای رسول گرامی با مؤمنان به مشورت پرداز، و آنگاه که تصمیم گرفتی با تکیه بر عنایات الهی کار را آغاز کن.

.....

۱۴ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۷، ص ۳۶-۳۷.

۱۵ - سوره شوری (۴۲): ۳۶.

۱۶ - سوره آل عمران (۳): ۱۵۹.

پیامبر گرامی در باره مشاوره چنین می‌فرماید:

مَا مِنْ أَحَدٍ شَاوَرَ أَحَدًا إِلَّا هُدِيَ إِلَى الرُّشْدِ.^{۱۷}

هیچ کس در موردی مشورت نمی‌کند مگر اینکه به خیر و صلاح کاری می‌برد.

امیرمؤمنان می‌فرماید:

مَنْ شَاوَرَ الرَّجَالَ شَارَكَهَا فِي عُقُولِهَا.^{۱۸}
آن کسی که با بزرگان مشورت کند، از عقل و خرد آنان بهره می‌گیرد.

و در مورد دیگر می‌فرماید:

الْأَسْتِشَارَةُ عَيْنُ الْهُدَايَةِ وَقَدْ خَاطَرَ مَنْ اسْتَفْتَنِي بِرَأْيِهِ.^{۱۹}

مشورت کردن، نوعی رهیابی است و آن کس که به رأی خود بسنده کند و به عقل خویش اکتفا ورزد دچار خطر می‌شود.

در مورد سوم می‌فرماید:

لَا تَكْفُرُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشْوَرَةٍ بِعَدْلٍ.^{۲۰}

از حق گویی و مشورت به عدل، خود داری نکتید.

۷ - قاطعیت در تصمیم

مدیر در رأس هرم سازمان قرار دارد و رهبر و پیشرو کارگزاران سازمان است و بر حسب موقعیت اجرایی خود و

مسئولیتی که بر عهده دارد مرکز ثقل اندیشه‌ها، طرحها، پیشنهادها است و در حقیقت آخرین مرجع برای تجزیه و تحلیل و جمع بندی و اتخاذ تصمیم برای عمل است. از این جهت به لحاظ موقعیت خود به اراده نیرومندی نیازمند است، تاپس از بررسی تمام جوانب تصمیم قاطع بگیرد و هر نوع تردید و دودلی را کنار بگذارد و با اعتماد به عنایت الهی نظر خود را صادر نماید و در مسئله مشاوره و احترام به افکار دیگران به این حقیقت نیز اشاره کرده و یاد آور شدیم که خدا به پیامبر می‌فرماید: پس از شور تصمیم بگیر و بر خدا توکل نما.

امیر مؤمنان در یکی از سخنان خود چنین می‌فرماید:

۱ - صَادُوا التَّوَانِي بِالْعَزْمِ.^{۲۱}

سستی‌ها را با اراده نیرومند از خود دور کنید.

۱۷ - مجمع البیان، ج ۵، ذیل آیه ۳۶ از سوره شوری.

۱۸ - نهج البلاغه، حکمت ۱۶۱.

۱۹ - نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

۲۰ - نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.

۲۱ - غررالحکم، ج ۴، ص ۲۳۱.

۲ - مَنْ أَطَاعَ التَّوَاتِنَ ضَيَّعَ الْحُقُوقَ.^{۲۲}

هر کس از سستی پیروی کند حقوق را تباہ می‌سازد.

۸ - تواضع و فروتنی یا مردمی بودن

یکی از پشتوانه‌های مهم کار مدیران، حمایت زیر دستان از آنان است و این پیشنهاد در صورتی به دست می‌آید که مدیر حالت مردمی به خود بگیرد و از تواضع و فروتنی در عین حفظ شخصیت، چشم‌پوشد و با مهر و محبت سخن بگوید و طرح دهد و یا اجرا کند.

امام علی ابن ابی طالب (ع) در فرمان خود به مالک اشتر که حکومت و مدیریت مصر را به او واگذار کرده بود چنین می‌نویسد:

فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَغْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ
وَإِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ
فِي الْبِلَادِ وَظُهُورُ مَوَدَّةِ الرُّعِيَّةِ...^{۲۳}

ای مالک، مهر و محبت تو به افراد زیر دست، دل‌های آنها را متوجه تو می‌سازد و آنچه که موجب چشم‌روشنی زمامدار می‌شود دو چیز است: یکی برقراری عدالت، دومی ابراز علاقه به آنها.

در جایی دیگر یاد آور می‌شود که

مدیر يك جامعه برای رسیدگی به مردم باید وقتی را مقرر سازد و با کمال فروتنی با آنان سخن بگوید، و در این مورد چنین می‌گوید:

اجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تَفَرَّغُ
لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا
فَتَبَوَّأَضِعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَتَقَعِدَ عَنْهُمْ
جُنْدَكَ وَاعْوَانَكَ مِنْ أَهْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ
حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ.^{۲۴}

برای مراجعان خود وقتی مقرر نما، به نیاز آنها شخصاً رسیدگی کن. مجلس عمومی و همگانی برای آنها تشکیل داده و در را به روی هیچ کس نبند و به خاطر خداوندی که تو را آفریده تواضع کن و لشکریان و محافظان و پاسبانان را از این مجلس دور ساز تا هر کس بدون ترس و لکنت، سخنان خود را با تو بگوید.

امروز در تمام سازمانهای دولتی و ملی، صندوق شکایات و پیشنهادات نصب شده و رسم بر این شده که مراجعان و کارکنان، مشکلات و یا پیشنهادهای خود را بنویسند و در داخل

.....

۲۲ - الحیة، ج ۱، ص ۳۰۲.

۲۳ - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲۴ - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

صندوق بیندازند ولی بهتر این است که مدیر برای کارکنان، جلسه خاصی تشکیل دهد و آنچنان امنیت و عطوفتی بر مجلس حاکم باشد که افراد بتوانند معایب حوزه مدیریت را بدون پروا بگویند.

۹ - حسن سابقه

حسن سابقه مدیر در دوران زندگی، مایه دلگرمی مسئولانی است که او را به مدیریت برگزیده‌اند و مقصود از حسن سابقه خصوص مسئله صداقت و امانت او نیست بلکه علاوه بر این دو وصف در کاری که به او محول شده است، خوشنام و موفق باشد. امیر مؤمنان به بخشی از این حسن سابقه که همان امانت و صداقت و درستی و پاکی است در فرمان خود چنین اشاره می‌کند:

إِنْ شَرُّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ
وَزِيْرًا وَ مَنْ شَرِكْتَهُمْ فِي الْأَثَامِ ، فَلَا يَكُونَنَّ
لَكَ بَطَانَةٌ فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الْأَيْمَةِ وَ إِخْوَانُ
الظُّلْمَةِ وَ أَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَيْرًا خَلَفَ مِنْ
لَهُ مِثْلَ آرَائِهِمْ وَ نَفَاذِهِمْ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ مِثْلُ
أَصَارِهِمْ وَ أَوْزَارِهِمْ وَ آثَامِهِمْ.^{۲۵}

بدترین وزیران تو کسانی هستند که پیش

از تو وزیر تبهکاران بوده‌اند. یعنی آنان که شریک گناه پیشینان بوده‌اند. از این جهت، شایسته نیست چنین افرادی رازدار تو باشند در حالی که تو می‌توانی به جای آنان افراد خوبی بیابی که در عین داشتن فطانت و استقامت رأی همچون آنان آورده به گناه نباشند.

حسن سابقه از صدر اسلام تاکنون مقیاس‌گزینش مدیران سیاسی و اجتماعی بوده و امیر مؤمنان علی علیه السلام در انتقاد از مدعیان خلافت خاندان اموی، چنین می‌گوید:

وَ مَتَى كُنْتُمْ بِأُعْرَابٍ سَائِئَةِ الرَّعِيَّةِ وَ
وَلَاةَ أُمَرَاءِ الْأُمَّةِ؟ بِغَيْرِ قَدَمٍ سَابِقِي وَ لَا شَرَفٍ
بِأَسْبِقِي.^{۲۶}

تو ای معاویه، چگونه می‌توانی حکمران مردم و فرماندار امت باشی در حالی که نه از سابقه خوبی برخوردار و نه نشانه بزرگواری در تو هست.

۱۰ - آمیزه‌ای از بیم و امید

قرآن، پیامبران الهی را - که مدیران مجموعه جامعه اسلامی در مسائل

۲۵ - نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲۶ - نهج البلاغه، نامه ۱۰.

مربوط به زندگی دنیوی و اخروی هستند - نوید بخش و بیم دهنده می‌نامد و در حقیقت آنچه که کَفَّهُ ترازوی آنها را در ارشاد و هدایت متوازن می‌سازد وجود هر دو عنصر در ابزار کار آنهاست.

نوید، تنها مایه جرأت و مخالفت می‌گردد در حالی که بیم تنها مایه یأس و نومیدی می‌شود. اگر مدیر يك مؤسسه در برابر خلافاکاریها و کارشکنیهای زیردستان، پیوسته لبخند بزند، روح جرأت را در آنها زنده کرده و به تدریج قلمرو مدیریت به نابسامانی کشیده می‌شود. همچنان که اگر در مقابل کوچکترین خلاف، سخت‌ترین مجازات را قائل شود و از خود روح اغماض نشان ندهد، چنین کاری، روح یأس و نومیدی را در زیردستان پدید می‌آورد. اگر يك بار خلاف کردند در صدد جبران کار خود بر نمی‌آیند و از تکرار آن نمی‌هراسند، زیرا می‌دانند که عفو و اغماض مطلقاً وجود ندارد. اگر پیامبران بیم ده بودند، نوید بخش نیز بودند و اگر انبیاء درهای بهشت را به روی بشر گشوده‌اند، از دوزخ و رنجهای اخروی نیز سخن گفته‌اند و به

اصطلاح نرمی در عین شدت و سختگیری در عین نرمی را به طور متوازن در هدایت، حفظ کرده‌اند. در سخنان سالار پیامبران چنین وارد شده است:

لَا تَصْلُحُ الْإِمَامَةَ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: وَرِعٌ يَخِجِرُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحُسْنُ الْوَلَايَةِ عَلَى مَنْ بَلِيَ حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ.^{۲۷}

پیشوایی از آن کسی است که در او سه خصلت وجود داشته باشد:

۱ - پارسایی که او را از قانون شکنی باز دارد.

۲ - بردباری که او را از اظهار خشم جلوگیری باشد.

۳ - مهربانی با زیردستان تا آنجا که به سان پدر مهربان جلوه کند.

امیر مؤمنان، سخنی در این مورد دارد که به نقل آن بسنده می‌کنیم می‌فرمود:

إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا.^{۲۸}
آنجا که مدارا و نرمش مایه آشفته‌گی گردد تند خوئی و سخت‌گیری مایه سامان گرفتن

۲۷ - کافی، ج ۱، ص ۴۰۷.

۲۸ - نهج البلاغه، نامه ۳۱.

کارهاست.

۱۱ - بزرگواری در برابر مخالفان

از ویژگیهای والای مدیریت، داشتن اعصاب قوی و نیرومند و حوصله فراوان و ظرفیت کافی در رویارویی با مشکلات است. افرادی می‌توانند رهبری گروهی را برای انجام هدفی بر عهده بگیرند که از سعه صدر، نظر بلند و همت والا برخوردار باشند، تمام ناملایمات را در خود هضم کنند و به سان دریا باشند که هر نوع آلودگی به آن برسد، همه را در خود هضم کرده و چهره صاف و باز خود را حفظ می‌نماید و اگر در گوشه‌ای از دریا لحظه‌ای تیرگی پدید آید، امواج شکننده دریا و جابجا شدن آبها همه تیرگیها را به قعر دریا فرستاده بار دیگر آب زلال، خود را نشان می‌دهد.

امیر مؤمنان این حقیقت را با عبارت کوتاهی بیان کرده است آنجا که می‌فرماید:

آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصُّدْرِ^{۲۹}

ابزار حکومت و مدیریت، داشتن سینه‌ای

گشاده (و به اصطلاح دریا دلی) است.

این تنها مدیر نیست که برای هضم ناملایمات، باید روح بزرگی داشته

ویژگیهای عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام

باشد بلکه هر انسان عادی در کشاکش زندگی، باید از این ابزار بهره گیرد و هیچ گاه زندگی، دور از این ناملایمات نیست.

پیامبر گرامی در یکی از سخنان خود چنین می‌گوید:

مَا جُمِعَ شَيْءٌ أَفْضَلَ مِنْ حِلْمٍ إِلَى عِلْمٍ^{۳۰}

هرگز دو چیز در کنار هم قرار نگرفته که بهتر از بردباری در کنار علم باشد.

اصولاً افراد مخالف که به عنوان پرخاشگر در زندگی انسان مداخله می‌کنند راه خاموش کردن آتش اعتراض بیجا و حقد و کینه آنها، این است که با آنها با روح بلند برخورد شود، و آنچه را می‌شنود نشنیده بگیرد.

قرآن کریم در این مورد چنین می‌فرماید:

لَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ، اِذْفَعْ

بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ

عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ^{۳۱}

نیکو کاری و بدکاری یکسان نیست، پاسخ بدی را به نیکی بده. در نتیجه آن کس که میان تو و او دشمنی است او را برای خود

.....

۲۹ - نهج البلاغه، حکمت ۱۷۶.

۳۰ - سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۰۰ (ماده حلم).

۳۱ - سورة فصلت (۴۱): ۳۴.

دوست مهربانی ساز.

۱۲ - انتقاد پذیری

هیچ انسانی در زندگی - جز آنان که خدا آنها را کامل آفریده است - خالی از نقص و عیب نیست و طبعاً مدیریت هیچ انسانی نمی‌تواند خالی از نقص و اشکال باشد. باید اشکال کار خود را در آینه افکار دیگران ببیند و به انتقاد منتقدان با دیده انصاف بنگرد و سخنان آنان را به گوش هوش بشنود. آنگاه همه را در يك محیط آرام و دور از حُب و بغض بسنجد و در میان اینها آنچه را که مفید تشخیص می‌دهد به کار بندد. امام صادق (ع) در حدیثی یاد آور می‌شود:

أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي.^{۳۲}

بهترین برادر من کسی است که عیب مرا به عنوان هدیه به من بگوید.

در زندگی پیامبر، يك نوع آزادی و حریت مشاهده می‌کنیم تا آنجا که همه افراد به خود حق می‌دادند آنچه را که به ذهنشان می‌رسید به عنوان پرسش و احیاناً به صورت انتقاد بگویند. روزی که ابراهیم فرزند پیامبر در گذشت پیامبر در سوك او اشك ریخت و گریه کرد در حالی که زمزمه ابراز رضایت از

خدا را بر لب داشت. در این موقع یکی از یاران به محضرش رسید و فرمود تو ما را از گریه عزیزان نهی می‌کردی اکنون چگونه در فراق فرزندت اشك می‌ریزی؟ پیامبر فرمود: من هرگز از گریه بر عزیزان نهی نکردم، من بدگویی به سرنوشت الهی را ناروا دانستم، اعتراض به قضا و قدر را بد می‌شمردم.

۱۳ - آشنایی به زمان

چرخ زمان، يك لحظه نمی‌ایستد، پیوسته جهان در حال دگرگونی است و این تغییر که جوهر عالم طبیعت است چهره زندگی را دگرگون می‌سازد و نیازهای جدیدی را پدید آورده و از چیزهایی بی‌نیاز می‌سازد.

مدیر موفق نمی‌تواند در چارچوبه خاصی به کار خود ادامه دهد مگر اینکه پیوسته از شرایط زمان و دگرگونی‌هایی که در جهان رخ می‌دهد آگاه باشد، خصوصاً در آنچه که مربوط به کار مدیریت اوست. جهان صنعت و علم پیوسته ابزار و ادواتی را عرضه می‌کند

.....

۳۲ - تحف العقول، ص ۳۶۶.

و از روی مجهولاتی پرده برمی‌دارد که نا آگاهی مدیر از آنها مایه رکود کار او می‌گردد، و در نتیجه در جا زدن نشانه عقب گرد است. در این مورد کافی است سخنی از امام صادق (ع) بشنویم که فرمود:

أَلْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ.^{۳۳}
انسان آگاه از زمانه خویش، هرگز غافلگیر نمی‌شود.

در دورانی که ماشینهای غول پیکر ریسندگی، عظیم‌ترین دستاوردهای اقتصادی را برای بشر به ارمغان می‌آورند، اگر مدیر کارخانه ریسندگی در فکر چرخ دوك دستی باشد قطعاً در مدیریت خود ناموفق خواهد بود. در جهانی که ماشین جای اسب و دیگر چارپایان را می‌گیرد، اگر مسئول اداره وسائط نقلیه در فکر ترمیم وضع گذشته باشد، قطعاً با سقوط روبرو خواهد بود.

۱۴ - دور اندیشی

نه تنها مدیر باید از وضع جاری زمان آگاه باشد بلکه باید دور اندیش و آینده نگر نیز باشد و آینده را در آینه روز ببیند و به اصطلاح آنچه را که جوان با نزدیک بینی در آینه می‌بیند پیر خردمند

ویژگیهای عمومی مدیریت از دیدگاه اسلام

در خشت خام آن را درک می‌کند. در روایات پیشوایان ما از این مطلب به حزم و احتیاط و پیراستگی از دستپاچگی و عجله، تعبیر شده است تا آنجا که احتیاط را در کنار علم و دانش آورده‌اند که مایه حسن عاقبت می‌شود.

امیر مؤمنان می‌فرماید:
خُذْ بِالْحَزْمِ وَ الزَّمِ الْعِلْمَ تُخَمِّدْ عَوَاقِبُكَ.^{۳۴}

احتیاط را پیشه خود ساز و از علم و دانش جدا مشو که سرانجام کار تو ستوده خواهد بود.

وامام صادق (ع) در حدیثی می‌فرماید:
وَقِفْ عِنْدَ كُلِّ أَمْرٍ حَتَّى تَعْرِفَ مَدْخَلَهُ
مِنْ مَخْرَجِهِ قَبْلَ أَنْ تَقَعَ فِيهِ فَتَنِدُمْ.^{۳۵}

هر کاری که بر تو عرضه می‌شود در باره آن بیندیش تا آغاز و پایان آن را به دست بیاوری پیش از آنکه در پشیمانی فرو روی. تا اینجا با چهارده ویژگی از ویژگیهای مدیریت عمومی آشنا شدیم. در اینجا يك سلسله ویژگیهای عمومی دیگری هست که بیان آنها به وقت دیگر موکول می‌شود.

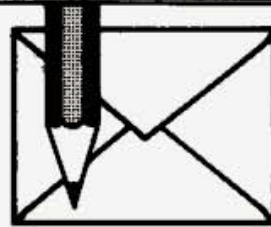
.....

۳۳ - اصول کافی، ج ۱، ص ۲۷.

۳۴ - غررالحکم ج ۳، شماره ۴۴۱.

۳۵ - تحف العقول، ص ۳۱۶.

نامه‌ها



مدیر مسئول محترم مجله نور علم

با توجه به اهمیت تشخیص قبله برای انجام مراسم گوناگون اسلامی و با نظر به اینکه روشهای مختلفی که برای تشخیص قبله معمول بوده خالی از نوعی مسامحه و اشتباه نیست، در مجله نور علم، دوره اول، شماره ۸ (مورخ بهمن ماه ۱۳۶۳) توضیح دادم که بهترین شیوه در زمان ما استفاده از جهت تابش خورشید و نصب شاخص و در نظر گرفتن سایه آن در وقت ظهر شرعی شهر مکه است که آن هم در دو روز یعنی ششم خرداد، پنجاه و شش دقیقه بعد از ساعت دوازده به وقت رادیو تهران و بیست و چهارم تیر، یک ساعت و یک دقیقه بعد از دوازده، در مقاله مزبور معین شده بود.

ولی در سال گذشته (خرداد ۱۳۷۰) که توفیق تشرّف به حج نصیب شد، شخصاً کوشش کردم که لحظه دقیق تابش عمودی خورشید بر کعبه

و به اصطلاح «انعدام ظلّ» را تجربه و تعیین نمایم.

روز شنبه چهارم خرداد ۱۳۷۰ در حال ورود به مکه بودیم که لحظه ظهر را در بیست کیلومتری مکه (موقف بررسی گذرنامه‌ها) درک نمودیم و چون وسیله مناسبی همراه نداشتیم تنها به سایه تیرهای برق دقت می‌کردم و به نظرم رسید که در ساعت پنجاه و دو دقیقه بعد از دوازده به وقت تهران مساوی با يك و پنجاه و دو دقیقه به وقت رسمی فعلی سایه تیر نزدیک به انعدام شد اما کاملاً بر طرف نشد.

ولی در روز یکشنبه و دو شنبه و سه شنبه، ۵ و ۶ و ۷ خرداد موفق شدم در محل اقامت‌مان که در «شارع الروضه» در مسیر منی و نزدیک «کوپری الروضه» بود از وسائل دقیقتری استفاده نمایم و در نتیجه چنین بدست آمد:

۱- در روز پنجم خرداد بین چهل و شش و چهل و هفت دقیقه بعد از ساعت دوازده به افق تهران (۱/۴۶ و ۱/۴۷ به وقت رسمی) تقریباً سایه بر طرف شد ولی صد در صد به انعدام ظلّ یقین پیدا نکردم.

۲- در روز ششم خرداد در ساعت يك و چهل و شش دقیقه (به وقت رسمی) به نظر اینجانب و دوستانی که حضور داشتند سایه بکلی منعدم و ساعت يك و چهل و هفت دقیقه و نیم کمی آثار سایه پیدا شد که طول انعدام ظلّ، يك و نیم دقیقه و یا دقیقتر يك دقیقه و بیست ثانیه بود و همراه با لحظه اول انعدام ظلّ، صدای اذان مکه بلند شد.

۳- در روز سه شنبه هفتم خرداد نیز تجربه را تکرار نموده و با دقت اینجانب و نظر خواهی از همراهان، جدول زیر بدست آمد:

در ساعت يك و چهل و پنج دقیقه سایه کاملاً محو شد.

در ساعت يك و چهل و شش دقیقه و پانزده ثانیه، سایه در طرف مقابل مشاهده گردید و البته در این روز، به نظر ما شروع اذان پس از ده ثانیه از انعدام ظلّی بود.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در روزهای ششم و هفتم خرداد ماه در ساعت يك و چهل و شش دقیقه به وقت رسمی فعلی تهران، دقیقاً خورشید محاذی کعبه بوده و هر کس در هر نقطه جهان در آن لحظه به سمت تایش خورشید بایستد رو به قبله می‌باشد.

ضمناً از حجاج محترمی که امسال به حج مشرف می‌شوند، درخواست می‌شود که در روزهای مذکور، این تجربه را انجام داده و احیاناً در صورت مشاهده اختلاف ما را در جریان امر قرار دهند.

مهدی الحسینی الروحانی

قال البقرع:

الْكسَلُ بِضَرْبِ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا
تَمِيلُ بَيْنَ دُنْيَا رِيَانٍ مِيرَانٍ.

(تمنا المقول ص ۲۴۵)

زمینه فعالیت مجله: علمی (اسلامی)، اجتماعی، سیاسی

چاپ: چاپخانه سلمان فارسی

ترتیب انتشار: دو ماه یک بار

نحوه اشتراک مجله نور علم:

علاقه‌مندان برای دریافت مرتب این نشریه می‌توانند وجه اشتراک را در سراسر کشور به حساب ۸۰۰ بانک صادرات شعبه میدان شهدای قسم (شماره ۱۲۳۹) واریز و رسید آن را به همراه فرم تکمیل شده ذیل (یا فتوکپی آن) به آدرس قم، صندوق پستی ۵۹۶-۳۷۱۸۵، مجله نور علم، امور مشترکین ارسال فرمایند.

• وجه اشتراک در داخل کشور برای ده شماره ۲۷۰۰ ریال می‌باشد و برای خارج از کشور هزینه پستی اضافه می‌گردد.

• در صورت عدم دسترسی به بانک، وجه اشتراک را فقط به صورت بیمه پستی ارسال فرمایید.

• ضمناً هر شش شماره - یک سال - به صورت مجلد زرکوب ارائه می‌گردد که هر مجلد ۲۰۰۰ ریال می‌باشد.

برگ درخواست اشتراک

تاریخ درخواست اینجانب - نام	نام خانوادگی	علاقه‌مند به
دریافت مجله نور علم می‌باشم لطفاً از شماره	به آدرس ذیل ارسال نمایید.	
آدرس دقیق - استان:	شهرستان:	خیابان
کدپستی:	صندوق پستی:	تلفن:

برخی از مراکز فروش و نمایندگی های مجله نور علم

آفاجاری - روابط عمومی دفتر تبلیغات اسلامی مسجد جامع.

اراک - خیابان آموزش و پرورش - مطبوعاتی نسترن.

اصفهان - خیابان مسجد سید - جناب آقای رضا یزدی.

دفتر نمایندگی روزنامه رسالت.

بروجرد - میدان بهار - کتابفروشی شهید بهشتی.

بروجن - بلوار ملت - جناب آقای ابوالقاسم دارابی.

بوشهر - دفتر نمایندگی روزنامه رسالت.

بیرجند - نمایندگی روزنامه جمهوری اسلامی.

تبریز - بازار شیشه گر خانه - کتابفروشی تهران.

تهران - مقابل دانشگاه تهران - انتشارات آستان قدس رضوی.

حوزه علمیه شاه آبادی.

چالوس - خیابان سعدی - کتابفروشی وحدت اسلامی.

زنجان - سازمان تبلیغات اسلامی.

سیرجان - سازمان تبلیغات اسلامی.

شاهرود - خیابان فردوسی - جناب آقای امیر ملکی.

قم - میدان شهدا - کتابفروشی دفتر تبلیغات اسلامی.

میدان شهدا - کتابفروشی مؤسسه در راه حق.

ابتدای خیابان چهارمردان - مطبوعاتی حسن ملکی.

مشهد - روبروی باغ ملی - انتشارات آستان قدس رضوی شماره یک.

بازار بزرگ مرکزی - انتشارات آستان قدس رضوی شماره دو.

معرفی کتاب

- * اتفاق در مهدی موعود، سید علی اکبر قرشی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۰، ۱۲۷ ص.
- * پژوهشی در باره نقش دینی و اجتماعی قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، رسول جعفریان، تهران، انتشارات فواد، ۱۳۷۰، ۱۹۰ ص.
- * حافظیات: مجموعه مقالات در باره حافظ، علیرضا ذکاوتی قراگزلو، همدان، شرکت انتشارات مسلم، ۱۳۷۰، ۳۰۸ ص.
- * درس فی علم الأصول، آیت الله سید محمد باقر صدر، دو جلد: الحلقة الاولى و الثانية، تحقیق و تعلیق و نشر: مجمع الفكر اسلامی، ۱۴۱۲ ق، قم، ۷۲۹ + ۳۷۶ ص.
- * راهنمای مجله‌های ایران، پوری سلطانی و رضا اقتدار، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۰، ۲۰۰ ص.
- * سیری در الغدیر، محمد امینی نجفی، قم، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۰، ۱۷۳ ص.
- * کتابنامه امام کاظم علیه السلام، تهیه و تدوین: ناصر الدین انصاری قمی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ۱۳۷۰، ۱۹۰ ص.
- * فهرست مجلات موجود در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، تنظیم: رضانعلی اسماعیل پور قوچانی، جلد دوم، مشهد، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰، ۲۳۰ + ۴۱ ص.
- * مروج اسلام در ایران صغیر: احوال و آثار میر سید علی همدانی به انضمام رساله همدانیه، دکتر پرویز اذکائی، همدان، انتشارات دانشگاه بو علی سینا با همکاری شرکت انتشارات مسلم، ۱۳۷۰، ۱۹۷ ص.
- * واژه نامه همدانی، گرد آوری: هادی گروسین، همدان، شرکت انتشارات مسلم، ۱۳۷۰، ۱۷۶ ص.

قال النبي

انَّ مِثْلَ الْعُلَمَاءِ فِي الْأَرْضِ
كَمِثْلِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ



آية الله العظمى حاج ميرزا سيد محمد حسن شیرازی